



\* کردستان عراق: آوارگی یا مرگ!

\* سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی در مرکز بحث ها:

در باره سمینار مطبوعات و فستیوال فیلم تهران

\* بزرگ علوی: هدایت زیبایی را در این دنیا نیافت!

\* دگرگونیها در وضع طبقات و گروههای اجتماعی

\* گزارش سازمانهای بین المللی درباره وضعیت حقوق بشر در ایران

\* گفتاری دوستانه با آقای بنی صدر

در این شماره می خوانید:

فاجعه خلق کرد

۳ ..... سرمقاله: بازهم روزهای سیاه.....

مسائل ایران

۴ ..... « میراث امام » یاموی دماغ.....  
۵ ..... جنگ سمینارها برای بازتعریف «خط امام».....  
۷ ..... مسئله نقض حقوق بشر در ایران و.....  
۲۰ ..... در محافل سیاسی ایران چه می گذرد؟.....

مسائل جهان

۸ ..... اپوزیسیون عراق وارد میدان میشود.....

دیدگاهها

۹ ..... دگرگونیهادروضع طبقات و گروههای اجتماعی.....  
۱۱ ..... گفتاری دوستانه با آقای بنی صدر.....  
۱۷ ..... درباره مسئله ملی در ایران.....  
۲۲ ..... پاسخ به منتقدین گسترش سیاستهای ائتلافی.....  
۲۴ ..... چرا شعار انتخابات آزاد؟.....

خوانندگان

۱۳ ..... صفحه ای هم برای مردان ! .....  
۱۳ ..... دیکتاتور کیست !؟ .....

فرهنگی

۱۴ ..... سخنرانی بزرگ علوی درباره صادق هدایت.....  
۱۶ ..... شعری از الف . بامداد .....

ورزشی

۱۹ ..... استمداد از ورزش دوستان.....  
۱۹ ..... شهرداران رواندا وسقوط تیمهای ایرانی.....

حق اشتراك يك ساله:  
برای کشورهای اروپایی:

معادل ۵۰ مارک آلمان غربی  
برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی:  
معادل ۶۰ مارک آلمان غربی

RAHE AZADI

Nº: 1 0

April 1991

ماهنامه راه آزادی

نشریه حزب دمکراتیک مردم ایران

بهاء: معادل ۱۲۰ ریال

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD

B.P. 23

F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

تذکر:

راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج ازکادرتحریریه به نشریه برسد ، باامضاء درج می کند . چاپ مطالب باامضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی ر سازمانی نویسنندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید:

RIVERO, B.P. 47

F- 92215 SAINT CLOUD CEDEX-FRANCE

RAHE ERANI  
AACHENER BANKEG

(BLZ 390 601 80)

KONTO Nº : 90985

AACHEN - WEST GERMANY

## بازهم روزهای سیاه برای کردهای عراق

در عمل همه چیز برخلاف این انتظارات و پیش بینی ها به جلو رفت. نیروهای عراقی پس از فراغت از سرکوب وحشیانه حرکت اسلامی شهرهای شیعه نشین جنوبی همه توجه خود را به منطقه شمال معطوف کردند و به آسانی توانستند بر نیروهای شبه نظامی، سازمان نیافته و کار آزموده مستقر در مناطق آزاد شده غالب آیند و دو باره کنترل منطقه را بدست گیرند. میزان تلفات این درگیریها بر هیچکس روشن نیست، اما به گفته نیروهای کرد، تخلیه بسیاری از مناطق آزاد شده بدلیل پرهیز از تلفات بالای ساکنان غیر نظامی صورت گرفته است.

صدام حسین برای تسریع «پیروزی» خود هیچ تردیدی از بکارگیری انواع سلاح های سنگین از جمله موشک، تانک و هواپیما های نظامی حتی علیه مردم بیگناه ساکن شهر و روستا بخود راه نداد. همانگونه که سه سال پیش هم علیه همین مردم به بمب های شیمیایی متوسل شد و هزاران دهکده کرد نشین را با خاک یکسان کرد.

افکار عمومی بین المللی حیرت زده، بدون آنکه قادر به هیچ واکنشی باشد، شاهد این کشتار و تراژی غمگین انسانی بود. دولت هایی که می توانستند دست به اقداماتی برای بازداشتن صدام و جلوگیری از کشتار وسیع کردهایزندان، به بهانه عدم دخالت در امور داخلی عراق، از ابراز تأسف فراتر نرفتند و صدام فارغ البال و با دستی باز هرچه خواست بر سر مردم کردستان عراق آورد. جالب اینست که همین دولت ها می توانند یا می توانستند به جنبش های مخالف در کامبوج، افغانستان، پاناما، آنگولا و نیکاراگوئه و ... بطور وسیع کمک کنند بدون آنکه نگران دخالت در امور داخلی این یا آن کشور باشند. برای امریکایی ها ناگهان در اوج کشتار کردها، مسئله تمامیت ارضی عراق به مسئله درجه اول بدل شد، (در حالیکه کردها هیچگاه صحبت از جدایی از عراق را به میان نیاوردند) شوروی و چین مسئله را صرفاً «داخلی» تلقی کردند و فرانسه هم از حد ابراز نگرانی و تأسف فراتر نرفت.

تصویب قطعنامه ۶۸۸ شورای امنیت (۱۰) رأی مثبت، ۲ رأی مخالف کوبا، یمن و زیمبابوه و ۲ رأی ممتنع چین و هند) هرچند گام مهم و مثبتی برای حمایت از مردم کرد به حساب می آید، اما هیچ اقدام عملی برای متوقف کردن

بازهم مرگ، باز هم آوارگی و دریدری، تو گویی تاریخ همیشه با مردم کرد سر ناسازگاری دارد. بیش از ۷۰ سال است که رؤیای کسب شرایط انسانی تر زندگی، رؤیای برخورداری از آزادی، رؤیای دفاع از هویت ملی و دستیابی به حتی مانند خودمختاری در چهارچوب مرزهای موجود، بارها و بارها زمینه ساز جنبش مردمی بزرگی شده است که همگی سر انجامی بس تلخ و خونین داشته اند. اما آنچه این بار در کردستان عراق گذشته با هیچیک از شکست ها و ناکامی های گذشته قابل قیاس نیست. هیچگاه در تاریخ اینهمه کرد آواره و در بدر کوه و بیابان نبوده اند.

مردم کردستان عراق رژیم صدام حسین و درجه قساوت و کینه جویی آنرا پیشتر بخوبی تجربه کرده اند و بی دلیل نیست که صدها هزار تن کرد عراقی اینگونه از وحشت کینه صدام کوه و بیابان و آوارگی را به بمب های شیمیایی و اعدام های دسته جمعی و انواع دیگر سرکوب ترجیح داده اند. رقم آوارگان را منابع خارجی تا ۲ میلیون نفر برآورد می کنند که ۷۰۰ هزار نفر آنها در ایران و چند صدهزار در ترکیه بسر می برند و چندصدهزار هم در مناطق مرزی بصورت امواج انسانی برای یافتن سرپناهی سرگردانند. شکست خورد کننده صدام حسین در جنگ با امریکا و متحدانش و انزوای بین المللی این رژیم و نیز جنبش نیروهای اسلامی در جنوب عراق فرصتی بوجود آورد تا کرد های عراق بسرعت و بدون دشواری مناطق شمالی را از چنگال نیروهای دولتی خارج سازند و در عمل برای چند روز کنترل کامل منطقه کردستان عراق را بدست گیرند. سازمان های سیاسی کرد بسرعت نیروهای خود را قالب گروه های شبه نظامی سازمان دادند و گفته می شد که فقط طالبانی ۲۵۰ هزار پیشمرگه در اختیار دارد. نیروهای سیاسی کرد و نیز بخش مهمی از اپوزیسیون دمکرات عراق بر این باور بودند که رژیم صدام در شرایط ضعف همه جانبه قادر به سرکوب سریع این حرکت مردمی نخواهد بود. بویژه آنکه بخش بزرگی از شبه نظامیان کرد وابسته به رژیم صدام و نیروهایی از ارتش نیز به جنبش مردمی پیوسته بودند. آنها همچنین بروی حمایت بین المللی حساب می کردند و تنفر جهانیان از صدام و انزوای رژیم او را معادل همبستگی و اتحاد با خود به شمار می آوردند.

سرکوب را پیش بینی نمی کند و از حد محکوم کردن ضمنی این کشتار و تقاضای پایان بخشیدن به آن فراتر نمی رود. تازه همین قطعنامه در شرایطی به تصویب رسید که در متن پیشنهادهای دولت فرانسه حد اکثر احتیاط بکار برده شده است تا با منشور سازمان ملل (عدم دخالت در امور داخلی کشورها) همخوانی لازم را داشته باشد. اما حتی علیرغم این موضع گیری های صرفاً سیاسی، میزان کمک های بین المللی به صدها هزار آواره دشت و کوه بسیار ناچیز است و از رقم های چند صدهزار دلاری و یا حد اکثر چند میلیون دلاری فراتر نمی رود. این مبالغ با نیاز واقعی صدها هزار آواره هیچ تناسبی ندارند. بخش عمده آوارگان هنوز سرپناهی ندارند و در سرمای کوهستان ها شب ها و روز های دشواری می گذرانند و طی یک هفته نخست هجوم کردها به مناطق مرزی حد اقل ۱۵۰۰ نفر (بطور عمده زن و بچه) از سرما، گرسنگی و ... جان خود را از دست دادند. اگر ابعاد این واقعه و واکنش ها را با آنچه که برای مثال در کویت گذشت مقایسه کنیم، به درجه ظالمانه بودن روابط و ضوابط موجود بین المللی پی می بریم. غرب بین ۸۰ تا ۱۰۰ میلیارد دلار برای باز پس گیری کویت خرج کرد، در حالیکه امروز حتی یک هزارم این مبلغ هم برای کمک به مردم ستمدیده و آواره کرد اختصاص داده نمی شود.

مردم کردستان عراق دشوارترین روزهای تاریخ خود را می گذرانند. ۲۰ میلیون کرد ساکن ایران، ترکیه، عراق، سوریه و شوروی هر یک در محدوده کشورهای خود شاهد این روزهای سیاه و تلخ بوده اند. اما جامعه بین المللی تا امروز نسبت به این مسئله بی تفاوت مانده است.

حوادث خونین و تکان دهنده عراق یکبار دیگر نشان داد که باید مسئله مردم کردستان در این کشورها را در شمار مباحث مربوط به مشکلات و گره های منطقه قرار داد. باید دولت های منطقه را با اقدامات عملی در سطح بین المللی و ادار ساخت در چهار چوب مرزهای خود به حقوق و خواسته های خلق کرد احترام گذارند. وظیفه همه نیروهای دمکرات منطقه و جهان و بویژه نیروهای سیاسی کرد در کشورهای مختلف است که برای به کرسی نشاندن این خواست ها، برای بوجود آوردن شرایط انسانی زندگی، برای احترام به هویت ملی و فرهنگی این خلق باستانی و ستمدیده، برای ایجاد امکانات لازم پیشرفت اجتماعی و اقتصادی مناطق کردنشین مبارزه پیگیرانه ای را در سطح بین المللی پیش برند.

اکنون زمینه لازم برای پیشبرد چنین مبارزه ای فراهم شده است. این مبارزه را نه تنها باید در محدوده حمایت همه جانبه از کردهای عراقی و ادار کردن دولت این کشور به پایان دادن به سرکوب مناطق کردنشین پیش برد، بلکه باید همزمان به مسئله کردها در سایر مناطق و از جمله در جمهوری اسلامی و ترکیه نیز توجه لازم را مبذول داشت.



## «میراث امام» یا موی دماغ؟!

بحث های دامنه داری که مدتی است مطبوعات کشور را دربر گرفته و اینبار تحت عنوان فرهنگ و هنر جناحهای حکومتی را به مجادله واداشته است، گرچه به لحاظ موضوع تازگی دارد، اما درحقیقت دنباله تیردی است که پس از مرگ خمینی میان دو دیدگاه درگرفته ودرتمام عرصه ها، ازسیاست و اقتصاد و روابط بین المللی تا چگونگی برخورد با سبک زندگی مردم، آنان را به ارائه الگوهای متفاوتی واداشته است.

واقعیت آنست که در پشت پرده این مباحثات، جناحی که رفسنجانی رهبری آنرا بعهده دارد، ازیکسو به اقتضای سهم بیشتری از قدرت که دراختیار دارد و ازسوی دیگر بخاطر پشتیبانی «رهبر» و نیز مدرسین حوزه علمیه قم، این امکان را داشته است که امر پیشبرد گام به گام دیدگاههای خودرا درتقریباً همه زمینه ها، بی سروصدا عملی سازد و بی آنکه وقت زیادی را مصروف شرکت در «مباحثات» و حل و فصل اختلاف نظرها کند، دستگاه دولتی را به خدمت تسهیل این حرکت درآورده است.

دراین میان سیاست فرهنگی رژیم، یکی از معضلات پیچیده ای است که دستگاه دولتی درمقابل خود دارد. وزارت ارشاد که درواقع مرکز تبلیغات رژیم و درعین حال اداره سانسور دیدگاههای مخالف رژیم است باتجدید نظر در روش های سنتی خود، عملاً درمقابل موج نیرومند حضور روشنفکران لائیک درجامعه، گام های کوچکی به عقب برداشته و درنتیجه، درکنار دستگاه سانسور عریض و طویل خود، انتشار برخی کتب، نشریات، فیلم، موسیقی و غیره را نیز که درحوزه اقتدار ایدئولوژیک رژیم قرارندارند تحمل میکند.

بنظر می رسد که تحمل چنین وضعی را باید، بخشی از آن استراتژی عمومی قلمداد کرد که دولت رفسنجانی بقصد بازسازی کشور طراحي کرده ودرزمینه های مختلف میکوشد آنها را بکارگیرد.

سیاست درهای باز اقتصادی، پذیرفتن وام های خارجی، دعوت کشورهای جهان به سرمایه گذاری درایران، فعال کردن سیاست خارجی برای برون رفت ازانزوا و مهارکردن برخی از خشونت های رایج حزب الهی درتعرض به محدوده حقوق مدنی شهروندان، نت های هماهنگ کنسرتی است که ازجمله «تحمل» حضور وفعالیت محدود فرهنگی روشنفکران لائیک را هم شامل میشود.

باید یادآوری کرد که دولت رفسنجانی برای به اجرا درآوردن استراتژی بازسازی خود، دوران بحرانی و حساسی را انتخاب کرده است. خرابی های ناشی ازجنگ، فقر، بیکاری وگرانی روزافزون، و خشونت های بی حدومرز رژیم در نوازده سال گذشته، میراث بحران زائی است که رهائی از آن بسادگی میسر نیست. درواقع جناح حاکم نیز مانند بسیاری از رژیم های خودکامه

جهان، زمانی به صرافت «خردگرائی» افتاده است که چاره دیگری درمقابل خود نداشته است.

رفسنجانی میکوشد تا گام های کوتاهی، آهسته و ببطورعمده درخفا، به عقب بردارد ودرست با بهره برداری ازهمین اوضاع است که حزب الله موقع را برای حمله متقابل مغتنم میشمارد.

اینکه چشمتواره سینمائی فجر دربهمن ماه سال گذشته، «عشق» را سوژه اصلی خود قرار میدهد، نباید زیاد شگفت انگیز بنماید. چیزی که باید آنرا چشم اسفندیار دولت رفسنجانی نامید، آن اضطراب سیاسی و اجبار ایدئولوژیکی است که دولتمردان را وامیدارد تا زبان مشترکشان را با جناح رقیب حفظ کنند و حتی به تظاهر هم که شده سرسپردگی شان را به همه آنچه که درگذشته «دستاورد های انقلاب اسلامی» مینامیدند نشان دهند. ازهمین روست که معاون سینمائی وزارت ارشاد به اشعار باصطلاح «عاشقانه» امام متوسل میشود و انتخاب مزبور را ملهم از آن اشعار قلمداد میکند!

مورر کوتاهی درمضمون فیلم های ارائه شده و سهمی که اساساً فیلمسازان لائیک درجشنتواره داشته اند، بسهولت نشان میدهد که توجیه جناب معاون تنها يك دستاویز عوام فریبانه است و از آنجا که حزب الهی ها جزو «خواص» هستند، نه عوام، درنتیجه خشمشان برافروخته میشود و ماجرای مباحثات اخیر اوج میگردد.

نمی توان گفت کوشش دولتمردان برای حفظ زبان مشترکشان با حزب الله درتمام موارد متظاهرانه است. بدون شك درآنچه که به امنیت رژیم، هویت ایدئولوژیک آن و حضور روحانیت درصحنه مربوط میشود. منافع جناح های مختلف حکومتی همسو و مشترک است. آنچه که میتوان پمنا به تفاوت میان این دیدگاهها برشمرد، آن عقب نشینی های معینی است که جناح حاکم را ازبنیادگرائی خشن اسلامی دور میکند و میان آنها با رادیکالیسم اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ایدئولوژیک «خط امام» فاصله می اندازد. باید اضافه کرد که این فاصله گیری، تنها به عرصه های مورد اشاره محدود میشود و مثلاً در زمینه آزادی های سیاسی- محتملاً چون به امنیت مشترک مجموعه رژیم مربوط میشود- تا بحال کمترین علائمی از تفاوت یا فاصله دیده نشده است.

با اینحال، آنجا که میان سیاست های جناح دولتی و حزب الله تفاوت های کمابیش آشکار وجود دارد، گذشتن از مانعی بنام میراث امام، آسان نیست.

خاتمی که سخنرانی اش درمراسم افتتاح سیننار مطبوعات آشکارا واجد نکات جدیدی درباره حدود آزادی ها درمطبوعات و درعین حال انتقاد از سختگیری ها و یکسونگری های حزب الهی است، روز ۱۸ بهمن دريك برنامه تلویزیونی تصریح میکند که: «ما درنظام ج.ا چون

هستیم، بهیچوجه مجاز نیستیم بگذاریم هرچه می پسندیم اجرا شود. حدود و مرزهایی وجود دارد که آنها را شرع، قانون، حق، حقیقت و مصلحت نظام مشخص کرده است.» نامبرده درهمین برنامه تلویزیونی است که «تبلیغ و ترویج الحاد و انکار دین»، «ترویج فحشا و فساد اخلاقی» و نیز «خودباختگی دربرابر فرهنگ و تمدن استعمار غرب» را، «ممنوع» ارزیابی میکند.

با استناد به همین حرف هاست که وی را به سمیناری درباره سلمان رشدی دعوت میکنند تا همزمان با دو آتشه ترین حزب الهی ها ، به پیروی ازفتوای جمعی، برای نویسنده کتاب آیات شیطنانی تقاضای اعدام کند.

وی درسخنرانی افتتاحیه اش نیز بمناسبت تشکیل سیننار مطبوعات، از «طوفانی از توطئه ها که سر رشته آنها در دست قدرتهای خارجی است» صحبت میکند که گویا «قصد دارند انقلاب را نابود یا وادار به تسلیم کنند.»

وزیر اطلاعات که با یکدست موضوع آزادی مطبوعات را پیش میکشد، بانست دیگر مقوله «تهدید امنیت» و «خطر» هائی را مطرح میکند که «از بیرون کشور هدایت میشوند.»

با استفاده ازهمین موضع گیری هاست که حزب الله به بررسی فعالیت های فرهنگی کشور، زدن پنبه تمام نشریات غیر حزب الهی، افشای باصطلاح «فساد و فحشاء» رایج درکتب، داستانها و فیلم های غیرمذهبی و سرانجام ساختن پرونده «دست نشاندگی» و «نوگرایی» بیگانه برای روشنفکران لائیک میپردازد و ازاین طریق مماشات مأموران دولتی را در اجازه نشر و ترویج این مفاسد فرهنگی مورد شدیدترین حملات قرار میدهد.

آیت الله چنتی از «حرکت خزنه ای» صحبت میکند که توسط «چریان های فاسد» براه افتاده و «اساس انقلاب و نظام را متزلزل میسازد». روابط عمومی بنیاد شهید از «مسئولین محترم» میخواهد که «اکیداً» از صدور مجوز و تهیه فیلم هائی که «مخالف ارزش های حاکم برانقلاب اسلامی و مخالف با آرمان های الهی حضرت امام» است «شدیداً جلوگیری کنند» سرمقاله نویس کیهان هوائی از «مزدوری بیگانه» و «تخریب فرهنگ ناب اسلامی» حرف میزند و نشریات داخلی به «چریان فرهنگی و هنری بی قید و لا ابالی و غرب زده و لائیکی» حمله میکند که «آبخشورش مکاتب الحادی، اومانیسیم، لیبرالیسم و نیهیلیسم است و باتعام وجود ضد مذهب» است.

دولتمردان جناح غالب درمقابل این زبان و استدلالات بسیار قابل فهم (!) رایج، مستدل، عمیقاً «اسلامی»، «تاب» و «محمدی» چه جوابی دارند؟

آنها با زبان الکتی که میکوشد همین استعارات

## جنگ سمینارها

### برای باز تعریف «خط امام»

سیاست فرهنگی و هنری رژیم چ.ا. سیزده سال پس از حاکمیت آخوندها، و با فراز و نشیب بسیاری که پشت سر گذاشته است، در آستانه سالگرد انقلاب و در آخرین روزهای سال کهنه موضوع پر هیاهوی جدال نوینی شد، که مصالح جناح بندی های مختلف حکومتی را دوباره به جان هم انداخته است. اگر بخواهیم به اولین علائم ظاهری تیردی که مدت هاست درخفا ادامه دارد، اشاره کنیم، شاید مناسب ترین حادثه، فستیوال سینمایی فجر باشد، که هرساله در جشن های حکومتی سالگرد انقلاب برپا می شود. جشنواره امسال، آنگونه که برگزار کنندگان نیز معترف بودند، عشق را سوژه اصلی خود قرار داده است. معاون سینمایی وزارت ارشاد، در طی نطق افتتاحیه اش، با یادوری «غزل های عاشقانه امام»، به توجیه انتخاب مورد نظر پرداخت. با اینحال، بنظر می رسد که خشم حزب الله، از این جشنواره، بویژه از یکی از دو فیلم **محسن مخملباف**، و نیز از گردانندگان و جایزه دهندگان آن، بیش از آن بود که انتظار میرفت.

هنوز چند روزی از پخش جوایز و پایان جشنواره نگذشته، کم کم سروصدای حزب الله در نشریات مختلف حکومتی بلند شد و کسانی در هیئت «خانواده شهید» و «برادر جانباز» و غیره، صدای اعتراض گشودند و بویژه فیلم «شبهای زاینده رود» ساخته مخملباف را - که در آن «جانبازی» عاشق یک دختر متجدد می شود - مورد شدیدترین حملات قرار دادند. بنظر می رسد که دلخوری حزب الله، بویژه از این نکته ناشی می شد که در آفیش فیلم مزبور، بخش فرهنگی بنیاد شهید اسفهان نیز در زمره تهیه کنندگان فیلم نام برده شده بود. به این دلیل بود که «خانواده شهید» دست تظلم بدامان «حاج آقا کروب» دراز کردند و به دادخواهی برخاستند.

چنین شد که روابط عمومی بنیاد شهید، سریعاً اعلامیه ای منتشر کرد و علاوه بر آن اعلام داشت که نمایش فیلم مزبور در جشنواره «شدیداً» مسئولان بنیاد شهید انقلاب اسلامی را متأثر نموده «پیگیری های لازم... بعمل آمده است». همین اعلامیه از مسئولان سینمایی کشور «اکیداً» می خواهد که از صدور مجوز و تهیه فیلم های که «مخالف ارزش های حاکم بر انقلاب اسلامی و مخالف آرمان های الهی حضرت امام خمینی» است در آینده «شدیداً» جلوگیری نمایند. اعلامیه بنیاد شهید، در پایان از مسئولان سینمای کشور درخواست میکند که «هرگونه فیلمنامه و یا فیلم که در ارتباط با زندگی شهید بزرگوار و رسالت عظیم خانواده های گرانقدرشاده باشد، از این بیعد با درجریان گذاشتن مسئولین بنیاد شهید همراه گردد.

### غرب زدگی و دیکتاتور زدگی

در چنین فضایی است که در روزهای ۶ و ۷ اسفند، «سمینار بررسی مطبوعات» به ابتکار وزارت ارشاد برپا می شود و نطق افتتاحیه آن بوسیله خاتمی وزیر ارشاد، دمل چرکین دیگری را

می گشاید. نامبرده در سخنرانی مفصل خود، ضمن به نقد کشیدن آزادی مطبوعات در کشورهای سرمایه داری غرب، در کشورهای سوسیالیستی و نیز در کشورهای جهان سوم، هنگام بررسی وضعیت ایران پس از انقلاب اسلامی، از «درون واقعیت» نام میبرد. یکی غرب زدگی و دیگری دیکتاتور زدگی، وی روشنفکران جامعه را هم غرب زده و هم دیکتاتور زده می نامد و درباره «مردم عادی و عامی» معتقد است که «ممکن است غرب زده نباشند، اما قطعاً دیکتاتور زده اند.» او از این نیز فراتر رفته و درباره «علما و روشنفکران جهان سوم» اظهار میکند «می گوید «اکثر آنها رسوای نظامهای دیکتاتوری را در شخصیتشان دارند.»

خاتمی در همین سخنرانی، برای توضیح «خاصیت دیکتاتور زدگی» تشریح کرد که چگونه «مردم کشور چه روشنفکر و چه غیر روشنفکر تاب تحمل هیچ اندیشه ای جز عقاید خود را ندارند. افرادی که در اجتماع دیکتاتور زده زندگی میکنند قدرت تحمل سلیقه ها و اندیشه های یکدیگر را ندارند.» نامبرده، البته در همین جا، (لا بد بعنوان نمونه) حوادث آغاز انقلاب را بیاد آورد که به تعبیر او «هیچ انقلابی به اندازه انقلاب ما آزادی نداد» ولی «بیشترین سوءاستفاده را مدعیان آزادی داشتند» که چون «باورشان تحقق نیافت» به «بدترین شکل شروع به تخریب فرهنگی کردند و به اینهم اکتفا نکردند و در مقابل نظام و حکومت دست به اسلحه بردند.» خاتمی سپس از «بعضی از بازمانده های نسلهای روشنفکری که هنوز وجود دارند و جمهوری اسلامی اجازه میدهد که ابراز وجود کنند» نام برد و تشریح کرد که این گروه «اگر دست به شمشیر نمی برند، چریزه آنها ندارند.» وی آنگاه «روشنفکر مآبی امروز» را «چریان مرده ای» قلمداد کرد و اظهار داشت که «دیکتاتور مآبی» به نام روشنفکری در کشور ما و دیگر کشورهای جهان سوم هنوز وجود دارد، وی در توضیح حرفش بار دیگر تکرار کرد که «این قبیل روشنفکران اگر چریزه داشته باشند دست به اسلحه می برند و اگر نداشته باشند دست تخریب فرهنگی می زنند.»

وزیر ارشاد در همین نطق نسبتاً مفصل افتتاحیه بود که موضوع «ملاک ها» را پیش کشید و اظهار داشت که ما باید برای خودی ها و «هم برای غیر خودی هایی که می خواهند این جا باشند» ملاک هایی داشته باشیم. وی تصریح کرد «در این که آزادی باید باشد تردیدی نیست» ولی این آزادی «نمی تواند و نباید به تخریب بنیاد های فکری، دینی و امنیتی نظام باشد.»

نامبرده که پذیرش قانون اساسی را «شرط آزادی» محسوب می داشت، در عین حال، خطاب به «خودی» ها اظهار داشت که «تبدیل اندیشه به یک درگیری سیاسی به صلاح هیچ کشوری نیست» او تاکید کرد که «اسلامی که ما می گوئیم با اندیشه مخالف، مخالفت منطقی دارد، نه امنیتی.» با

اینحال، وی یاد آورد که «مرز بین تخریب مبنای فرهنگی و ایجاد محدودیت و سختگیری برای آزادی در دو سمت آن واقع شده اند، اگر سختگیری زیاد باشد، آزادی جامعه محدود میشود.»

خاتمی در پایان همین سخنرانی، به سراغ گره گاه اصلی مورد نظر خود رفت و دیالکتیک پیچیده میان آزادی و امنیت رژیم را مورد بحث قرار داد. وی که در عبارات مختلفی کوشید تصریح کند که «حاکم شدن دید امنیتی به فرهنگ خطرناک است» در عین حال، به این نکته هم صراحت بخشید که «یکی از مسائل ما تهدید امنیت ما و خطرناکی است که از بیرون کشور هدایت میشود. ما در جریان مباحث آزادی باید حتماً با چریان ضد فرهنگی که بعضاً پوشش های فرهنگی نیز دارند مقابله کنیم.»

### زدی ضربتی، ضربتی نوش کن

درج. ۱ معمولاً رسم بر این است که اگر خدای نکرده یکی از سرمداران حکومتی پایش را از گلیمش درازتر کند و واژه های ممنوعه ای همچون آزادی یا تحمل اندیشه دیگران را بیش از حد تعارفات متداول بکارگیرد، حتی اگر هزار بار هم از ضرورت حفظ امنیت رژیم صحبت کند، گناهش بی مکافات نخواهد ماند و باید منتظر نوش کردن ضربیه متقابل باشد. با این ترتیب است که بلافاصله هفته بعد از تشکیل سمینار «بررسی مسائل مطبوعات» سمینار دیگری در تهران برپا می شود که نامش «سمینار تبیین حکم تاریخی امام خمینی درباره سلمان رشدی» است. (۱۱ تا ۱۳ اسفند)

در این سمینار نه فقط رئیس مجلس اسلامی، هیئتی از جانب آیت الله گلپایگانی، آیت الله چنتی سرپرست سازمان تبلیغات اسلامی، سید احمد خمینی و نیز حسن صانعی نماینده ولی فقیه و سرپرست بنیاد ۱۵ خرداد (برگزارکننده سمینار) شرکت دارند، بلکه وزیر ارشاد نیز به سمینار دعوت میشود تا درجوبی خشم آلود و عمیقاً حزب الهی، شمشیر دین از نیام برکشند و دستجمعی تکلیف مرتدین و ناکشین و مارکین و غیره را یکسره کنند. در همین سمینار است که صانعی سرپرست بنیاد ۱۵ خرداد مهم ترین وظیفه ارکان تحت مسئولیتش را اجرای فرمان امام بدست یک ایرانی یا هر مسلمان دیگری در هر نقطه جهان قلمداد میکند و همزمان با این سمینار، بدعوت اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان سراسر کشور (دفتر تحکیم وحدت) تظاهراتی در مقابل سفارت انگلیس برپا می شود که طی آن حجازی نماینده مجلس اسلامی «تکه تکه کردن سلمان رشدی را» به مسلمانان جهان نوید میدهد!

پنج روز پس از این واقعه (۱۹ اسفند) سمینار دیگری تحت عنوان «کنکاش در اندیشه جلال آل احمد» بوسیله انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران برگزار میشود که در آن تعدادی از «علما و هنرمندان» حزب الهی به بهانه بزرگداشت آل احمد، حملات شدیدی علیه غرب زدگی براه می اندازند و از اینکه مملکت اسلامی، اینروزها «بطرز نگران کننده ای» محل تاخت و تاز غرب زده ها، عوامل فرهنگی رژیم سابق و «نشریات لائیک» شده است، اظهار خشم کرده و جلوگیری از



تعرض فرهنگی این «عوامل استعمار» را از مقامات صلاحیتدار خواستار شدند.

در همین روزهاست (جمعه ۱۷ اسفند) که آیت الله جنتی سرپرست سازمان تبلیغات اسلامی و امام جمعه موقت قم، نماز جمعه شهر «خون رقیام» را بهانه میکند تا شدیداً «عوامل نفوذی» استکبار را مورد حمله قرار دهد و «حرکت خزنده ای» را «که بنام هنر» راه افتاده و «در بعضی جشنواره های مبتذل» و «مجلات» توسط افراد «طاغوتی» اداره میشود یک «خطر جدی» قلمداد نماید: «اگر قرار باشد آن کسانی که درگذشته فعال بودند حالا در صحنه ظاهر شوند و چهره هایشان مطرح شود، معلوم است که چه نتیجه ای دارد.»

وی بپایادآوری «بعضی جشنواره هائی که در دهه فجر برگزار شده» به برگزار کنندگان آن ها حمله کرد که «اینها عمد دارند پاسدار و بسیج و جبهه رفته ها و شهید و خاتواده شهید را تحقیر کنند» این امر را «جنایت» نامید و پیش بینی کرد که اگر با این مسأله برخورد قاطع نشود، بزودی باید «شاهد وضع زمان شاه باشیم» که این «چریان های فاسد» جلو چشم ما «اساس انقلاب و نظام را متزلزل» کنند!

واضح است که حملاتی از این دست، تنها بوسیله آیت الله جنتی انجام نمی شود و همپالکی های چریان حزب الله، همه جا به فریاد و اسلاما متوسل میشوند. مقاله نویس کیهان از جمله کسانی است که برگزاری جشنواره امسال و سخنرانی وزیر ارشاد در سمینار نامبرده را زنگ خطری برای دارونسته اش محسوب میدارد و در مقاله عصبی و انتقاد آمیزی گله میکند که چرا در سمینار مطبوعات «به آفت لیبرالیسم فرهنگی» غرب زدگی و ترویج ضد ارزشها در تعداد قابل توجهی از مجلات و نشریات کشور، حمله نشده است. نامبرده معتقد است که «در فضای کنونی مطبوعات کشور، عناصری پروبال گرفته اند که میداندار نشریات و مجلات مبتذل و ضد مردمی رژیم شاه بوده اند و جالب اینجاست که ترجیح بند اظهارات بسیاری از همین عناصر سانسور و خود سانسوری در مطبوعات است!»

مقاله نویس که با خشم و خروش بسیار از میدانداری این عناصر سخن میگوید، وجود چنین وضعیتی را «به سان دمل چرکینی» ارزیابی میکند که «بدون شک در آینده ای نه چندان دور نشتر خواهد خورد و بساط گسترده این طیف جمع خواهد شد، و هیچ اراده و چریان و طیفی یاری جلوگیری از این سرنوشت محتوم را نخواهد داشت» (کیهان ۱۸ اسفند)

### عذر خواهی از هنر مندان!

در گرد و خاک چنین های وهوشی است که خاتمی وزیر ارشاد دوباره به صحنه می آید و به «سخنان شبهه انگیز» آیت الله جنتی، در نماز جمعه شهری که وی آنرا «شهر دین و اخلاق و علم و منطق» مینامد پاسخ می گوید. او که در ابتدا تقدس شهید و روحانیت و ولایت و غیره را بدیهی می خواند، و فحشاء و نادرستی... خود باختگی در برابر بیگانه را «غیر قابل تحمل» ارزیابی میکند، در عین حال یادآوری میکند که «عباد... معیارهای ارزشی یک جامعه انقلابی»

وجه المصالحه «تحمیل یا اثبات یک سلیقه یا یک برداشت خاص» قرار گیرد.

نامبرده اظهار اطمینان میکند که «حضرت آقای جنتی» جزو آن افراد و گروههایی نیست که «دفاع از انقلاب و اسلام و مبارزه با انحراف...» را در انحصار فرد یا گروه خاص قرار میدهند. وی اکید میکند که «چنین نگرش تنگی» سبب طرد «بهترین و کارآمد ترین نیروها از یکسو و غلبه تنگ نظری و سطحی نگری» از سوی دیگر میشود. خاتمی در عین اینکه معتقد است «در مقام دفاع از یکایک آنچه در این صحنه ها اتفاق می افتد» نیست وی تاکید میکند که «چریان کلی امور» را منطبق بر معیارها و ضوابطی میدانند که خود آنها را «انقلابی و اسلامی» مینامد.

خاتمی در همین پاسخ جنتی را شعاتت میکند که بدون اطلاع دقیق از رویدادهای مورد بحث «با قاطعیت شدید ترین حکم را صادر» کرده است و از این طریق «امنیت خاطر» بسیاری از دست اندرکاران را برهم زده است.

وی بدین ترتیب از «همه اصحاب دانش و فرهنگ و هنر» معذرت می خواهد و از «هنرمندان عزیز» می خواهد که «این نامهربانی هارا با سعه صدر... تحمل کنند» نامبرده آنگاه ضمن دفاع از همکارانش در وزارت ارشاد اعلام میکند که «تا روزی که نظام مقدس اسلامی بخواهد، آنها در خدمت «فرهنگ و هنر اسلامی و انقلابی» خواهند بود و هر وقت هم «زمینه کار نباشد بی هیچ توقعی کنار خواهند رفت»

وزیر ارشاد در پایان این جوابیه طولانی، «گناه» خود را «ایستادگی در برابر چریان کم حوصله و تنگ نظری» قلمداد میکند که «نا آگاهی و کم دانی و کم توانی خود را با تثبیت به مقدسات و ناسزاگویی» می پوشاند و با ژستی بزرگوارانه به چنین «گناهی» اعتراف و «افتخار» میکند. و آنگاه پیشوه معمول زعمای قوم، «برخورد حکیمانه و شجاعانه حضرت امام خمینی» را «به این چریان» شاهد مثال می آورد و خود را دنبال روی همین برخورد حکیمانه بحساب می آورد. (کیهان ۲۱ اسفند) حزب الهی ها و خط امامی ها هم صد البته بیکار نمی نشینند و دو سه روز بعد طی سلسله مقالاتی طولانی و پر از شاهد و مدرکی، نشان میدهند که چگونه معاونت فرهنگی وزارت ارشاد با چشم بسته به انتشار کتب و نشریات «ضاله» و حتی سرمایه گذاری و تشویق آنچنان سینمایی که آشکارا مقدسات اسلام را لگدمال کرده و فساد و فحشاء و غرب زدگی را تبلیغ میکنند، عملاً در خدمت یک چریان فاسد و منحط اقدام کرده است. مثال های طولانی و متعدد از نشریات لائیک و مباحث مورد علاقه آنان، ذکر مثالهایی از مقالات تشریحی «راه آزادی» و مرور مجدد محتوای فیلم های متعددی که مضامین ضد انقلابی و ضد اسلامی داشته اند، محتوای این تعرض جدید را رقم می زند و بعد با حیرت از وزیر می پرسد که چگونه شما بجای معذرت خواهی از خانواده شهدا و دردمندان حزب الله، از متحرقین عذرخواسته آید؟ و سرانجام برای آنکه نشان دهد که واقعاً کدام یک از رهنمودهای «حکیمانه امام خمینی» پیروی میکنند. نقل قولی از وصیت نامه نامبرده را زینت بخش مطالب خود میسازد:

«اکنون وصیت من به مجلس شورای اسلامی در حال و آینده و رئیس جمهور و رؤسای جمهور مابعد و به شورای نگهبان و شورای قضائی و دولت در هر زمان آن است که نگذارند این دستگاههای خبری و مطبوعات و مجله ها از اسلام و مصالح کشور منحرف شوند و باید همه بدانیم که آزادی بشکل غربی آن موجب تباهی جوانان و دختران و پسران میشود از نظر اسلام و عقل محکوم است و تبلیغات و مقالات و سخنرانیها و کتب و مجلات برخلاف اسلام و عفت عمومی و مصالح کشور حرام است. و بر همه ما و همه مسلمانان جلوگیری از آنها واجب است و آزادی های غرب باید جلوگیری شود و از آنچه در نظر شرع حرام، «و آنچه برخلاف مسیر ملت و کشور اسلامی و مخالف با حیثیت ج.ا است بطور قاطع اگر جلوگیری نشود همه مسئول میباشند و مردم و جوانان حزب الهی اگر برخورد به یکی از امور مذکور نمودند به دستگاههای مربوطه رجوع کنند و اگر آنان کوتاهی نمودند خوششان مکلف به جلوگیری هستند. خداوند متعال مدد کار همه باشد.»

بدین ترتیب میتوان انتظار داشت حوادثی که با سالگرد انقلاب آغاز شده و به تنش های جدی در درون رژیم انجامیده اند، پیامدهای یازهم بیشتر و پر سر و صدا تری بدنبال داشته باشند. ب.الوند

### «میراث امام» ... بقیه از صفحہ ۱

را بکارگیرد، از جواب دادن طفره میروند، موضوع مورد اختلاف را ماستمالی میکنند، از «چریان کلی امور» دفاع میکنند و برای قوت کلام نیز «برخورد حکیمانه و شجاعانه حضرت امام» را بعاریت میگیرند و قیل و قال حزب الله را «معرکه گیری» مینامند تا با کسانی که با این سروصداها می خواهند «نفی بیئت های انقلابی حضرت امام» را فراهم آورند مقابله کنند. چنین است که حزب الله به خشم می آید و با آوردن نقل قول هائی از «حضرت امام» مینویسد «حرام» بودن کتب و مجلاتی که «برخلاف اسلام و عفت عمومی و مصالح کشور است» رقیب را به سکوت وامی دارند.

بنظر میرسد در آنچه که به پلمیک علنی میان هواداران «خردگراشی» در رژیم ج.ا و پیروان «صادق» اندیشه های خمینی مربوط میشود، برنده اصلی همواره آن کسانی هستند که با استفاده از منطق یکدست خود و بهره گیری از منابع واقعی اندیشه های بنیادگرا و نقل قولهای تحریف نشده خمینی وارد گود میشوند و با رقیب به مجادله میپردازند. طرف مقابل تازمانی که التزام متظاهرانه خود را به همین منطق و استدلال و به همین نقل قول ها و منابع حفظ کند، بازنده این مجادلات است.

پس از مرگ خمینی و از آغاز قدرت گیری جناح رفسنجانی تا بحال این اولین پارنئیسست که چنین مجادلاتی در گرفته و هربار نیز باشکست «خردگرایان» و بازگشتشان به سیاست های گام به گام و پشت پرده انجامیده است. کسی را که خانه نبین است، بازی ته اینست!

## مسأله نقض حقوق بشر در ایران و تصمیمات اجلاس سالانه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل

برپایه گزارش آقای گالیندوپوهل پس از دومین مسافرت ایشان به تهران، که جریان آن را مشروحاً در شماره های ۷ و ۸ راه آزادی به اطلاعات رسانی، کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد در ۴۷مین اجلاس سالانه خود مسأله نقض حقوق بشر در ایران را در دستور کار خود قرارداد. کمیسیون حقوق بشر روز جمعه ۱۷ اسفند ماه ۶۹ (۸ مارس ۹۱) با شرکت ۴۳ کشور عضو، قطعنامه ای به اتفاق نظر درباره ایران به تصویب رساند.

این قطعنامه سازش میان دو طرف بود که یکی به ابتکار هیات نمایندگی ایران و همراهی نمایندگان کشورهای افغانستان، الجزایر، بنگلادش، کوبا، گانا، اندونزی، لیبی، پاکستان، سری لانکا و سودان بتاريخ ۲۵ فوریه تهیه شده بود. چنانچه ملاحظه می شود، قاطبه این کشورها پرونده قطور نقض حقوق بشر دارند و مرتب به هم تان قرض می دهند. این طرح بانیت تبرئه کامل جمهوری اسلامی و پایان دادن به مأموریت گالیندوپوهل تدوین شده بود. فشرده طرح قطعنامه بدین قرار است:

باتوجه به همکاری دولت جمهوری اسلامی با نماینده ویژه، بخصوص دوبار دعوت او به کشور و تأمین هرگونه اطلاعات لازم، از جمله پاسخ های مشروح به ادعاهای مطرح شده از سوی نماینده ویژه و در نظر گرفتن اینکه «دولت ج.ا.ایران همه توصیه های نماینده ویژه را پذیرفته است» و «آگاه از آمادگی ج.ا.ا. برای حفظ همکاری با سازمان ملل در رابطه با حقوق بشر...» بر این باور که «ادامه راهنمائی نماینده ویژه دیگر لزومی ندارد»، «دولت جمهوری اسلامی را دعوت می کند که همکاری پر بار خود را با سازمان ملل در زمینه حقوق بشر ادامه دهد» و «از حکومت جمهوری اسلامی می خواهد که کمیسیون حقوق بشر را از اقداماتی که در این زمینه دنبال کرده است، مطلع گرداند».

برای مقابله با آن، طرح قطعنامه دیگری از سوی کشورهای بازار مشترک اروپا، کانادا، استرالیا، فنلاند و سوئد، پیشنهاد می شود، که کاملاً از نظر شکل بیان و طرح مسائل شدید و تاحدی قاطعانه است. از نظر مقایسه با نکاتی که در طرح ایران و هوادارانش آوردیم، بعضی ماده های طرح کشور های غربی را ذیل نقل می کنیم:

ماده ۲- کمیسیون حقوق بشر «همکاری دولت ایران با نماینده ویژه را استقبال کرد» و معتراست که دولت جمهوری اسلامی به همکاری خود با نماینده ویژه، به منظور تکمیل و روشن کردن اطلاعات درباره ادعاهائی که به اطلاع دولت رسیده است، ادامه دهد.

ماده ۳- کمیسیون حقوق بشر «نگرانی خود را درباره ادعاهای متعدد و مشروح نقض جدی حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران ابراز داشته و مصراحت از دولت ایران می طلبد، اسناد بین المللی حقوق بشر، بویژه میثاق بین المللی درباره حقوق مدنی و سیاسی را که جمهوری

اسلامی ایران نیز عضو آنست، رعایت کند»  
ماده ۷- کمیسیون حقوق بشر «تصمیم گرفت مأموریت نماینده ویژه را، همان گونه که در قطعنامه ۱۹۸۴/۵۴ مورخ ۱۴ مارس ۱۹۸۴ منعکس است، تمدید کند».

ماده ۱۰- کمیسیون حقوق بشر «تصمیم گرفت به بررسی وضع حقوق بشر و آزادی های اولیه در جمهوری اسلامی ایران به مثابه مقدم ترین کارهای ۴۸مین اجلاس خود، ادامه دهد».

به روال گذشته، با پادرمیانی عده ای و اقدامات شبانه روزی هیات نمایندگی ایران به ریاست متوجه متکی، معاون وزارت خارجه در امور بین المللی و وعده وعید های فراوان به رعایت خواست های کمیسیون، قطعنامه نهائی برپایه سازش دو طرف عمومی و موافقت دولت ایران به تصویب رسید که ذیل خواهد آمد. سخنرانی نماینده ایران در این رابطه جالب توجه است.

آقای البرزی مدیرکل وزارت امور خارجه ایران به نمایندگی از سوی هیات ایرانی برای تشویق اعضاء کمیسیون حقوق بشر برای پیوستن به قطعنامه بینابینی نطقی ایراد نمود که نقل به معنای آن چنین است:

بلی! می پذیرم که در اوایل انقلاب به علت حضور گروه های تروریستی در کشور و توطئه های مختلف که علیه انقلاب صورت گرفت و به علت درگیری در جنگ، حقوق بشر در بعضی موارد به دلایل بالا نقض شده است. اما وضع در دوسال گذشته عوض شده است و ما از نماینده ویژه و از صلیب سرخ بین المللی دعوت کرده ایم که نماینده بفرستند.

از این پس جمهوری اسلامی، اعلامیه جهانی حقوق بشر و همه میثاق های مربوط به آن را مطمئناً محترم می شمارد و کوشش خواهیم کرد که حقوق بشر در استاندارد بین المللی در ایران مراعات گردد.

خواهش می کنیم که مشاوران بین المللی حقوق بشر را بفرستید به ایران برای اینکه به ما بگویند در کدام موارد ممکنست به قوانین و رفتار حقوقی جمهوری اسلامی نقضی صورت پذیرفته است، تا آن موارد را اصلاح کنیم و برای جلوگیری اش اقدام کنیم.

قطعنامه تصویب شده درباره وضع حقوق بشر در جمهوری اسلامی  
کمیسیون حقوق بشر:

بایادآوری قطعنامه ۱۹۹۰/۷۹، مورخ مارس ۱۹۹۰ و نیز قطعنامه اجلاس عمومی، مورخ ۱۸ دسامبر ۱۹۹۰،

باتوجه به این واقعیت که دولت ایران، پاسخ به ادعاهای ابلاغ شده به وی را ادامه می دهد و نماینده ویژه میادله اطلاعات با دولت ایران را مفید تشخیص می دهد،

باید در نظر گرفتن دریافتی های نماینده ویژه از وضع بهائی ها در جمهوری اسلامی ایران:

۱- با ملاحظه تقدیر آمیز از گزارش موقت به اجلاس عمومی و گزارش نهائی به کمیسیون

حقوق بشر، مخصوصاً جمع بندی ها و توصیه های مندرج در آن، بانگراشی ادعاهای نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران را مورد توجه قرار می دهد.

۲- همکاری دولت ایران با نماینده ویژه را که به بالاترین سطح خود رسیده است، و نیز آمادگی دولت ایران برای ادامه همکاری همه جانبه با نماینده ویژه را، تهنیت می گوید.

۳- از دولت ایران می خواهد تا اسناد بین المللی حقوق بشر، به ویژه عهدنامه های بین المللی حقوق مدنی و سیاسی را که جمهوری اسلامی نیز به آن پیوسته است، اجابت کند. و تضمین نماید که همه ساکنان سرزمین ایران و کسانی که در قلمرو قضائی آن دولت اند، از جمله گروه های مذهبی، بتوانند از حقوق مندرج در اسناد فوق، بهره مند شوند.

۴- دعوت دولت ایران از کمیته بین المللی صلیب سرخ را برای بازدید از زندان های جمهوری اسلامی ایران و انعقاد قریب الوقوع موافقت نامه ای، مطابق با موازین صلیب سرخ جهانی را مورد توجه قرار می دهد.

۵- نظر نماینده ویژه را تأکید می کند که مسأله افراد بی خانمان شده و مهاجران و نیز قربانیان اسلحه شیمیائی در ایران، می تواند در چارچوب مأموریت نماینده ویژه قرار بگیرد و در گزارش وی به آن پرداخته شود.

۶- از دبیرکل دعوت می کند، مطابق با عملکردهای متداول در مرکز حقوق بشر، به تقاضای دولت جمهوری اسلامی ایران، برای کمک فنی، پاسخ مساعدی بدهد.

۷- از نماینده ویژه می خواهد تا تماس ها و همکاری های خود را با دولت ایران حفظ کند و پیشرفت های بعدی را در رابطه با توصیه های انجام شده در این گزارش (منظور گزارش گالیندوپوهل است)، بر مبنای مأموریت اش (منظور قطعنامه ۱۹۸۴/۵۴ است)، گزارش دهد.

۸- از نماینده ویژه می خواهد، برای رسیدگی، گزارشی به ۴۸مین اجلاس کمیسیون حقوق بشر تقدیم کند. کمیسیون، این گزارش را با این دید بررسی خواهد کرد که اگر پیشرفت های بیشتری در رابطه با توصیه های نماینده ویژه حاصل شده باشد، از ادامه مأموریت وی در آینده خودداری شود.

۹- از دبیرکل می خواهد، هرگونه کمک لازم را در اختیار نماینده ویژه قرار دهد.

بایک مقایسه اولیه می توان تفاوت های مضمونی قطعنامه نهائی را با دو طرح دیگر، مشاهده کرد. در شماره بعدی راه آزادی، ارزیابی از این دو قطعنامه و طرح ها و ملاحظات و اندیشه های خود را در مسأله حقوق بشر در ایران، در پرتو آنچه می گذرد و چه باید کرد، با خوانندگان خود در میان خواهیم گذاشت.

ب.ا. مهرداد.



# اپوزیسیون عراق وارد میدان می شود

با آنکه نیروهای نظامی وفادار به صدام حسین موفق شده اند در پی پیروزی های چشمگیر اپوزیسیون در نخستین روز های پس از جنگ بتدریج کنترل شهرهای شیعه نشین جنوب (نجف، کربلا و بصره) و نیز مناطق کردستان عراق را دوباره بدست گیرند، اما دامنه گسترده جنبش ضد رژیم صدام نشان داد که این حکومت در میان مردم عراق از نفوذ و پایگاه ناچیزی برخوردار است. طی ۴ هفته ماه مارس مناطق مختلف عراق شاهد برخورد های نظامی خونینی بود که از یکسو نیروهای ضد رژیم را بویژه در شمال و جنوب در برابر ارتش عراق قرار داد. در این برخوردها هزاران نفر از مردم بیگناه و نیروهای نو طرف جان خود را از دست دادند فقط در نجف و کربلا ۱۲ تا ۱۵ هزار نفر قربانی حملات نظامی رژیم صدام شده اند. و خبرنگاران که از مناطق درگیری بازدید بعمل آورده اند، خبر از خیابانهای انباشته از جسد، خودروهای سوخته و آثار ویرانی های ناشی از درگیری ها می دهند. به گزارش رادیو تهران شکست بزرگ صدام حسین در برابر امریکایی ها و متحدانشان بویژه در پی حمله زمینی، فرصت بسیار مناسبی برای نیروهای ضد صدام حسین بوجود آورد، تا بتوانند سوار بر موج نارضایتی عمیق مردم از ۱۵ سال حکومت دیکتاتوری صدام و ماجراجویی های خونین و ویرانگر او، تعرض بزرگی به رژیم وی را آغاز کنند و در روزهای نخست نیز پیروزی های چشمگیری بدست آوردند. در روز های نخست شورش ها بنظر می رسید نیروهای متحدین موافق و پشتیبان این حرکتند، ولی روند بعدی حوادث نشان داد که آنها پیش از آنکه به فکر آینده دمکراتیک عراق باشند، نگران امتیازاتی هستند که از عراق در مذاکرات مربوط به آتش بس قطعی کسب می کنند. در طول جنگ و نیز روز های پس از آن امریکا و عربستان سعودی کوشیدند آلترا ناتیوی و رای اپوزیسیون دمکراتیک عراق بوجود آورند و یا مورد حمایت قرار دهند. زیرا برای همگان روشن بود که در صورت شکست صدام در جنگ وی وضعیت متزلزل در داخل کشور خواهد داشت.

## اپوزیسیون پراکنده:

اپوزیسیون عراق را بطور کلی دو نیروی بزرگ تشکیل می دهند. در یکسو نیروهای بنیادگرای اسلامی قرار دارند (حزب الدعوة و شورای عالی انقلاب اسلامی و ...) که بطور عمده در مناطق شیعه نشین جنوب و جنوب شرقی از نفوذ برخوردارند. این نیروها نیت خود دال بر برقراری یک حکومت اسلامی از نوع ایران را پنهان نمی کنند و بدین خاطر هم به میدان آمده اند. محافل حکومتی ایران آشکارا و پنهانی از این جریان دفاع می کنند و خامنه ای بطور علنی در موفقیت اولیه آنها در شهر های بزرگ شیعه نشین جنوب خواستار برپایی یک «دولت اسلامی» در عراق شد. پارلمان عراق نیز بطور علنی دخالت ایران در جریانات جنوب عراق را «محکوم» کرده است و عراق به دبیر کل سازمان ملل در این مورد شکایت برده است و ایران را به

نقض آتش بس و شکستن مرزهای قرار دادی محکوم می کند.

بخش دیگر اپوزیسیون عراق را در مجموع نیروهای با نفوذ در کردستان عراق (جبهه میهنی کردستان به رهبری جلال طالبانی، حزب دمکرات کردستان عراق به رهبری مسعود بارزانی و بطور کلی جبهه کردستان عراق که ۶ جنبش ضد رژیم را در بر می گیرد) در کنار حزب کمونیست عراق و سایر نیروهای تشکیل می دهند. این نیروها تلاش بسیار بخرج دادند تا بتوانند از طریق مذاکره میان نیروهای دموکرات یک آلترا ناتیو دمکراتیک در برابر رژیم صدام بوجود آورند. اما انحصار طلبی بخشی از نیروهای مذهبی و پانفشاری آنها برای تشکیل یک حکومت اسلامی بزرگترین مانع برای یک توافق جمعی به شمار می رود.

فخری کریم عضو هیئت سیاسی حزب کمونیست و یکی از رهبران اپوزیسیون عراق که برای جلب حمایت دولت های اروپایی به فرانسه سفر کرده بود، طی مصاحبه ای با روزنامه لوموند درباره شرایط داخلی عراق می گوید: «امریکا سعی می کند در شرایط ضعف صدام حد اکثر امتیازات را از وی کسب کند. ولی در حقیقت بهای این عقب نشینی ها را نه صدام حسین، بلکه دولتی که بجای وی در آینده خواهد آمد باید بپردازد... وی در باره سیاست امریکائی ها گفت: «امریکائیها رغبتی به شنیدن حرف های ما ندارند. آنها سراغ کسانی می روند که مورد علاقه شان باشند.» وی در مورد سیاست آینده اپوزیسیون عراق ضمن رد امکان تشکیل یک دولت موقت در مناطق آزاد شده، اعلام کرد: «این امر مستلزم آنست که یکی از اعضای سازمان ملل یا جامعه عرب چنین دولت موقتی را برسمیت بشناسد. اپوزیسیون عراق بیشتر در پی یک کمیته نجات ملی در مناطق آزاد شده است تا طغیان مردمی در سراسر عراق را هدایت کند.»

فخری کریم در باره مواضع برخی رهبران شیعه مبنی بر ضرورت تشکیل یک دولت اسلامی گفت: «دولت آینده عراق نه شیعه، نه سنی، نه کرد بلکه عراقی خواهد بود.»

## آینده نامعلوم عراق

عراق کشوری است که حدود ۵۰ در صد جمعیت آنرا شیعیان تشکیل می دهند. کردها هم با حدود ۴ میلیون نفر جمعیت ۲۰ در صد مردم کشور را در بر می گیرند و سنی ها در کنار آسوریها و سایر اقلیت ها بقیه جمعیت را شامل می شوند. کردها و شیعیان با وجود کمیت قابل ملاحظه خود در ترکیب جمعیت، از حکومت مرکزی از قدرت ناچیزی برخوردارند. بطور مثال در میان ۷ نفر شورای فرماندهی انقلاب عراق فقط سعدون حمادی شیعه است و بقیه اعضای آنرا از نزدیکان صدام تشکیل می دهند. در خود حزب بعث با آنکه در سال های پیش درصدها قابل ملاحظه ای شیعه وجود داشت ولی در سالهای اخیر بشدت از شمار آنهاکاسته شده است و اینک نسبت آنها تا حدود ۱۰ درصد برآورد می شود. صدام حسین با انتصاب

سعدون حمادی به پست ریاست دولت و باجلب حمایت آیت الله خویی در صدد پر کردن این «خلاء» در ترکیب قدرت بر آمده است. امریکایی ها و سایر نیروهای غربی نیز با توجه به تجربه جمهوری اسلامی و خطری که از سوی نیروهای بنیادگرا منطقه را تهدید می کند، بکلی به این نیرو که بطور عمده از سوی محافل جمهوری اسلامی حمایت می شوند بی اعتماد است.

از سوی دیگر جنبش کرد هانیز چندان به مذاق غربی ها خوش نمی آید. بویژه آنکه در صورت موفقیت کردهای عراقی، موقعیت ترکیه نیز با بیش از ۸ میلیون کرد می تواند بسرعت دستخوش ناآبائی شود. در نتیجه این شرایط ویژه، علیرغم تفرق افکار عمومی جهان، همه دنیا نسبت روی دست هم گذاشتند تا ارتش عراق سبعانه با موشک و بمب و توپخانه به جان مردم بیگناه و به تنگ آمده بیفتد و هزاران نفر را در مناطق مختلف عراق به خاک و خون بکشد. مسعود بارزانی به جهانیان در برابر یک موج جدید «کرد کشی» در مناطق کردستان هشدار می دهد و محمود عثمان سخنگوی جبهه واحد کردستان از جامعه بین المللی و شورای امنیت می خواهد که برای جلوگیری از حمام خون در کردستان عراق و سایر نقاط دخالت کنند.

صدام حسین با سود جستن از دوران پس از جنگ و مذاکرات آتش بس می کوشد اپوزیسیون داخلی را با انگ «وابسته»، «همدست خارجی»، «ستون پنجم دشمن» و «حشیانه سرکوب کند و در دستیابی به این هدف شوم همچون گذشته از کار برد هیچ سلاح و سیاستی هراس ندارد. بجاست نیروهای دمکرات در سراسر جهان صدای اعتراض خود را علیه کشتار مردم کردستان عراق و سایر شهر ها بلند کنند.

س. نورسته





## دگرگونیها در وضع طبقات و گروههای اجتماعی

درحقیقت، دقیقاً پس از جنگ دوم جهانی «جهشی کیفی» در این زمینه بوجود آمد. بدین معنا که توسعه عظیم سرمایه در بخش «سوم اقتصاد» ودگرگونیهای ناشی از «سومین انقلاب صنعتی» (خودکارسدن، انفورماتیک) باعث تعمیم «صنعتی شدن» همه فعالیت های بشری گردید.

در پی دگرگونیهای ساختاری در سرمایه داری معاصر، برخی جامعه شناسان کشورهای پیشرفته سرمایه داری در دهه ۵۰ مسئله پرولتاریزه شدن توده ای کارگری را پیش کشیدند. دوبررسی «کلاسیک» در این زمینه وجود دارد که یکی تحت عنوان «زحمتکشان درخته سیاه» در انگلستان از لاک وود (۳) (۱۹۵۸) و دیگری تحت عنوان «زحمتکشان یقه سفید» در ایالات متحد از س. رایت میلز (۴) (۱۹۵۱) است.

لاک وود که به پلمیک عیان بامارکسیسم پرداخته بود، ضمن اعتراف به این که از جنگ دوم جهانی به این سو، تفاوت میان مزدبگیر و کارگر از حیث مزد، شرایط کار و موقعیت در بازار به کم رنگ شدن گرایش دارد، روی مجموعه عواملی اصرار می ورزید که هنوز تمایز آندورا حفظ می کنند. (۵) لاک وود باتکیه برآنچه که امروز نیز ادامه دارد، یعنی تمایزات گذشته میان مزدبگیران و کارگران ازجانب ترین دیدگاه درباره گرایش ها بسوی آینده غافل ماند. س. رایت میلز که به مارکسیسم بسیار نزدیک است، با عنوان دادن یقه سفیدها به «طبقه متوسط جدید» برروند تنزل، هم سطح شدن و پرولتاریزه شدن این قشر تاکید می ورزد. روندی که یکی از جنبه های بسیار دراماتیک آن مکانیزه شدن ادارات است. میلز همچنین باتاکید بر تضاد منافع «طبقات متوسط قدیمی» و «طبقه متوسط جدید» نوشت:

«کارکنان دولت مزدهای بسیار بالا و کسبه مالیات های بسیار نازل طلب می کنند. سوداگران خرده پا پاسورمارکت ها، سندیکاها و دولت مورد حمایت سوداگران بزرگ مبارزه می کنند. زحمتکشان یقه سفید درمقیاسی که متشکل می شوند، این تشکل را در سندیکاهایی انجام می دهند که عمدتاً به کارگران مزد بگیر تعلق دارند.» (۶)

جامعه شناسان مارکسیستی که با در نظر گرفتن این دگرگونی ها کار گرامشی را دنبال کرده باشند، نادرند. اغلب آنها به طبقه بندی کردن زحمتکشان فکری مزدبگیر در ادوی قشرهای متوسط خرده بورژوا قناعت کرده اند. شاخص ترین دلیلی که آنها در این زمینه ارائه داشته اند، خصلت غیر مولد کار این قشرها بود؛ یعنی این واقعیت که فعالیت یک کارمند برای سرمایه ارزش اضافی تولید نمی کند. (به عنوان مثال رجوع کنید به ل. پوویه ژوام و ژیلبر موری، طبقات اجتماعی در فرانسه، پاریس ۱۹۶۳). حتی نویسنده بصیری چون نیکولاس پولانزاس در کتاب شایان دقت خود: «طبقات اجتماعی در سرمایه داری امروز» از دلیل یابنده برای تعریف قشرهای موصوف از جمله برای مراتب فرودین شان استفاده می کند: «مزد بگیران پائینی بخش بازرگانی و خدمات، افراد فرودست بوروکراسی دولتی و خصوصی و یا آموزشی و پژوهشی به «خرده بورژوازی جدید» تعلق دارند. او اعتراف می کند که این عوامل تهیه کننده خدمات بطور انبوه به مزدبگیران سرمایه تبدیل شده، لیکن به زحمتکشان مولد بدل نمی شوند و لذا جزء پرولتاریا بحساب نمی آیند. (۷)

بنابراین، تمایز میان کار مولد و غیرمولد که اغلب مایه مباحثات بالنسبه اسکولاستیک است، تنها رجوع به یک جنبه محدود اقتصادی (تولید، نه ارزش اضافی) است و یاتفاوت میان کاریدی و فکری و تفاوت میان پرولتاریا و بورژوازی مطابقت ندارد، باینهمه، چه کسی می تواند مدعی شود که زحمتکشان یدی (مثلاً نطالقت چی های برخی نهادها-چون دانشگاه یا بیمارستان دولتی-که آشکارا «غیرمولد» اند، جزء «خرده بورژواها» یا عضو «طبقات متوسط» هستند.

دلیل دیگری که در این زمینه توسط برخی پژوهشگران شوروی ارائه شده، تکیه روی اختلاف درآمد میان مزدبگیر فکری و مزدبگیری است. آ. مالنیکوف در یک رساله پژوهشی که در سال ۱۹۷۰ درباره روشنفکران ایالات متحده آمریکا انتشار داد، برداشت خود را از مسئله چنین بیان کرده است: «اگر روند پرولتاریزه شدن زحمتکشان فکری حقیقت داشته باشد، باز نمی توان این قشرهای مزدبگیر را به عنوان بخشی از پرولتاریا تلقی کرد. آنها بیشتر به یک «قشر ویژه بین طبقات»

یادآوری: مقاله ای که در دستور پائین از نظر تان می گذرد، اقتباس از پژوهشی است که نظریه پردازان کشورهای پیشرفته سرمایه داری پیرامون دگرگونی در وضع طبقات و قشرهای متوسط جامعه بعمل آورده اند. بی شک آشنائی با این پژوهش و دیدگاهها از حیث متدولوژی بررسی وضع طبقات اجتماعی بویژه وضع گروه انبوه مزدبگیران بخش سوم اقتصاد و خدمات در میهن ما اهمیت سیاسی فراوان دارد.

انقلاب علمی و فنی که آثار آن بویژه در نیمه قرن ما در تمام عرصه های زندگی نمایان گردید، همه مقولات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را دستخوش تغییر کرده است که در آن جای سخن فراوان است. این دگرگونیها، طبقات و گروههای اجتماعی را نیز بی نصیب نگذاشته است. باینهمه، مارکسیست هاین تغییرات را که از اهمیت سیاسی فوق العاده ای در روند مبارزات اجتماعی برخوردار بود، بموقع درک نکردند و در همان حال و هوای تعریف های پیش از انقلاب علمی و فنی باقی ماندند.

از این رو در ادبیات احزاب لنینی همواره سخن از این بود که با پیشرفت های صنعتی بر شمار طبقه کارگر و وزن و اعتبار آن در دگرگونیهای اجتماعی افزوده می شود و این طبقه هرگز بلحاظ کمی کاستی نمی گیرد. اما با پیدایش ربات ها در عرصه تولید و کامپیوتریزه شدن شاخه های مختلف صنعت آشکار گردید که روند کاستی گرفتن کمیت کارگران تا آن حد جدی است که حتی «زوال» تدریجی آنان را در چشم انداز قرارداده است. هم اکنون در کشورهای پیشرفته سرمایه داری در صد کاستی نیروی کار صنعتی نسبت به نیروی فعال جامعه به میزانی است که کارگران دیگر اکثریت قاطع جمعیت این کشورها را تشکیل نمی دهند. بدیهی است که این وضعیت تئوریهای مارکسیسم را در زمینه مرکز انگاری ابدی این طبقه در دگرگونیهای اجتماعی زیر علامت سؤال قرارداده است. مادر مقاله ای دیگر درباره این تغییرات در وضع طبقه کارگر و پی آمدهای اجتماعی و سیاسی وایدنولوژیک آن بحث خواهیم کرد.

اما مطلبی که در این بحث در ارتباط با دگرگونی در وضع طبقات و قشرها و گروههای اجتماعی روی آن درنگ داریم، مسئله زحمتکشان فکری است که بنا به افزونی بی سابقه شمار آنان در بخش سوم اقتصاد و خدمات و تغییرات حاصله در موقعیت و پایه های اجتماعی آنها به نیروی بااهمیتی در تحولات دمکراتیک جامعه بدل شده اند.

زحمتکشان فکری که اکثریت قاطع مزدبگیران بخش سوم اقتصاد و خدمات را تشکیل می دهند. قلمرو کارشان در خارج از روند تولید صنعتی است و به اقتضای شغل شان باید از اطلاعات و معلومات معین برخوردار باشند. وضعیت طبقاتی این مجموعه در هم جوش که مرکب از کارکنان (دولتی یا خصوصی)، کارمندان، معلمان، پزشکان، زحمتکشان بانکها، بیمارستان ها، ادارات پست، رسانه ها، بازرگانی و غیره است، کار ساده ولی ناممکن نیست.

در میان مارکسیست ها گرامشی نخستین فرزانه ای بود که در آغاز دهه ۳۰ پیرامون مسئله روشنفکران به ژرفکاری پرداخت و این گروه انبوه اجتماعی یعنی همه کسانی را که جنبه فکری کارشان در فعالیت های حرفه ای غلبه دارد، بطور وسیع مشخص کرد. او در «دفترهای زندان» در این باره نوشت:

«در دنیای مدرن گروه روشنفکران بطور بی سابقه ای رشد یافته است. آموزش فراگیر افراد را از حیث تخصص فردی و روان شناسی متحدالشکل کرده، همان پدیده هائی را بنمایش می گذارد که در هر گروه اجتماعی دیگر چگونه متحدالشکل دیده می شود؛ این پدیده های همسان عبارتند از: ضرورت سازماندهی ناشی از رقابت حرفه ای، بیکاری، اضافه تولید آکادمیک، مهاجرت و غیره» (۸)

شومپتر پس از گرامشی در آغاز دهه ۴۰ میلادی مسئله رشد اضافه تولید روشنفکران در مؤسسات آموزش عالی را که به بیکاری، شرایط نامساعد شغلی یا کار نامناسب می انجامد، بررسی کرد. او توجه را به شکل گیری توده وسیع دیپلمه ها و لیسانسیه ها، بیکاران، نیمه بیکاران یا افراد عاطل و باطل جلب کرد و یادآور شد که وضعیت آنان بنحوی است که «رنگ پرولتری» بخود می گیرد و نارضایتی آنان کینه و انتقاد اجتماعی و خصومت به سرمایه داری را برمی انگیزد. (۹)

## گفتاری دوستانه با آقای بنی صدر

در شماره ۲۴۷ نشریه «انقلاب اسلامی در هجرت»، (۲۱ بهمن ۶۹)، مطالبی آمده است که مضامین اصلی آن در رابطه با دموکراسی و اسلام در ایران، در گذشته نیز به اشکال متفاوت از سوی آقای بنی صدر مطرح شده است. قبل از برخورد با آن، چون همه خوانندگان ما دسترسی به این نشریه ندارند، ناچار از نقل آن هستیم.

در مبحث «جنگ و پیامدهایش» در صفحه ۹ نشریه چنین آمده است: «همچنان بحث درباره اسلام و آیا با دموکراسی سازگار است یا نه و اثر جنگ بر تحول دنیای اسلامی موضوع بحث است. غرب از قرار در شگفتی شده است که صدام حسین، همان کسی که غروب شب و روز مسلحش می ساخت تا «پیشروی انتگریم اسلامی را سد کند»، خود «انتگریم» شده است! و از این بحث ها همچنان قصد فریب دارد و بر آن نیست که به حقیقت اعتراف کند. در واقع غرب، از اسلامی می ترسد که بیان آزادی است. اسلام خمینی و صدام، همان غرب زدگی قدیم و جدید است و غرب آسان از پس آن برمی آید. غرب هیچ لازم نمی بیند توضیح بدهد مگر شب و روز تبلیغ نمی کرد صدام مانع پیشروی انتگریم اسلامی شده است، حال چگونه او را «رهبر اسلامی» می گرداند؟ زیرا اگر بخواهد توضیح بدهد، ناگزیر از اعتراف به این واقعیت است که برانگیختن صدام به حمله به ایران، برای جلوگیری از نتیجه بخش شدن تجربه دموکراسی در ایران بود. «انتگریم های اسلامی» در انتخابات ریاست جمهوری بیش از ۴ درصد آرا نیاوردند. غریبان بر جلوگیری از شکست «انتگریم اسلامی» به رهبری خمینی بود، که جنگ را به راه انداختند. اکنون نیز بر اینند که اسلام را با صدام یکی کنند تا وقتی کار او تمام شد، شکست تجربه اسلام برای دومین بار تلقی شود. سلطه گران از توجه جهانیان به پیام آزادی و معنوی اسلام می ترسند و نمی خواهند تجربه پیروز انقلاب ایران جهان گیر شود...»

واقعاً شگفت انگیز است که بتوان در چند سطر این همه گفتار و حکم نادرست و نامعقول را یک جا آورد. آیا واقعاً سطور بالا نمی داند که این صدام حسین بود که با رویای برانگیختن توده های عقب مانده مسلمانان عرب و داعیه رهبری جهان عرب و جلب نظر جمهوری اسلامی و بویژه «خط امامی» های تندرو ایران، نست به چنین عوام فریبی های ناشیانه و ابلهانه زد و یک شبه فدائی اسلام شد؟ الله اکبر را بر پرچم ملی عراق چسباند و از جهاد مسلمانان علیه کفار دم زد و اصطلاحات متداول در جمهوری اسلامی، نظیر «استکبار جهانی»، «جنگ حق علیه باطل» و غیره را به عاریت گرفت! در برابر دوربین های عکاسی و تلویزیون به نماز نشست و سخنرانی ها و پیام های خود را با آیه های قرآن در آمیخت. آیا این همه اقدام و عمل صدام، ساخته و پرداخته دستگاه های تبلیغاتی غرب بوده است که شما می نویسد: «حال چگونه او را «رهبر اسلامی» می گرداند؟ آیا این غریبانند که «اسلام را

با صدام» یکی می کنند یا طرفندهای سبکسروان صدام بود که می خواست به طناب اسلام بپاویزد؟ شما بخوبی می دانید که در جهان غرب هیچ کس طرفندهای او را جدی نگرفت و همگان به ریش او خندیدند. اساساً در وضعیت شور و هیجان توده های اسلام گرا و متعصب عرب به پشتیبانی از صدام، غریبان چه نفعی داشتند که صدام را رهبر اسلامی بگردانند. آدمی با مسئولیت و موقعیت آقای بنی صدر چگونه اجازه می دهد که در نشریه ای که زبان و بیان افکار اوست، چنین مطالب نامربوط و سبک سرانه ای انتشار یابد! می نویسد غرب از این بحث ها قصد فریب دارد و نمی خواهد بر این حقیقت اعتراف کند که غرب «از اسلامی می ترسد که بیان آزادی است!» ما از آقای بنی صدر سؤال می کنیم کدام نمونه اسلام را در جای دنیا و در چه برهه از تاریخ ۱۴۰۰ ساله اش سراغ دارید که حکومت کند و منادی آزادی باشد، تا کسی در غرب و یا در شرق از آن واهمه داشته باشد. آنچه بخصوص حیروت اوراست قسمت پایانی نقل قول بالاست که می گوید: «سلطه گران از توجه جهانیان به پیام آزادی و معنوی اسلام می ترسند و نمی خواهند تجربه پیروز انقلاب ایران، جهان گیر شود!» جل الخالق! منظورتان از تجربه پیروز انقلاب ایران چیست؟ تنها تجربه ای که در انقلاب ایران پیروز شد همین سلطه «خط امام» و ولایت فقیه در کشور ماست که پیام آن به جهانیان نه آزادی و دموکراسی، بلکه استبداد فراگیر، ارتجاع قرون وسطائی، جنگ و کشتار و ظلم و بدبختی بی سابقه است.

نوشته آید «غریبان برای جلوگیری از شکست «انتگریم اسلامی» به رهبری خمینی بود که جنگ را به راه انداختند؛ بگذریم از اینکه جنگ را غربی ها علیه ایران به راه نینداختند. آتش جنگ را صدام به خاطر جاه طلبی ها و حساب های غلط، به امید تأمین حاکمیت یر تمامیت شط العرب و احیاناً تصرف «عربستان ایران» و نفت خوزستان برافروخت. بهانه اش هم اتفاقاً تحریکات نابجای همین انتگریم های خمینی در شهرهای شیعه نشین عراق بود. غرب و شرق و کشورهای ثروتمند منطقه بعداً و وقتی که درست برخلاف ادعای شما، وقتی عراق ناموفق شد و ارتش «انتگریم» های ایران وارد خاک عراق گردید، بطور جدی پا به میدان گذاشتند و به یاری صدام شتافتند. البته مسأله جنگ ایران و عراق و نقش غرب و شرق پیچیده تر از اینست. اما چون موضوع اصلی بحث ما نیست، به همین مختصر کفایت می کنم.

شما با ساده کردن یک واقعیت پیچیده و استثنائی انتخابات ریاست جمهوری - که برآمد یک سلسله عوامل ویژه آن لحظه بود - سیمای اجتماعی - سیاسی کشور و آرایش و توازن نیروهای سیاسی آن دوره و نقش خمینی را مسخ می کنید و به نتایج آماری رقت آوری تقلیل می دهید. می خواهید به خوانندگان خود القاء کنید که نفوذ «انتگریم های اسلامی» به رهبری خمینی

در جامعه آن روزی ایران بیش از ۴ درصد نبوده است!!

البته مردم آگاه و بی نظر ایران، از همان آغاز به صحت جریان انتخابات و رأی گیری ها و شمارش آراء در جمهوری اسلامی از همین انتخابات ریاست جمهوری، ایرادات و ملاحظات انتقادی جدی داشته اند. اما می توان پذیرفت که لااقل در دوران حکومت موقت آقای بازرگان و ریاست جمهوری آقای بنی صدر، در سایه نیمه آزادی موجود و نظارت معین و محدود سازمان های سیاسی و جناح های رقیب حاکمیت، تاحدودی نظم و ترتیب در انتخابات رعایت می شد و دامنه خلافتکاری ها و دستبدها، نسبتاً محدود بود. در این دوره، شاهد رأی گیری های متعددی نظیر رفیراندوم جمهوری اسلامی، انتخابات مجلس خبرگان، انتخابات اولین مجلس شورای ملی بوده ایم، آیا نتایج این همه پرسش ها را در این دوره، برای نشان دادن نفوذ گسترده روحانیت و همین انتگریم اسلامی به رهبری خمینی، به هیچ می شمیرید؟ بگذریم از آن همه میتینگها و راه پیمائی های میلیونی آن روزها!

لذا واقعه استثنائی انتخابات ریاست جمهوری و نتایج آن را (که در عین حال مؤید همان قاعده حاکم بر کل آن دوران است، یعنی نفوذ بلامنازع نیروهای اسلامی هوادار خمینی)، باید بطور مستقل و جداگانه توضیح داد. ولی نتیجه هرچه باشد، مسلماً این انتخابات، پیامد جنگ و صف آرائی نیروهای طرفدار دموکراسی با انتگریم اسلامی نبود، باید با کمال تأسف پذیرفت که اگر مردم ایران و سازمان های سیاسی آن واقف و عالم بر اهمیت و جایگاه و مقام دموکراسی در جامعه بودند، هرگز به ولایت فقیه که ذاتاً نافی دموکراسی و حاکمیت مردم بر مردم است، رأی نمی دادند و علیه آن پیاپی می خواستند.

متأسفانه آقای بنی صدر هیچوقت به واقعیت عواملی که انتخاب ایشان را ممکن ساخت، پی نبرد. خطای معرفتی وی اینست که می پندارد یازده میلیون رأی را مردم ایران به شخص وی، چون نماد دموکراسی و آورنده پیام آزادی و معنوی اسلام، داده اند. چنین گزینشی از سوی مردم، علی رغم خمینی و «خط امامی» ها و با وجود مخالفت ها و کارشکنی های آنان صورت گرفته است.

آقای بنی صدر متوجه نیست که اگر خمینی روحانیت را از ادواطلب شدن برای پست ریاست جمهوری منع نمی کرد و شخصیتی چون آیت الله بهشتی نامزدی خود را پس نمی گرفت، اگر جلال الدین فارسی در آستانه انتخابات از رده خارج نمی شد و اگرهای دیگر، نتیجه انتخابات ریاست جمهوری مسلماً بسیار متفاوت می بود. توده های محروم و ناآگاه که با شعار «ما همه سرباز توئیم خمینی، گوش به فرمان توئیم خمینی»، میلیون به خواست خمینی به جمهوری اسلامی، نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر رأی دادند، بایک گفتار او که «من آیندگان را نمی خوانم» به تاراج آن وسایل نشریات دست می زدند، طبق



میل او به مجلس خبرگان (به جای مجلس مؤسسان) و به آخوندها و طرفداران جمهوری اسلامی دلخواه او رأی می ریختند، بنی صدر را هم چون فرزند یک آیت الله، کسی که خمینی را «پدر روحانی» خطاب می کرد و به آن تظاهر می نمود، از محارم و جزء ستاد فرماندهی خمینی به حساب می آوردند.

خمینی پشتیبان بنی صدر

توده های ملیونی سحرزده اسلامی، با چنین تصویری از آقای بنی صدر و چا و موقعیت وی در بیت امام، که در شرایط قحط الرجال مکه های اسلامی، گل کرده بود و انصافاً هم نسبت به سایر رقبای اسلامی خود از فرهنگ و معلومات و اخلاقیات بالاتری برخوردار بود، به وی رأی دادند. رقیب اسلامی او فرد گمنام و بی سروصدائی چون آقای حبیبی بود که اتفاقاً از سوی حزب کمونیست توده حمایت می شد. آقای مدنی رقیب دیگر ایشان، آشکارا پرچم ملی گرائی و راه مصدق و جدائی دین از دولت را تبلیغ می کرد و در جامعه ای که در تب اسلام گرائی می سوخت، مسلماً شانس پیروزی نداشت. مردم می دیدند تلویزیون جمهوری اسلامی بی حد و حساب در اختیار بنی صدر قرار دارد و مساجد و منابر به رویش باز است و از همه امکانات جمهوری اسلامی و از پشتیبانی آشکار خمینی نیز برخوردار است. آقای بنی صدر را خمینی در ترکیب شورای انقلاب نشانده. با تأیید و پشتیبانی بهشتی ها و رفسنجانی ها و خامنه ای ها به ریاست آن منصوب شد. بعد از استعفای آقای بازرگان، با حکم خمینی همه کاره کشور شد و در سطح گسترده ای در جامعه مطرح گردید. در انتخابات ریاست جمهوری هنوز اختلاف ها، آنگونه که در آستانه برکناری بنی صدر از ریاست جمهوری نمایان شد، برای مردم روشن نبود. آنچه تاحدی بستگیر مردم کوچک و بازار می شد، نزاع میان بنی صدر با جناح بهشتی بود نه با شخص خمینی، اتفاقاً در آن روزها در جریان اختلاف میان بنی صدر و بهشتی-رفسنجانی، در اغلب موارد، خمینی علناً از بنی صدر جانبداری می کرد.

روحانیت سیاست باز و در رأس همه شخص خمینی، در فراگرد عروج به سوی هرم قدرت مطلقه و استقرار رژیم ولایت فقیه، به ویژه در آغاز کار و تا مدتها، از سیاست استفاده موقت از روشنفکران مکلا و تاحدی کاردان پیروی می کردند. معمم ها تجربه دولتمداری نداشتند و برای آن آماده نبودند. به همین جهت از همان پاریس، به اشخاصی نظیر آقایان بنی صدر و قطب زاده و یزدی و سایرین پروبال دادند و چنین افراد نسبتاً ناشناسی را در سطح گسترده کشور به همه شناساندند و انصافاً همه امکانات را هم در اختیارشان گذاشتند. متأسفانه آقای بنی صدر هم این عوامل و داده ها را که زمینه ساز ترقیات سیاسی ایشان در جمهوری اسلامی شد نمی خواهد به بیند و عامل ظریفیت و شایستگی شخصی خود را مطلق می کند. بسیاری از خطاهای ایشان در ارزیابی از اوضاع و نیروها از همین جا سرچشمه می گیرد. البته این یادآوری ها به معنای انکار شخصیت آقای بنی صدر نیست. ما شاهد تلاش های پی گیرانه

ایشان در خارج از کشور، در حدودی که شرایط آن روزها در مهاجرت ممکن می ساخت، بوده ایم. لذا تردیدی نداریم که آقای بنی صدر همواره صادقانه به دموکراسی معتقد و پایبند بوده است. به همین علت و با همان نسیبتی که سیمای کریمه استبداد مذهبی خمینی و اطرافیانش ظاهر می شد و شدت می گرفت، با عکس العمل و مقاومت وی روبرو می شد و از آنها فاصله می گرفت و بالاخره هم رو در رو قرار گرفت و همان لحظه هم ساقطش کردند. آقای بنی صدر در زمان ریاست جمهوری خود بویژه در مراحل پایانی آن، از همه چیز به خاطر دفاع از آزادی نست شست و حتی جان خود را به خطر انداخت. احترام و علاقه و دلسوزی احتمالی در میان آزادیخواهان نسبت به وی از همینجاست. اما همانگونه که توضیح دادم، آقای بنی صدر بر زمینه مرزبندی با خمینی، به ریاست جمهوری نرسید. بیان چنین حکمی خلاف حقیقت است.

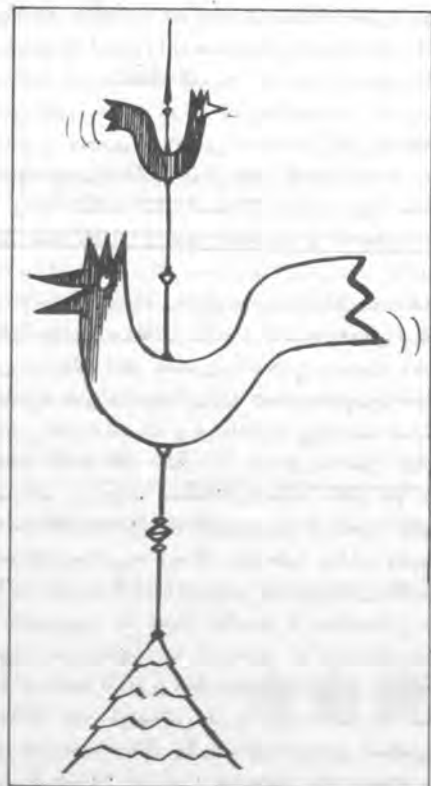
شما اگر فارغ از خودمحوربینی به ارزیابی وقایع می پرداختید، هرگز نمی نوشتید که «غریبان برای جلوگیری از شکست «انترگریم اسلامی» به رهبری خمینی بود که «جنگ را به راه انداختند» و یا انگیزه آنها از راه انداختن این جنگ، «جلوگیری از نتیجه بخش شدن تجربه دموکراسی در ایران» بوده است. زیرا آزادی خواهان ایران فقط در آن مقطع از حیات سیاسی ایران نبود که به مقابله با دیر استبداد و «انترگریم مذهبی» بپاخواسته بودند. تلاش های نشریاتی نظیر «آیندگان» و «پیغام امروز»، دولت موقت بازرگان، بخشی از سازمان ها و احزاب کشور، مقاومت زنان در برابر تعصیل حجاب و... مدتها قبل از ریاست جمهوری آقای بنی صدر آغاز و سرکوب شده بود و هر کدام اینها در جای خود اهمیت داشت. شکوفه های بهار آزادی را یکی پس از دیگری، سرمای سوزان «انترگریم اسلامی» پرپر کرد. شما هم یکی از آنها و شاید از نظر اهمیت آخرین آن بوده اید. ولی نه بیشتر از آن. در زمان ریاست جمهوری آقای بنی صدر، نخست وزیر کشور آقای رجائی بود. مجلس شورای اسلامی و شورایی عالی قضائی و شورای نگهبان و پاسداران و کمیته ها و نهادهای فراوان دیگر، در دست «انترگریم های اسلامی» بود. و همه چیز مملکت هم تحت رهبری خمینی هدایت می شد، که بی پرده می گفت «اگر ۲۰ میلیون مردم ایران بگویند آری، من می گویم نه!» بدبختانه «تجربه پیروز انقلاب ایران» همین سلسله «انترگریم اسلامی» و استقرار استبداد مطلقه ولایت فقیه بود، نه دموکراسی ادعائی شما. آقای بنی صدر، مسلمان مکتبی و متعصب آرمان خواه است. ایشان در رؤیای یک اسلام نست نیافتنی که گویا بهترین منای آزادی و دموکراسی و حقوق بشر در جهانست، قلم می زند. همان گونه که ما، روزی، تحقق جامعه آرمانی خود را در استقرار دیکتاتوری پرولتاریا می دیدیم و بر این باور بودیم که «یک میلیون پار دموکراتیک تر از دموکراسی بورژوازی» خواهد بود. اما حکومت ایدئولوژیک و آئینی که بر دیکتاتوری استوار بود، هر جا آمد، ثمره ای جز استبداد و سلب آزادی نداشت. تازه پیدایش و تکوین مکتب ما به نیمه دوم قرن ۱۹ و نیمه اول

قرن بیستم برمی گردد. با وجود این، بسیاری از احکام آن، در اثر سرعت تحولات اجتماعی-سیاسی جوامع بشری، اینک کهنه شده و از کارائی افتاده است. اشکال اساسی کار آقای بنی صدر و امثال ایشان در اینست که می خواهند آرمان های والای آزادی و دموکراسی و حقوق بشر را که اساساً مفاهیم و مقوله های مربوط به مقتضیات جامعه مدرن معاصر است، از لابلای دگم های مذهبی ۱۴۰۰ سال پیش و «تفسیر» آیه های قرآن به اثبات برسانند. و این کاریست غیر ممکن. ما از دگم های مارکسیسم-لنینیسم که تازه می گفتیم «راهنمای عمل است نه شریعت جامعه» نست برداشتیم تا در ندیای واقعیت ها بتوانیم آرمان دموکراسی و آزادی و عدالت اجتماعی را در کشورمان متحقق سازیم. آیا وقت آن نرسیده است که شما هم از دگم های مذهبی و دولت مکتبی اسلامی نست بردارید تا مجبور نشوید به خاطر عدم تخطی از آیه های قرآن، به احتجاجات غیر علمی بپیورید درباره بانگ بدون بهره و اقتصاد توحیدی مغایر با قانونمندی های جوامع معاصر بپردازید. و یا اعلامیه منشور حقوق بشر را در قرآن بجوشید:

ما این سخنان را به قصد خرده گیری و ایراد تراشی و یا از در مخالفت و خصومت باشما مطرح نمی کنیم. تذکرات و انتقادات ما بوستانه و از روی دلسوزی است. زیرا آرزوی ما اینست که آقای بنی صدر و همفکران ایشان بتوانند نقش شایسته ای در میان اپوزیسیون جمهوری اسلامی و در مبارزه برای استقرار دموکراسی در ایران داشته باشند.

فراوش نکنید که مردم ایران بعد از تجربیات بسیار تلخ جمهوری اسلامی، چنان از حکومت های اسلامی زده شده اند که مسلماً حال و حوصله آزمایش حکومت اسلامی از نوع دیگر را ندارند. ب. ا. مهرداد.

اول فروردین ۱۳۷۰







نامه رسیده

### دیکتاتور کیست؟

نامه زیر در رابطه با سرمقاله شماره ۸ راه آزادی به دفتر روزنامه رسیده است که ما با اندکی اختصار به نظر خوانندگان می‌رسانیم؛ لازم به تذکر است که نامه قبل از پایان درگیری‌های نظامی برشته تحریر درآمده است. اخیراً آقای ویکتور فیلاتف خبرنگار روزنامه «شویتسکیاروسیا» که در سالهای طولانی گزارشگر جنگهای کره و ویتنام بوده از داخل عراق خبر میدهد و مقامات امریکائی را بشدت انتقاد میکند با بمباران وحشیانه بغداد را بدوران عصر حجر «STONE AGE» تبدیل کرده اند این گزارش که در صفحات آخر و در گوشه کناری بطور مختصر در اول ماه مارس در روزنامه U.S.A چاپ شده، می‌نویسد که در بغداد تقریباً چیزی باقی نمانده است که قابل بمباران باشد، همه چیز ویران شده متلاشی یا از بین رفته و واقعاً بدوران عصر حجر تبدیل شده است. ویکتور فیلاتف میگوید، این جنایتکاران قرن بیستم از خون مردم چه میخواهند، این آتش افروزان جنگی درست همان جنایاتی را که در جنگهای کره و ویتنام بر سر مردم درآوردند بهمان ترتیب ویا بدتر در این جنگ خلیج ظالمانه بر مردم اعراب فرود میآوردند.

متأسفانه روزنامه راه آزادی در شماره ۸ در سرمقاله مطالب تندى علیه صدام حسین نوشته و حتی او را بنام دیکتاتور بغداد نام برده است. در حالیکه سرمقاله نویس در همانجا با لغات و سرهم بندیدها و عبارات از نوع «بقول نیکسون و یا دولت بوش» بهم وصل کرده، که درست خواننده متوجه شود که بقول نیکسون یعنی رئیس جمهوری ایالات متحده و بوش رئیس جمهور پر قدرت ایالات متحده-ولی دیکتاتور بغداد را خیلی ناشیانه و بی دقت معرفی کرده است.

در این لحظات سوگواری و خطرناک نباید بر روی جنازه مرده تف انداخت ویا به او حمله کرد وکتک زد. در این شرایط بسیار حساس و تاریخی، اینگونه مقاله نویسی از جنایات بزرگ دولتی دیکتاتور چائی بنامهای نیکسون و بوش چیزی ننوشته نیکسون دستش به خون میلیونها نفر کره ای و ویتنامی آلوده است. در دوران تاریک مک کارتی عضو خطرناک کمیسوین نمایندگان کمونیست کش آمریکا بود، جنایاتش برای همگان مشخص است.

دیکتاتور دوم بوش است که در سال ۱۹۷۳ رئیس سازمان سیا بود. در آن سال مسئول مستقیم کشتار هزاران نفر از مردم پایتخت شیلی که در شهر سانتیاگو در استادیوم فوتبال پناهنده شده بودند است. بوش همان کسی است که در سال گذشته ظالمانه بدون رأی سازمان ملل به کشور پاناما حمله کرد و بیش از ده هزار نفر

## صفحه ای هم برای مردان!



فکری خود نسبت به زن و مسئله زن بنمایند و این مایه بس تأسف است که انسانی خود را سیاسی مینامد و برای تمام نابسامانیهای جامعه اش مبارزه میکند نمیتواند ویا نتواند بخود اجازه بدهد که درد انسانی را که تا آخر عمر با او زندگی میکند بشنود. من خودم اصولاً هیچگاه علاقه و رغبتی باین نداشتم و ندارم که مردان میتوانند حتی کمکی برای احقاق حقوق زن باشند (مبارزه شان را نمیخواهیم ولی سنگ اندازی هم از همان بدو تولد نکنند) چرا که کلاشان با زنان به هم گره میخورد و کمتر مردانی را در طول تاریخ بشریت سراغ داریم چه سرشناس و ناشناس که زن را به معنا و مفهوم واقعی زن بودن آن درک کرده باشند. من فکر میکنم ما زنان از درد ورنج و معایب و نقاط ضعف خود آگاهی وای کاش مردان نیز به کنکاش و حل معایب خود نسبت به زنان میپرداختند و آگاهی کسب میکردند. درخاسته من بعنوان يك زن ایرانی پیشنهاد جدی برای نشریه دارم که امیدوارم به شوخی و خنده برگزار نشود. همانطور که میخواهید و تلاش میکنید صفحه ای را اختصاص بزنان بدهید صفحه ای را هم دقیقاً مقابل صفحه مربوط به زنان بمردان اختصاص دهید که البته تیر مرد را درشت بنویسید شاید مردان به کلمه مرد افتخار کرده و رغبتی نشان دهند و بخوانند. هر چند میدانم باز هم مردان صفحه مربوط به خوششان را نخواهند خواند. زیرا که این آموزش دراز مدت میخواهد و شاید چندین نسل تغییر یابد تا نیمی از بشریت (مردان) به حقوق انسانی زن احترام بگذارند.

باتشکر قلبی و آرزوی موفقیت برای شما و تمام انسانها

ل.خ از سوئد

دوستان عزیز: من تشویه شما را بطور مرتب میخوانم البته بصراحت بگویم نه صفحات تجزیه و تحلیل های سیاسی بلکه صفحاتی که مربوط به خبرهایی در مورد زن باشد برایم دلچسب و جالب است. بهرحال هدف از قلم بدست گرفتن این است ویا واقعیت مطلب این است که هر وقت صحبتی بر سر مسئله زن پیش آید شدیداً نسبت به آن حساسیت بخرچ میدهم، واضح تر بگویم بقول خودمان گوشه ای تیزتر و حساس تر میشوند چرا که دیگر مسئله زن در میان است بخصوص مسئله بر سر زن ایرانی باشد دردم و داغم صد چندان میشود. زمانی عصبانی میشوم که مردان سنگ سینه دفاع از زنان را به سینه میزنند البته باعرض مذرت غرضم و هدفم توهمین به همه مردان نیست. منظورم به آن دسته مردانی است که در یک جمع رسمی صدای زنده باد زن-وزن این است-چنین است و چنان است سر میدهند ولی عمل آنان با صحبتهایشان یکی نیست و وقتی آن جمع را ترک کردند در واقع به شخصیت اصلی و تربیتی خودشان بر میگردند و زمانی دیگر من به حد انفجار میرسم وقتی می بینم طرف واقعاً فرد سیاسی چپ و تحصیل کرده است و صحبتهای آنچنانی هم در مورد زن هم میکند ولی متأسفانه باز هم همان برخورد ناخوشایندی با زنان را انجام میدهند که دیگر مردان. البته هدفم اصلاً کوبیدن مردان ویا مردان سیاسی چپ نیست بلکه انتظارم بعنوان يك زن ایرانی این است که حداقل تفاوتی میان آنان با مردان مذهبی ویا عادی باشد. واقعیت این است که هر چند سالیان درازی علیه چپ در ایران تبلیغات وسیع شده و میشود ولی با اینحال همیشه جامعه انتظار بهتر و بهتر بودن و بهترینها را در نزد سیاسیها جستجو میکرده.

خلاصه سرتان را درد نیآورم اصل مطلب این است که شما در تشویه شماره چهار مطلبی از سیمون دوبوارتحت عنوان من يك فمینیست هستم نوشته بودید تصور میکنید چند نفر از مردان این صفحه را خوانده باشند از جمله شوهر خود. بجزرات بگویم بجز هیات تحریریه و قسمت چاپ این نشریه کسی دیگر آنرا نخوانده و نمی خواند و اگر هم عده قلیلی آنرا خوانده باشند فقط خواستند ببینند آیا خانم سیمون دوبوار هنوز در موضع چپ واز موضع چپ حرکت میکند ویا تغییر مشی سیاسی داده. بگذریم بجزرات بگویم برای مرد ایرانی هنوز زن معنا و مفهوم انسانی ندارد (البته برای تمامی مردان دنیا چون صحبت بر سر مرد ایرانی است تاکید من بر این کلمه است) من بدون اینکه قصد توهمین داشته باشم باید بگویم که مردان نیز ناآگاهند و نیز نیاز به آموزش دارند و متأسفانه در جنبش چپ ما نیز چنین آگاهی به مردان داده نشده است و ناآگاهی مردان ما نیز ناشی از همان جامعه ایست که زنان نیز تربیت یافته اند. مردان سیاسی علیرغم مطالعه بسیاری از کتب سیاسی بزم خوششان هنوز نتوانسته اند بعد از گذشت چندین و چند سال خانه تکانی در محدوده

## بزرگ علوی:

# هدایت تجسم زیبایی را در این جهان نیافت!

۹ آوریل ۱۹۵۱ صادق هدایت نویسنده بزرگ معاصر ایران در پاریس به زندگی خود خاتمه داد. امروز درست ۴۰ سال از این واقعه می‌گذرد. ارزش‌های والای ادبی آثار هدایت در ادبیات ایران، نه در کشور ما و نه در محافل ادبی جهان، برکسی پوشیده نیست. با اینهمه او مورد غضب رژیم ملایان است. سخن گفتن از زندگی و آثارش در ایران کار آسانی نیست. ما برای تجدید خاطره با این نویسنده بزرگ، متن سخنرانی بزرگ علوی درباره صادق هدایت در شهر پیتسبورگ سوئد را برای شما انتخاب کردیم. این سخنرانی به ابتکار و تلاش گروه هنری صبا در فوریه ۹۱ ترتیب داده شد. متن سخنرانی اندکی خلاصه شده است. از دوستانی که تهیه و تنظیم این متن را به انجام رساندند صمیمانه تشکر می‌کنیم.

امروز آثار صادق هدایت جزو میراث فرهنگی ایران در قرن بیستم بشمار می‌رود. هرکس از اهل ادب و نااهلان از موضع اجتماعی و سیاسی و از روی بغض و حسد و یا به لحاظ احترام به شخصیت او چاره‌ای ندارند جز اینکه نظریه‌ای در مورد او اختیار و اظهارکنند. یکی او را به قصد رشوه دادن به زمامداران امروزی و گذشته منحنی می‌خوانند، دیگری مخرب اخلاق جوانان و مبشر یاس و ناامیدی، یکی وطن پرستی و ایران دوستی او را می‌ستاید و دیگری برعکس او را دشمن مردم ایران قلمداد می‌کند. در این گوشه و آن گوشه دنیا کسانی یافت می‌شوند که خشم و تنفر او را از زورمندان گذشته بخصوص در سالهای آخر عمرش را هویت ذاتی او قلمداد می‌کنند. نکته جالب این است که صادق هدایت در نظر بخردان به مقامی رسیده است که نمی‌توان او را نادیده گرفت. باید در مقابل او موضعی اختیار کرد.

روز ۹ آوریل ۱۹۵۱ که در پاریس به زندگی خود پایان بخشید، فقط چند نفر از دوستان نزدیک او قدورش را می‌دانستند و او را می‌ستودند. در صورتیکه کشورهای معظم دنیا هر روزی بیشتر به آثار ادبی او توجه می‌کردند و داستانهای او را رادیوهای لندن و مسکو منتشر می‌دادند. در همین حال میرزا بنویس‌های هموطنش که نفوذ کلام داشتند و قلم‌هایشان روان بود، آثار او را جدا می‌دانستند، و حتی زبان مردمی کتابهای او را مسخره می‌کردند. اینک چهل سال پس از مرگ او اهل ادب قبول دارند که صادق هدایت بزرگترین نویسنده دوران ماست. و حتی دشمنان دیروزی او از مرگش برای هدفهای خود سرمایه می‌سازند و گاهی سرنوشت او را وسیله‌ای قرار می‌دهند که مانند تمساح اشک بریزند. اما آثار هدایت امروز چندین نوبت به چاپ رسیده و منتشر شده است. در صورتیکه در زمان حیاتش برخی از کتابهای او به خط خود او در ۵۰۰ و دست بالا در ۱۰۰۰ نسخه انتشار می‌یافت. اکنون آثار او به زبانهای فرانسه، انگلیسی، روسی، آلمانی، مجاری، چکی، دانمارکی و سوئدی در فرانسه و انگلیس و آمریکا و دانمارک و سوئد منتشر شد.

مبرزترین منتقد معروف فرانسوی «آندره سوه» که در تمام دنیا سرشناس است درباره او چنین می‌نویسد: «بنظر میرسد که تاریخ ادبیات قرن بیستم با این رمان یعنی بوف کور مشخص می‌شود، همچنانکه با رمان کائوکا شروع شد.»

من صادق هدایت را قریب ۲۵ سال می‌شناختم و به او احترام می‌گذاختم. سادگی و صافی و ادب و نجابت او، عشق و علاقه‌اش به انسان و حیوان، نلیستگی او به سرنوشت مظلومین و محرومین، ایثار و از خودگذشتگی و تلاش در جستجوی زیبایی و درستی در دنیای نکبت زده‌ای که در آن می‌زیست، برای چند نفری که به او مرهون بودند، ضرب المثل بود.

یک دندگی او در مقابل کسانی که از آنها بیزار بود، روح شهربار او که زشتی و ابتذال را مسخره می‌کرد و بصیرت و تیزبینی او جزئیات را می‌دید و محتوی آنها را می‌شکافت، جزو خطوط اصلی هویت او بشمار می‌رفتند.

نویسنده‌ای که در کتابش بوف کور زنی را مثل گوسفند تکه پاره می‌کند، در زندگی عادی مرد خوش نیت نیکخواهی بود که تحمل ریختن خون حیوانی را نداشت، سهل است چه برسد قتل انسانی را تحمل کند. در بچه‌گی یکبار روزی قربان هنگام شترقربانی دیده بود که چگوته شتری را زچرکش کردند و از آنزمان دیگر نمی‌توانست گوشت بخورد.

کیا خوار شد، و من خود در یک کافه‌ای نزدیک چهارراه مخابرات دوله دیدم که به اشتباه یک قطعه گوشتی را به دهان برد و پس از یک ثانیه حالش بهم خورد و به گوشه‌ای رفت که قی کند.

صادق هدایت در مدرسه سن لوئی مرسلین فرانسوی در تهران درس خواند. این مدرسه به قصد تعلیم و تربیت فرزندان خانواده‌های متشخص بود. شنیده‌ام که در مدرسه ابتدایی هم برای افراد خانواده‌اش یک روزنامه که به خط خودش بود می‌نوشت و میان کسان و خانواده‌اش تقسیم می‌کرد.

در سال ۱۹۲۵ مدرسه مرسلین را ترک کرد و به بلژیک رفت. بجای اینکه از مدرسه مهندسی فارغ التحصیل شود به فرانسه آمد و ۴ سال ماند و نتوانست تصمیم بگیرد چه رشته‌ای را تحصیل کند، در عوض «افسانه آفرینش» را نوشت که اکنون جزو یکی از آثار ماندنی ادبیات نوین ایران بشمار می‌رود. دو کوشش او برای خودکشی-یکبار خود را در روضخانه سن انداخت- نشان می‌دهد که هنرمندی و نویسندگی چه مصائبی را همراه داشته است. در سال ۱۹۳۰ (۱۳۰۹) به ایران برگشت و اگر اشتباه نمی‌کنم در بانک ملی ایران یک میرزا بنویس ساده‌ای بود و به حساب شروتمندان می‌رسید. در حالیکه به کمک خویشان متنفذهش، خانواده‌اش می‌توانست مانند دیگران از نردبان ترقی بالا برود و همه کاره شود.

صادق هدایت و بنای ادبیات نوین ایران

در این دوران دوستی صادق هدایت با مجتبی مینوی و مسعود فرزاد و بنده حقیر آغاز شد و گل کرد. مینوی را چون در چاپ کتاب دیوان ناصر خسرو با حاجی سید نصرالله اخوی شرکت داشت و با تاقی زاده و فروغی دمخوری بود، ادیبان و فاضلان اهل تحقیق بحساب می‌آوردند، اما این مرد یکدنده با آنها نمی‌ساخت و ساعتها می‌توانست در کافه‌ای بنشیند و بخواند و بنویسد، برای اینکه خانه حسابی نداشت. مسعود فرزاد که برادر زن سعید نفیسی بود و گاهی برای اینکه خودی نشان بدهد مارا به خانه شوهر خواهرش می‌برد که در آن هر هفته فاضلان و سردمداران ادب جمع می‌شدند و می‌آمدند و می‌رفتند و ماهم همراه فرزاد بدانجا سری می‌زدیم. ما چوچه نویسندگان تازه به دوران رسیده هم می‌خواستیم سری توراها بیآوریم. ما ۴ نفر بودیم و آنها ۷ نفر و آنها را ادبای سعه می‌نامیدند و شمع مجلس ما صادق هدایت بود. روزی مسعود فرزاد به شوخی گفت اگر آنها ادبای سعه هستند ماهم ادبای ربه هستیم. گفتیم آخر ربه که معنا ندارد. شنیدیم که گفت عوضش قافیه دارد. ربه یک دهن کچی بود بر کسانی که تصور می‌کردند ادبیات فقط تحقیق آثار و زندگی‌شاعران گذشته است و قصه نویسی در شان آنها نیست. در حالیکه در هر مجله و روزنامه‌ای و در هر محفل ادبی آنها صدر نشین بودند، کسی به ما اعتنای سگ هم نمی‌کرد. بخصوص با مجتبی مینوی که از آنها دوری می‌کرد و مارا تشویق بد بودند. با صادق هدایت هم همانطور به همان دلیل، چون همه شان را دست می‌انداخت و با انتشار ۳ قطره خون نشان داد که چیزی در چنجه دارد، با او سربه سری گذاشتند. لازم است تاکید کنم قصد اصلا و ابداً کاستن ارزش ادبی و معنوی این رجال فرهنگ آنروزی نیست. کسانی مانند عباس اقبال و سعید نفیسی و همپالکی‌های آنها خدمت به فرهنگ ایران کردند و مورستانیش هستند. قصد فقط حال و هوای آنروز محفل صادق هدایت است.

این بنده در خانه یکی از دوستانم، نمایشنامه پروین دختر ساسان را





دیدم، خواندم و شیفته نویسنده اش شدم. بخودم گفتم این کتاب با آنچه که در روزنامه ها با عنوان پاورقی منتشر می شود از زمین تا آسمان فرق دارد. روزی در خیابان ناصریه به این آدم برخوردیم. من را با صدق هدایت آشنا کرد. تصور می کنم از آن زمان به بعد اصلاً هفته ای چندروز بعد از ظهر از وقتی که کارهای اداری مان تمام می شد در کافه ای و یا در خانه ای جمع می شدیم. هرکس درباره کاری که درست داشت صحبت می کرد. نوشته ای را می خواندیم و یا شعر می خواندیم. آنقدر هیجان زده بودیم که گاهی در ضمن ابراز نظرات خود درباره سیاست روز هم ملاحظه ای نمی کردیم. یک شب به ما رساندند که آنقدر در قهوه خانه ای در خیابان منوچهری جمع نشویم ممکن است برای ما پاپوشی بدوزند.

صادق هدایت به هندوستان سفر کرد به دو قصد: نخست اینکه می خواست آنجا معلومات خود را در زبان پهلوی تکمیل کند و دیگری اینکه بوف کور را بچاپ برساند. نمیدانم شاید این کتاب در ابتدا در ۱۰۰ نسخه منتشر شده است. زیرا جمالزاده نوشته که ۳۰ نسخه از آنرا به ژنورفرستاده و خودش جایی نوشته است که میل نداشته است این کتاب در ایران منتشر شود.

کسی جایی نوشته است که صادق هدایت زمانی عضو حزب توده بوده است. این يك دروغ محض است. اصلاً به سرشت او نمی خورد که رفتار و کردار و اندیشه های خود را در يك دایره محدودی بگنجانند. او با برخی از توده ایها از جمله با عبدالصمد نوشین و دیگران آشنا بود. اما هرگز در هیچ تشکیلاتی عضو نشد.

آغاز جنگ بین المللی دوم بود. تغییرات سیاسی جدید، وعده سران کشور که آزادی و دموکراسی را رعایت خواهند کرد و در کشورداری روش تازه ای پیش گرفته خواهند شد، در يك نویسنده و هنرمند حساس و شیفته آزادی و وطن دوستی امید و آرزوهای دیرین ایرانیان را بیدار کرد. تحولات جدید راه دشوار تکامل و ترقی را هموار خواهد کرد و میهن ما عقب ماندگی چند صدساله را جبران می تواند کند. در آثار صادق هدایت در این دوران پس از جنگ يك روح خوش بینی مشهود است. اما این امیدواری چند سالی نپائید. بزودی استبداد بصورت دیگری تسلط یافت و هدایت هرگونه امیدی را از دست داد که رهایی کشورش از ظلم و فساد آن قشری که قدرت را قبضه کرده بودند و نویسنده بدانها در بوف کور لقب «چله ها» داده است، امکان پذیر گردد. بزودی به پاریس سفر کرد. به تصور اینکه درسوزمینی که در آن دوران جوانی اش را گذرانده بود نیروی زندگی تازه ای کسب کند، یا برعکس دل شکسته، از همه چیز بیزار، فقط به قصد خودکشی به این دیار رخت بر بسته است. روزهای پی در پی در شهر پاریس در جستجوی خانه ای بود که چراغ گاز داشته باشد. عاقبت در «روی شان پیانه» چنین منزلی پیدا کرد و در آن در تاریخ ۹ آوریل ۱۹۵۱ پس از اینکه سوراخ سنبه های اتاق را با پنبه بست، مسیر گاز را باز کرد و نفس آخر را کشید. دوستی که صبح روز بعد در خانه او را کوفت، جسد را در آشپزخانه یافت: پاک، با لباس مرتب، صورت تراشیده و مقداری پول در جیب، شنیده ام که کنار او چند نست نویس سوخته یافتند. صادق هدایت پاک و صاف و شفاف در چهره حقیقی خودش به خواب رفته بود.

تالیفات و تصنیفات صادق هدایت، نتیجه يك جریان ادبی است که در آغاز قرن بیستم آغاز شد. با دهخدا و جمالزاده مرحله ای را گذراند و هدف آن ایجاد آثار ادبی نوینی بر مبنای سنت قدما بود که با مقتضیات زمان تطبیق کند. در این زمینه نوشته های فراوانی هست و من کتابهای زیادی نوشته ام. ولی يك نکته را باید تاکید کنم. هدایت شیوه داستان نویسی را و به اصطلاح خودش «نول نویسی» را باب کرد و آنرا به پایه کمال رساند، به پایه ای که تا آن زمان هیچکس موفق نشده بود. زبان خراش قهرمانها، عالم تازه و محیط و جوی که او به خوانندگان نشان داد، اصطلاحاتی که از عمق اجتماع می ریود. اینها نثر فارسی را غنی تر کردند. قهرمانها همه زنده و جاندار و مملو بودند. هرکس می تواند بگوید که از این جور آدمها من در میان مردم دیده ام و می شناسم. با آنها زندگی کرده ام. با بصیرت عجیبی که از او می تراوید می توانست درون و بیرون آدمهای نور و پر خود را بی پرده هویدا کند. عکسبرداری نمی کرد، درون شکاف بود. روح انسان را درک می کرد و عریان نشان میداد. درباره آثار صادق هدایت

نمی توان در يك جلسه طرح بحث کرد. اما من ۲ اثر او را بوف کور و مقدمه ترانه های خیام و سگ ولگرد را تحلیل می کنم، گمان می کنم که به هویت صادق هدایت می توان در این ۲ اثر پی برد.

در بوف کور با يك نویسنده جدیدی، با سبک تازه ای روبرو می شویم. در تمام داستانهای دیگر او قهرمانها چهره های واقعی و رئالیستی هستند و خیالیاتی و عرفان و رمز و کنایه و اشاره و رویا در آنان نیست. در صورتیکه حوادث بوف کور به کلی ماورای زمان و مکان است. بازیگران این دنیای افسون زده، چهره های مشخصی هستند و یا برعکس تنوعات يك شخصیت هستند که در چهره های گوناگون ظهور می کنند. اینها طبق قوانین يك روانشناسی اسطوره ای در یکدیگر غلت می خورند، درهم می آمیزند، پدر و عمو، کالسکه چی، گورکن، پیرمرد خنزر پنزری و بالاخره قهرمان یعنی راوی رمان همه تصویرهایی از يك شخصیت هستند که در شرایط گوناگون بصورت تازه ای جلوه می کنند. تمام حوادثی که بر سر «راوی» می آید در زندگی نویسنده واقعیت دارد. ترس است وحسرت است، امید و یاس و خشونت و خشم. تمام آنچه که در خمیره هر انسانی موجود است. چه باعث شده که هدایت واقع گرا که با علاقه به سرنوشت آدمهایی مانند حاجی خانم یا داود گوژپشت و درماندگی و آوارگی يك سگ ولگرد داشت و روحیه و درون آنها را می کاوید، ناگهان به وهم و تخیل و رویا متوسل شود؟ بطور یقین حوادث سیاسی روز تأثیری داشته و نویسنده دقیق و بصیرتی نمی توانسته است آنچه در دل دارد صریح و بی پرده بگوید. والا او را همان نصیب می شد که بر سر برخی از رجال کشور و دیگران آمد. شاید قدرت و شهامت آنرا داشت که مصیبت را تحمل کند، اما آثاری از بوف کور بوجود نمی آمد.

مسئله اساسی در این کتاب سرنوشت يك هنرمند است که بر قلمدان نقش می کشد. یا کوزه گری که چند هزار سال پیش همان نقش ها را روی بدنه کوزه ای می نگارد. این آدمها کسانی هستند که می کوشند با هنرشان دردی را که در رگ و پی انسان ریشه دوانده ظاهر سازند، برون دهند و اگر مردم و نوروبری آنها محتوی این آثار را دریابند لذت ببرند و یا حق شناسی کنند، آنوقت تسکین می یابند. صادق هدایت مانند نقاش قلمدان ساز و کوزه گر راوی يك چنین هنرمندی بود.

در يك کتاب دیگر به اسم ترانه های خیام در مقدمه این کتاب فکر و عقیده و روحیات و معنویات صادق هدایت پرما جلوه گر می شود. هدایت از ادبیات کلاسیک بهره وافعی داشت و بخصوص شیفته رباعیات خیام بود. هدایت رباعیات خیام را چنین توصیف می کند: «رباعیات اصیل، با هزار زخم زبان و نیشخندهای تسمخ آمیز دنیا و مافیها را نست می اندازد. چه پیامی فلسفه خیام برای ما می آورد. این ترانه ها بظاهر کوچک ولی پرمغز تمام مسایل تاریک فلسفی را که در انواع مختلف انسان را سرگردان کرده اند و افکاری که جبراً به او تحمیل شده و اسراری که برایش لاینحل مانده اند مطرح می کند. خیام ترجمان این شکنجه های روحی شده، فریادهای او انعکاس نردها، اضطرابها، ترس ها و امید های میلیونها نسل بشر است که پی در پی در طی قرون زمینیان را عذاب میداده است. آیا بوف کور چیز دیگری جز همین فریاد هاست ؟ بیان این مصیبتهای



# شعری از الف. بامداد

جغ امروز  
از مادر نزادهام  
عمر جهان بر من گذشته است.

نزدیک ترین خاطره‌ام خاطره قرن هاست.  
بلرها به خون مان کشیدند  
به یاد آر،  
و تنها دستاورد کشتار  
ناپاره بی قاتق سفره بی برکت ما بود.

اهراب فریم دادند  
برج موریانه را به دستان پرینه خویش برایشان درگشودم،  
مرا و همگان را بر نطع سیاه نشانند  
و گردن زدند.

نماز گزاردم و قتل عام شدم

که راضیم دانستند  
نماز گزاردم و قتل عام شدم

که قرمطمیم دانستند.  
آنگاه قرار نهادند که ما و برادران مان یکدیگر را بکشیم  
و این کوتاه ترین طریق بهشت بود!  
به یاد آر  
که تنها دستاورد کشتار  
جلپاره بی قدر عورت ما بود.

خوشبینی برادرت ترکان را آواز داد  
تو را و مرا گردن زدند.  
سفاقت من چنگیزیان را آواز داد  
مرا و همگان را گردن زدند.  
یوغ ورز او بر گردن ما نهادند  
به گاو آهن مان بستند  
بر گرده مان نشستند  
و گورستانی چندان بی مرز شیار کردند  
که بازماندگان را هنوز از چشم

خونابه روان است.

کوچ غریب را به یاد آر  
از غربتی به غربت دیگر،  
تا جست و جوی ایمان

تنها فضیلت ما باشد.

به یاد آر:  
تاریخ ما بیقراری بود  
نه باوری  
نه وطنی.

□ □ □

نه،

جغ امروز از مادر نزادهام.

انسانی نیست؟ خیام می پرسد: آیا روح جاوداتی است؟ بعد از حیات مماتی هست؟ از کجا آمده ایم به کجا میرویم؟ آیا می توان نیکی و بدی را که در نهاد بشر است به چرخ حواله کرد؟ اگر راست است که ما را از بوته چنین ریخته اند آیا می توان بهتر از این بود؟ صاف و پوست کنده بسیار آسان است که در طول تفکر صادق هدایت ریشه های خیامی یافت. اما نه فقط از نظر فلسفی، بلکه در بیان و تشبیهات و استعارات او هم می توان تأثیر خیام را یافت.

زیبایی سرچشمه هرگونه الهام است. صادق هدایت تجسم زیبایی را در این جهان نیافت و در عالم خلسه در جستجوی آن راه فنا را گرفت. زیبایی زن مرکز نمونه جمال کامل است. اینجاست که بدبینی هدایت اوچ می گیرد و او را به خودکشی وامیدارد.

سگ ولگرد که در سال ۱۹۴۲ در زمان جنگ دوم جهانی و اقامت متفقین در ایران نوشته شده یکی از زیباترین داستانهای اوست. ساده، بی پیچ و خم. با زبان صاف و صیقلی و با احساسات عمیق انسانی به حال یک سگ ولگرد و به حال هر انسانی که از اصل خود دور افتاده باشد. صادق هدایت برای آشنایی با شهرهای ایران از مسافرت لذت می برد و گاهی تنها به دهات می رفت و با نان و ماست می ساخت. بخصوص دیدن بناهای ایران، مساجد و مدارس و کاخ ها و دژهای کهن و خرابه های آنها پیرایش منبع الهام بودند. روزی برای دیدن برج ورامین به این محل سفر کرد. آنچه در این داستان نقل می کند عیناً تجربه ای است که خود آزموده. آنچه نقل می کند به سرخودش آمده است. آیا پشت این پرده بی نقش و نگار و ذرق و برق معنای عمیقی که باسرنوشت خود او سخت ارتباط دارد، پنهان نیست؟

مانند عکاسی با دوربین دقیق، با چند کلمه تصویری از کوچه و بازار ورامین ساخته که مو بر نمی دارد: چند دکان کوچک نانوايي، بقالی، عطاری، دوقوه خانه، يك سلمانی، آفتاب سوزان، گردوغبار و آسمان لاجوردی، چنارکهنی پاتنه پوک و شانه های کج و کورک. اینجا بازارچه ورامین است. بعداً چند کلمه درباره ورامینی ها: پسر بچه شیر فروش و آدمی که قلاده را از گردن سگ ولگرد می رباید و لگد به شکم او میزند و دیگران او را نست به سر می کنند و محض رضای خدا سگ نجسی را که مذهب نفرین کرده بود، می چراتندند. اسم این سگ «پات» است. دریازی شطرنج میدانید «پات» یعنی چه و این اسم اتفاقی انتخاب شده است. نه برد است و نه باخت. برزخی است که در آن راه به پیش و پس وجود ندارد. اما این سگ چشمانی دارد که در ته آنها يك روح انسانی لانه کرده است. يك چیز جاوداتی در چشمان این سگ موج میزند. نه روشنایی بود نه تاریکی، نه تنها يك تشابه بین چشمهای او و انسان وجود داشت، بلکه یکنوع تساوی دیده می شد. نوچشم میشی پراز درد و زجر و انتظار. سرنوشت او را از جایگاه اصلی اش چمن و باغچه و گل رانده بود و اکنون تنها بوی اشیاء مرده و جاندار دریغی او یانگاره های درهم و برهمی را زنده می کردند. همیشه از وقتی که صاحب خود را گم کرده بود حسرت می کشید به عالم گذشته وصل شود و اینک از بس او را زده و چزانده بودند و در خاکروبه هاویلان مانده بود، آرزو می کرد، در حسرت بود که به اصل خودش وصل شود و بوی ماده سگی که او را به این روز انداخته، بشنود. اما نصیبش جز قلوه سنگ و لگد و ضربه های چماق چیز دیگری نبود. از همه جا رانده و بی کس و بی یاور مانده بود. روزی کسی آمد و دستی روی سرش کشید و به او شیر برنج داد و حیوان را مست کرد و بار دیگر محبت را چشید و خوشبخت شد. اما این سعادت چند لحظه بیشتر طول نکشید. آن مرد مهربان که کس دیگری جز صادق هدایت نبود، سوار اتومبیل شد و رفت و «پات» دنبالش دوید تا آنجا که ناتوان و شکسته شد و ناگهان حس کرد که نه راه پس داشت و نه راه پیش. پات شد. میان تشنج و پیچ و تاب دستها و پاهایش کم کم بی حس شدند، عرق سردی تمام بدن حیوان را فراگرفت. سایه مرگ، هنوز جان نداده سه کلاغ آمدند، نوچشم میشی او را که در آنجا يك روح انسان لانه کرده بود، در آوردند. هرکس حق دارد از این حادثه پیش پا افتاده و در نظر صادق هدایت يك عمل خارق العاده هر نتیجه ای که میخواهد بگیرد.

من فقط سه اثر او را در این خلاصه آوردم، اما در همه آنها يك تجانس و خویشی است و می توان زیر پرده آنها چهره يك انسان واقعی و دوست داشتنی را کشف کرد. صادق هدایت مشعلی بود که شعله می افشاند، پرتو می افکند، می سوزاند و خود می سوخت. بر ماست که این شعله را روشن نگاه داریم.



## درباره مسئله ملی در ایران

مطلب زیر متن کوتاه شده مقاله «پیرامون سفر آقای نیازاف به ترکمنستان ایران» است که در شماره ۲۴ و ۲۵ نشریه «ترکمنستان ایران» ارگان مرکزی کانون فرهنگی-سیاسی خلق ترکمن ایران درج شده است. لازم به تذکر است که گردانندگان اصلی این نشریه را بطور عمده روشنفکران ترکمن جدا شده از حزب توده ایران و سازمان فدائی خلق (اکثریت) تشکیل می دهند که به سیاست این دو سازمان در برخورد با مسئله ترکمن ها، بویژه پس از انقلاب بهمن ۵۷، برخورد انتقادی دارند. راه آزادی در رابطه باستون «بحث آزاد پیرامون مسئله ملی در ایران» این مقاله را جهت آشنائی خوانندگان با نحوه برخورد کانون به مسئله ملی ترکمن ها انتخاب کرده است.

به اینکه از سرکوب خواست طبیعی خلق ترکمن ایران، مبنی بر رفت و آمد آزادانه با برادران ترکمن خود در آنسوی مرزها، نتیجه ای حاصل نشده بود، به پاره ای حقوق جزئی مانند نامه نگاری و بعدها بعضاً به تعداد محدودی که از غربال ساواک میگذشتند، اجازه مسافرت به ترکمنستان شوروی داده شد. اما همین حقوق جزئی نیز از طرف دولت ترکمنستان شوروی از ترکمنهای شوروی دریغ شد و تا یکی دو سال گذشته، پغیراز معدود کسانی که با ماموریت دولتی به ترکمنستان ایران اجازه سفر می یافتند، حتی يك نمونه از مسافرت ترکمنهای شوروی به ترکمنستان ایران، حتی کسانی که «قامیل درجه يك» در اینسوی مرز داشتند، دیده نشده است.

با آغاز پروسترویکای گارباچف و بافرو ریختن بسیاری از قوانین محدود کننده گذشته در این کشور، خواست همیشگی خلق ترکمن در شوروی، برای آزادی مسافرت و دیدار با خویشاوندان خود در ترکمنستان ایران نیز بعنوان یکی از خواست های اساسی خلق ترکمن در شوروی، از پروسترویکا و وضعیت جدید در این کشور بعنوان جزئی از حقوق انسانی و ملی این خلق، مطرح شد. هرچند، دیگر مسافرت در ترکمنستان شوروی به خارج از کشور، بخصوص به ترکمنستان ایران، آزاد گذاشته شده بود، ولی باوجود قوانین دست و پاگیر گذشته در این رابطه و باوجود عدم اعلام رسمی آزادی مسافرت به ترکمنستان ایران، از طرف دولت وعدم اعلام شرایط آن در ترکمنستان شوروی و پاتوجه به عملکرد عامل روانی سرکوب های گذشته در برابر این خواست طبیعی در این جمهوری، تا این اواخر کسی را یارای استفاده از شرایط بوجود آمده جدید در این جمهوری نبود. در پی نا آرامیهای سال گذشته در آذربایجان شوروی و عدم تمکین مردم این جمهوری به قوانین گذشته که همچون مانعی بزرگ بر سر راه حق برقراری رابطه و حق آزادانه مسافرت برای آذربایجانیهای ایران و شوروی عمل می کرد، و توسل خلق آذربایجان شوروی به تخریب مرزها با آذربایجان ایران به طول ۱۳۰ کیلومتر، شدت وحدت این مسئله و جوابگویی به خواست دیرینه طبیعی خلقهایی که نیمی از آنها در کشورهای همجوار اتحاد جماهیر شوروی زندگی می کنند، برای مقامات دولتی و حزبی شوروی آشکار گردید.

برون» به میان می آید! آیا سخنان آقای «نیازاف» را باید به حساب سادگی و بیخبری ایشان از وضعیت جغرافیای ایران و ترکمن ها و یا به حساب زیرکی و حساسگری خاص وی که در خود ترکمنستان شوروی نیز وی را به عنوان «پروکراتی تحت پوشش پروسترویکا»، درانظار عمومی معرفی کرده است، گذاشت؟ ابراز سخنانی با این مضمون از طرف وی، دراصل تأیید سیاست گذشته جمهوری ترکمنستان شوروی مبنی بر وجود خلق ترکمن فقط در ترکمنستان شوروی و لاپوشانی حقایق تاریخی جدایی این خلق نه به صورت اجباری و با جنگ و خونریزی در سرزمین واحد این خلق، بلکه به صورت «الحاق داوطلبانه» تمامی ترکمن ها به ترکیب روسیه تزاری است؟! از این نظرگاه، وجود بخشی از خلق ترکمن-رلر بخش عظیم آن- در خارج از خاک اتحاد جماهیر شوروی، تغییری در نظریه فوق نمی دهد؛ زیرا آنها گویا مهاجرانی پیش نیستند که موطن اصلی خود، یعنی ترکمنستان شوروی را ترک کرده اند!

خواست برقراری ارتباط رسمی و قانونی با ترکمنهای دوسوی مرز، خواستی بوده است که از مدت ها قبل و از بدو جدایی سرزمین واحد آنها، بعنوان حلقی انسانی و اولیه برای ترکمنهای ایران و شوروی مطرح بوده است. عملی ساختن این خواست نسبت به شرایط سیاسی در ایران و شوروی اشکال مختلفی بخود گرفته است. از زمان جدایی این خلق از سال ۱۲۶۰ هجری تا سال ۱۳۱۲، علیرغم سرکوب ها و ممانعت ها، ترکمن ها مرزها را زیر پا گذاشته و آزادانه با یکدیگر رفت و آمد میکردند و وقتی به قوانین ضد انسانی دولت های ایران و روسیه تزاری و بعدها دولت جوان اتحاد جماهیر شوروی نمی گذاشتند. باتسلط سلطه سیاه رضاخان بر ترکمنستان ایران و با تسلط شدن دیکتاتوری استالینی بر ترکمنستان شوروی هر دو دولت درکمال همکاری جلوی تحلق این خواست طبیعی و انسانی را گرفتند و پراقدامات امنیتی و پیشگیرانه خود در دوسوی مرز افزودند و در هر دو بخش سرزمین خلق ترکمن، هزاران نفر را به جرم «جاسوسی» و عبور غیرقانونی از مرزها و دراصل به جرم پانشاری برخواست طبیعی و حقوق حقه خود به جوخه های اعدام سپردند و ویا روانه زندانها و تبعیدگاهها ساختند. در اواسط حکومت محمد رضا پهلوی، پاتوجه

در پی تحولات اخیر جمهوری های آسیای شوروی، بخصوص در جمهوریهای هم مرز با ایران مذاکراتی برای آزادی رفت و آمد ساکنان این جمهوری ها با ساکنین مناطق هم مرز با ایران، بین مقامات رژیم اسلامی و مقامات دولت شوروی صورت گرفته است. بدنبال توافقات حاصله از این مذاکرات، هیئتی ۶۰ نفره به سرپرستی صفرواد-نیازاف، دبیر اول حزب کمونیست ترکمنستان شوروی، در تاریخ ۱۷ خرداد ماه به ترکمنستان ایران سفر کرد. این اولین هیئت رسمی ترکمنستان شوروی بود که بعد از تقسیم ترکمنستان به دو بخش بوسیله مرزهای «قراردادی» دولتین قاجار و تزار با وساطت امپراطوری انگلستان در ۲۰ سپتامبر سال ۱۸۸۱ و با رسمیت یافتن این مرز «قراردادی» از طرف دولت رضاخان و دولت جدید اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۳۱۲، پا به خاک ترکمنستان جنوبی می گذاشت. بنابراین سفر این هیئت از ارزشی تاریخی و سیاسی برای خلق ترکمن در دوسوی مرزها برخوردار است و این هیئت می بایستی گامی مهم در جهت پایان دادن به تراژدی های انسانی ناشی از جدایی این خلق باتسهیل روابط ترکمنهای دوسوی مرز و آغاز همکاری های فرهنگی، هنری و حتی اقتصادی این خلق را باوجود جدایی آنها مدنظر قرار می داد و در یک کلام این هیئت می بایست برای رفع هرگونه قید و شرطی در مقابل رفت و آمد آزاد خلق ترکمن در دوسوی مرز و برقراری روابط آزادانه، تلاش می ورزید. اما، سخنان ایراد شده از طرف این هیئت فرستگها از مضمون فوق دور است.

دبیرکل حزب کمونیست ترکمنستان شوروی در جمع خبرنگاران، درباره انگیزه سفر خود به ایران، اظهار داشت: «پاتوجه به توافقاتی سران دو کشور و همچنین در پی تحولاتی که اخیراً در اتحاد جماهیر شوروی صورت گرفته است، ما حامل پیام دوستی و محبت مردم ترکمنستان شوروی به مردم ایران بویژه نواحی مرزی «مراوه تپه» و «داشلی برون» هستیم (کیهان شماره ۸۸۳ چهارشنبه ۲۳ خرداد). در اینجا نه صحبتی از خلق ترکمن ایران بعیان آمده و نه از پیام دوستی و محبت مردم ترکمنستان شوروی به مردم ترکمنستان ایران. به جای صحبت از ترکمنستان ایران، فقط نواحی مرزی ایران و آنها با ذکر شهر ویا روستاهایی مانند «مراوه تپه» و «داشلی

مسافرت اخیر آقای «نیازاف»، دبیرکل حزب کمونیست ترکمنستان و هیئت همراه وی را نیز باید از زاویه مسئله فوق، یعنی سعی در جلوگیری از بروز حوادثی مشابه حوادث آذربایجان در ترکمنستان شوروی و ترک خواست آزادی مسافرت خلق های ساکن شوروی به کشورهای همجوار از طرف مقامات شوروی و تمکین در مقابل مقاومت مردم ترکمنستان شوروی در برابر قوانین ضد ملی گذشته در این رابطه، دربار جمهوری، دید. اما، دبیر اول حزب کمونیست ترکمنستان شوروی بجای طرح مذاقانه علت اصلی مسافرت خود به ترکمنستان ایران و بجای رفتاری ملهم اند سیاست جدید دولت شوروی در این رابطه و به دور انداختن سیاست ضد ملی گذشته، متأسفانه این اقدام درست و اصولی خود را با اغراض سیاسی خاصی همراه ساخته است. بعنوان نمونه ایشان در مسافرت خود به ترکمنستان ایران، سنگ قبری را در مزار مختومقلی، شاعر و اندیشمند بزرگ خلق ترکمن، در روستای «اق توقای» به امضای خود گذاشتند. طبیعی است که اگر شرایطی فراهم می شد که حق دیدار آزادانه از مقبره مختومقلی از طرف دولت اسلامی ایران و دولت ترکمنستان شوروی به ترکمنها، همچون آقای «نیازاف»، هدیه خاصی برای باشکوه تر کردن مزار فرزند راستین خود، به مقبره وی اعطا میکردند. بنا بر این نمی توان این حق را از آقای «نیازاف» نیز، بعنوان یک ترکمن برای اهدای هدیه خاص و با نام خود به مقبره مختومقلی گرفت. اما سفر آقای «نیازاف» نه با قصد ونیت فردی، بلکه بعنوان نماینده جمهوری ترکمنستان شوروی به ایران بوده است. باتوجه به مسئله فوق، بهتر می بود که این سنگ نیز نه بنام فرد خاصی، بلکه بنام ترکمنهای شوروی اهدا می شد.

مسئله قابل تأمل دیگر در سفر اخیر هیئت فوق، جادان یکی از روحانیون به نام «نصرالله عباداف»، بعنوان دکوری زیننده برای مقامات جمهوری اسلامی، در این هیئت و سخنان ابراز شده از طرف این روحانی در ملاقات با مقامات جمهوری اسلامی است. وی که تحت تأثیر آموزشهای خود در دانشگاه «الازهر» مصر و با دیدن جانوران عمده پسر اسلامی در ایران، بوجد آمده بودند، گفتند: «تردد در مرزهای مسلمان نشین جمهوری ترکمنستان شوروی و جمهوری اسلامی ایران، سرآغاز پیروزی مسلمانان این دو جمهوری است! وی که همانند همپالکی های خود در رژیم اسلامی ایران، با کمترین آگاهی از دلیل سفر این هیئت و بیگانه با خواستهای ملی و فرهنگ خلق ترکمن ایران و شوروی، سخن می گفت، افزودند که: «اتحاد و یکپارچگی مسلمانان ایران و شوروی، سرآغاز پیروزی آنهاست! و در ادامه سخنان داهیانه خود افزودند که «بعد از پیاده شدن برنامه های جدید دولت گارباجف پیشرفت دین اسلام در ترکمنستان بیشتر از سابق شده است. درهای مساجد گشوده شده و کتاب های دینی، بریژه قرآن در سطح بسیار وسیعی چاپ می شود و ما اینهمه را مرهون تلاشهای پیگیر مسئولان جمهوری اسلامی ایران هستیم!! ابراز چنین

سخنانی از طرف آخوند نامبرده، بیانگر عمق نا آگاهی وی از مضمون خواستهای خلق ترکمن شوروی و بیانگر نا آگاهی وی از اوضاع فعلی سیاسی اتحاد جماهیر شوروی و حکایت از تلاش وی در سوء استفاده از شرایط بحرانی موجود در ترکمنستان شوروی، به نفع افکار قرون وسطایی خود را دارد. ولی وی در همان حال نیز شیوه همیشگی آخوندهای حکومتی، چاپلوسی و تملق گویی و قویبکاری را فراموش نکرده و در برابر مقامات جمهوری اسلامی ایران، دولت فعلی ترکمنستان را تا حد دولتی مذهبی و اسلامی معرفی کرده و می گوید: «دولتی برای خود سیستمی برای تبلیغ دارد. در ترکمنستان تمام مردم بر اساس دستورات قرآن کریم، احادیث و دین اسلام عمل می کنند...!!»

اولاً، به این «قاضی و روحانی بزرگ ترکمنستان شوروی» (۱)، باید گفت که «تردد» وی در «مرزهای مسلمان نشین جمهوری ترکمنستان شوروی و جمهوری اسلامی ایران»، نه «سرآغاز پیروزی مسلمانان» بوده است و نه نتیجه «تلاشهای پیگیر مسئولان جمهوری اسلامی ایران». این امر نتیجه سیاست جدید دولت شوروی، بعد از آغاز پروسترویکای گارباجف، مبنی بر رعایت دموکراسی و آزادی و رعایت حقوق ملی خلقهای ساکن اتحاد جماهیر شوروی و تمکین در مقابل مقاومت چندین ساله ترکمن های شوروی برای رفت و آمد آزادانه با برادران ترکمن خود در ایران و تلاش برای رفع قوانین ضد ملی و انسانی گذشته از مقابل این خواست طبیعی، از طرف دولت ترکمنستان شوروی است.

ثانیاً، در ترکمنستان شوروی که البته «تمام مردم» آن مسلمان نیستند و اقلیت های دیگری با اعتقاد به ادیان و مذاهب مختلف، در صد در خور توجهی را در این جمهوری تشکیل میدهند، کاملاً بر «اساس دین و دستورات قرآن کریم، احادیث و دین اسلام عمل» نمی کنند. زیرا، خواست ترکمنهای این جمهوری نه جاری شدن «دستورات قرآن کریم»، بلکه خواست آنها، برخورداری کامل از حقوق ملی و طبیعی خود و رفاه اجتماعی منطبق با استانداردهای زندگی امروزه و نهادی شدن دموکراسی و آزادی در این جمهوری است. هر چند بدلیل مبارزه ناشیانه و نادرست و سرکوب هر نوع اندیشه و فرایض و آئینهای مذهبی، بخصوص در زمان استالین در این جمهوری، خرافی ترین و سیاه ترین جنبه های دین اسلام در میان بخشهای معینی از جامعه تقویت گردیده و همین مسئله، امروزه بستر مناسبی برای ترویج افکار قرون وسطایی کسانی چون «نصرالله عباداف» ها را فراهم آورده است. اما، ظرفیتهای فرهنگی و سیاسی نهفته در ترکمنهای شوروی، ساختار سیاسی و اجتماعی متفاوت آن با کشورهای چون ایران و سوابق تاریخی این خلق در عدم پذیرش حاکمیت مذهب بر جامعه، مطمئناً جایی برای به بند کشیدن مردم «بر اساس دستورات قرآن کریم و احادیث دینی و اسلامی» نخواهد گذاشت.

ثالثاً، ترکمنهای ایران از جاری شدن «دستورات قرآن کریم»، در ترکمنستان ایران چه چیزی جز کشتار و وحشیانه بهترین و شریف ترین فرزندان خود، آوارگی و سرگردانی بسیاری

از روشنفکران و مبارزین خود در کشورهای بیگانه، گسترش ابعاد ستم ملی، فساد و اعتیاد و عقب ماندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی منطقه خود، از طرف همپالکی های کسانی چون «نصرالله عباداف» ها دیده اند که امروزه بعنوان راه حلی الهی و معجزه ای برای حل مشکلات ترکمنستان شوروی به ترکمنهای آنسوی مرز نیز تجویز گردند؟! تجربه تلخ ترکمنهای ایران بعد از تسلط روحانیون ایرانیان و خاطره تحمل نوجنگ خونین و نابرابر به این خلق از طرف حکومت اسلامی ایران، پیش روی ترکمنهای شوروی است و مسلماً برای گسترش این تجربه تلخ و خونین به جامعه خود به «نصرالله عباداف» ها و ملایاتی نظیر وی اجازه نخواهند داد.

عملی شدن خواست دیرینه خلق ترکمن برای رفت و آمد آزاد بین شهروندان ترکمنستان ایران و شوروی، نباید به معامله و مغالزه یا رژیم ددمنش جمهوری اسلامی ایران پیانجامد و برای خوشامدگویی این رژیم، این رابطه را نباید منجر به دادن امتیازاتی خاص به قشریون مذهبی در ترکمنستان شوروی کرد. بازگشایی مرزها، باید عمده‌تاً ایجاد رابطه قانونی بین ترکمنهای ایران و شوروی را دربرگیرد، نه عمده ساختن دولت ترکمنستان شوروی را. این وظیفه روشنفکران ترکمنستان شوروی است که در شرایط فعلی، مردم را هر چه بیشتر باجانیات پیشمار رژیم اسلامی در ترکمنستان ایران آشنا سازند و به عواقب رشد قشریون و ارتجاعیون مذهبی در عین جدا کردن آنها از روحانیون و مذهبیبون مردمی و مترقی، که از هم اکنون می خواهند خواست های ملی ترکمنهای شوروی را وجه معامله اهداف قشری خود با رژیم ددمنش اسلامی ایران سازند و به عنوان ستون پنجم این رژیم در تحقق تژ شکست خورده «صدور انقلاب اسلامی» آن در بخش های آسیایی و مسلمان نشین شوروی به این رژیم یاری رسانند، هشدار دهند.

عوامل رژیم اسلامی در ترکمنستان ایران، در رابطه با سفر آقای «نیازاف» و هیئت همراه وی، سعی وافری کردند تا این سفر را از انتظار مردم ترکمنستان ایران پوشیده نگه دارند و در اینراه ناموفق نیز نبوده اند. زمامداران جمهوری اسلامی که هیچگاه از رویدادهای جهانی و از سرنوشت اسلاف خود درسی نیاموخته اند، ایتبار نیز می خواهند به نحوه حل یک مسئله انسانی و ملی از درجه مسایل ایدئولوژیکی و منافع سیاسی حقیر خود بنگرند. در این رابطه این رژیم، علاوه بر اقدامات امنیتی، اعلام کرده است که در صورت بازگشایی مرزها، رفت و آمد آزادانه بین ترکمنهای دوسوی مرز، شامل جوانان ترکمن در ایران نخواهد بود!! غافل از اینکه زمان چنانگاه داشت ملتها با خط و مرزهای مصنوعی ایدئولوژیک و سیاسی سپری شده است. تجربه آلمان شرقی و غربی و یمن جنوبی و شمالی پیش روی دولت اسلامی ایران است که هیچیک از این دولت ها، نتوانستند تا ابد ملت هارا در بندهای ایدئولوژیک و سیاسی نگه دارند و خواست ملی این ملت ها را تابع مطامع ایدئولوژیک-سیاسی خود سازند.



## شهرداران «رواندا» و سقوط تیمهای ایرانی

## استمداد از ورزش دوستان

گرکنی تف، سوی روی خود کنی  
ور زنی برآینه، برخود زنی

مولوی

«اریش روتمولر» مربی تیم فوتبال «کلن» قبل از بازی با «مونشن گلاباخ» از استقبال ضعیف تماشاگر ابراز تأسف می کند: یاد قدیمها بخیر، یک همچو روزی، استادیوم لبریز از جمعیت می شد. دریک شنبه آفتابی، برای دیدن بازی «کلن»-«مونشن گلاباخ» فقط ۲۵۰۰۰ تماشاگر به استادیوم می روند، ۴۵۰۰۰ نفر کمتر از گذشته.

دوستی معتقد بود که از ورزش درجهت پیشبرد مقاصد سیاسی، ایدئولوژیک سوءاستفاده می شود. تیم «چوونتوش» و «آنیولی» را مثال می زد که ارباب فیات هر هفته، ده ها هزار ایتالیایی را به استادیوم می کشاند و سرشان را گرم می کند. البته با توضیح و تفسیر و ارتباط با صنایع اسلحه سازی و غیره... مفسری می گفت شیخها درصد ناچیزی از دلارهای نفتی را خرج فوتبال می کنند. پس این فوتبال بدر نمی خورد.

روشنفکری در محفلی سخت براین اعتقاد بود که ورزش یعنی گول ژنک و انحراف فکر مردم از مسائل عمده روز. یک دموکرات مسیحی آلمانی، سخت از قیمت‌های بالای نقل و انتقالات فوتبال‌یستها برآشفته بود و بدر پیراه می گفت و براین تصمیم که دیگر برای هیچ مسابقه فوتبال، دست در جیب نخواهد کرد.

چنگل‌ها از بین می روند، در روبخانه‌ها بجای آب سم چریان دارد، محیط زیست شدیداً درخطر است و جدیداً هم شنیده ایم که سوراخ آسمان گشاد شده است، بازی «کلن»- «مونشن گلاباخ» را هم ۴۵۰۰۰ تماشاگر کمتر از گذشته نگاه می کنند.

فروغ دانسته گفت: روزی خواهد رسید که بچه‌ها، کلمه خورشید را با نقطه ای سیاه بر دفترچه شان خواهند نوشت.

شاید ما فراموش کرده ایم که گریه و خنده بازتاب دنیای درون انسان است و یا اینکه شور و شادی طبیعت انسان است. نیازمند آن هستیم که پدیدن نمایش برویم تا از آسایش حاصله از مسائل عمده بتوانیم دوباره به مسائل عمده بپردازیم.

ما، ورزشی‌ها، به همه آنهاستیکه پیه ورزش به تنش‌شان خورده است، درگود عرق ریخته اند، تیم درست کرده اند، ورزشگاه ساخته اند، قهرمان و پهلوان تحویل جامعه داده اند احترام می گذاریم. ما، ورزشی‌ها، یا افکار سیاسی متفاوت، همیشه درکنارهم و باهم برای هدفهای مشترک زحمت کشیده ایم، گاه پیروز شده ایم و گاه شکست خورده ایم،

در فصل فوتبال ۸۹/۹۰ تیم فوتبال شیشه و گاز استان «راین لاند» آلمان در دسته چهارم صعود کند. شیشه و گاز در فصل ۸۸/۸۹ با اختلاف یک گل از دسته سوم به دسته چهارم صعود کرد. در اواسط فصل ۸۹/۹۰ هیئت فوتبال متوجه شد که باشگاه شیشه و گاز یک داور کمتر از تعداد مقرر معرفی کرده است. البته راجع به این مسئله باید تذکر داده شود که باشگاه‌ها در آلمان موظفند در ارتباط با دسته ای که در آن بازی می کنند از یک تا پنج داور به هیئت فوتبال منطقه معرفی کنند. تیم شیشه و گاز در محکمه قضائی ورزشی محکوم شد و در پایان فصل ۹۰ تیم قهرمان دسته چهارم به دسته پنجم سقوط کرد. ورزشکاران و ورزشدوستان زیادی علیه تصمیم محکمه دست به تظاهر زدند. جواب: هدف ما انجام مسابقات است. اگر هر تیم یک داور کمتر از حد معمول معرفی کند هر هفته هزاران مسابقه انجام نمی گیرد. هم اکنون در فصل ۹۰/۹۱ تیم شیشه و گاز در دسته پنجم با امتیاز قابل توجهی پیش‌تاز است و مطمئناً از فصل آینده در دسته

لحظه‌های شیرین و تلخ را باهم داشته ایم و باهم در ورزش فقیر شده ایم، معیار ما ورزشی‌ها افکار سیاسیمان نیست معیار ما پارگی پیراهن هاست. متأسفانه در دهه گذشته، یعلت شرایط سخت سیاسی-اجتماعی، نیمی از ورزشی‌ها مجبور به مهاجرت شده اند. با شرایط موجود بیم آن می رود که فاصله ورزش ما با کشورهای غربی به شکاف عمیقی تبدیل شود که عبور از آن در توان ورزشکاران ما نباشد. تنها با کمک به نیم دیگرمان که هم اکنون در ورزش ایران مشغول فعالیت است ممکن و میسر است که فاصله موجود را حفظ و یا کم کرد. درغیر اینصورت ورزش درجه سه را باید پذیرفت و این در فرهنگ ویژه ما برای ما افت دارد.

ما مطمئنیم آنهاستیکه پارسنگین ورزش ایران را به دوش می کشند به کمک ما نیازمندند. البته ما خارج از گود هستیم و به همین دلیل حکم «لنگ» کردنش را هم نمی دهیم. کمک ما صرفاً مشورت و طرح و برنامه ریزی و سازماندهی است. آن طرح و برنامه ریزی که در کشورهای غربی بدون پول و سرمایه گذاری قابل اجراست. فعالیت های غیر انتفاعی در ورزش کشورهای غربی یکی از ارکان پیشرفت و توسعه ورزش در این کشورهایست. صقحه ورزش در این راه به کمک شما نیازمند است با ما همکاری کنید.

پیمان

چهارم خواهد بود و بالاخره به دسته سوم همانجائی که مدتها به آن تعلق داشت صعود خواهد کرد. قابل توجه اینکه محمد نادری بازیکن تیم ملی ایران مدتی در این تیم توپ می زد.

روزی از وزیر ورزش کشور «رواندا» سؤال کردم که چند تا تیم فوتبال در دسته یک دارند. گفت ده تا. مباشرش با احتیاط و با ابراز معذرت از حضور وزیر اشاره کرد که از امسال بواژه تا. وزیر کمی برافروخته گفت: چطور من از این مسئله اطلاع ندارم؟ مباشر بعرض رساند که بوتیم آخر جدول در فصل گذشته متعلق به شهرداران فلان شهر و فلان شهر بوده اند. وزیر با لبخند سری تکان داد و گفت ما بواژه تیم فوتبال داریم. فوتبال نوپای رواندا ضعیف ترین فوتبال آفریقا است. مباشر سؤالیهای زیادی راجع به فوتبال قهرمان جهان داشت. گاه سری تکان می داد و می گفت اینها شدنی است. هیئت فوتبال تهران، سیستم صعود و سقوط تیم‌ها را به این شرح اعلام کرده است: تیم‌های دسته دوم به دوگروه تقسیم می شوند. دو تیم اول دسته دوم یا چهار تیم آخر دسته اول مسابقه می دهند. از میان این ۶ تیم ۴ تیم دسته اولی و ۲ تیم دسته دومی می شوند. من نمیدانم که لطف به تیمهای آخر دسته اول و کم لطفی به تیمهای اول دسته دوم از چه روست.

درست مثل اینست که وزنه برداری بعد از یکسال زحمت و تمرین رکورد بزند و فردای آنروز بدلیل اینکه در مجموع ۵ کیلو کمتر زده است رکورد روز گذشته او را قبول نکنند.

تیمهای اول دسته دوم شاید در یکروز بخصوص به تیمهای آخر دسته اول ببازند ولی اینها اول اند، آنها آخر.

تیمهای دسته دومی، یک فصل زحمت می کشند تا اول شوند. اگر اولی جواز صعود به دسته بالاتر نداشته باشد و آخری حکم سقوط به دسته پایین تر، پس مفهوم برد و باخت و تقسیم امتیاز در ورزش چیست؟

بنظر ما بهتر است که دو تیم آخر دسته اول تیم شهرداران رواندا نباشند. این بوتیم در هر فوتبالی محکوم به سقوط به دسته پایین تر اند. حال باید تکلیف تیم-سوم از آخر-سته یک و دو تیم دوم دوگروه دسته دوم را معلوم کرد. خیلی ساده و آسان است، برنده مسابقه بوتیم دوم دسته دو، دریک مسابقه رفت و برگشت باتیم-سوم از آخر-سته یک، تکلیف صعود و سقوط را مشخص می کند.

جالب اینجاست که مباشر وزیر ورزش «رواندا» اطلاعات زیادی راجع به فوتبال مملکت ما داشت. آرزوی او این بود که روزی فوتبال رواندا پیشرفتی درحد فوتبال مملکت ما داشته باشد. آرزوی ما چیست؟

بهمین

## در محافل سیاسی ایران چه می گذرد؟

حاج سید جوانی:

### درباره نتایج جنگ و آینده منطقه

عنوان فوق مطلبی است که طی مصاحبه مشروحی در نشریه شماره ۱۷ فدائی درج گردیده است. حاج سید جوانی از جمله معتقدانست که: اشکال کار ما امپریالیسم امریکا نیست. اشکال کار ملت عراق و ملت ایران و ملت عربستان سعودی و دیگران امپریالیزم استبداد و خودکامه صدام حسین و ولایت فقیه و خاندان سعود و دیگر شیوخی است که درآمدهای سرشار مملکت خود را به صورت مال شخصی خود خرج می کنند بر سر میزهای قمار در عشرتکه ها و یا در بانکها و یا به جیب سوداگران اسلحه... لغات و مفاهیمی همچون امپریالیزم و سوسیالیسم کاربرد ایدئولوژیک خود را از دست داده است. حکومتی در جهان اگر مشروعیت و حقانیت آن بر اساس حق مردم و رأی مردم نباشد امپریالیست است... بی جهت سعی نکنیم به تخیلات و تمسبات فکری و ذهنی ایدئولوژیکی شکست خورده خود بازگردیم و همه کاسه کوزه هارا به خاطر خوش آمد عوام الناس به گردن امریکا بشکنیم... مسئله غرب ستیزی و دشمنی غرب و مسیحیت و یهودیت با اسلام و عربیت افسانه ای است ساختگی جهت مصرف داخلی برای دیکتاتورهای خاورمیانه و نزدیک و حفاظان حرمین شریفین و ولایت مطلقه. همچنانکه اتحاد اسلام و وحدت عرب نیز خود افسانه ای از همین قبیل است که تا امروز در حول همه این شعارها و تبلیغات نتیجه ای جز شکست و تفرقه و فقر و نا آگاهی اکثریت مسلمانان و عربها و غارت مداوم تخابر نفتی و منابع طبیعی آنها از سوی حاکمان مستبد و قدرتهای صنعتی جهان غرب و شرق و شمال و جنوب به بار نیاورده است. بنابراین نظم نوین به نظر من قبل از همه باید از سازمان ملل متحد که اکنون چیزی جز سازمان ملل غیر متحد نیست آغاز شود. نهاد شورای امنیت و حاکمیت پنج قدرت بزرگ جهان در این شور با حق انحصاری و تو برای آنها باید به نفع همه ملت های جهانی تغییر کند. حاج سید جوانی در پایان تاکید کرده است که: «هیچ نظامی نوین در منطقه و در هیچ جای دنیا با این گونه رژیمهای فاسد و خودکامه در خدمت منافع درازمدت امریکا و کشورهای صنعتی بوجود نخواهد آمد. و رشکستگی آن دو نظم مسلط گذشته و آثار اجتماعی و اقتصادی ناشی از آنها نشان میدهد که جهان دهه آخر قرن بیستم به نظمی احتیاج دارد که در حوزه سازمان ملل متکی به یک همبستگی و هماهنگی بین المللی برای تأمین حقوق اساسی انسانها و رفاه نسبی آنها باشد. رژیمهای استبدادی منطقه در سراسرییی سقوط هستند. این يك واقعیت است نه توهم.»

### توده های عرب در جستجوی يك رهبر

این عنوان مطلبی است که احمد طهماسبی در شماره ۲۷ ماهنامه جمهوری خواهان ملی ایران درج کرده است. در این مقاله پس از توضیحاتی درباره هواداری توده عرب از صدام حسین از جمله می خوانیم که: «این همان تفکری است که

بدنبال «مرد قوی» می گردد و تصور می کند این «مرد قوی» با سحر و جادو و خونریزی مشکلات عظیم انباشته شده را می تواند حل کند. توده ای که حل مشکلاتش را بدست صدام حسین ببیند یا توده ایست که جز خونریزی و اعمال خشونت منطق دیگری نمی پذیرد و یا اصولاً فاقد بلوغ سیاسی است» در دنباله مقاله آمده است که: «این ساده ترین کار است که ما مردم خاورمیانه مرتب تقصیر را به گردن خارجیان که مسلماً نیز سهمی در ایجاد مشکلات ما داشته و دارند، بیندازیم و گویبان خود را از پیدا کردن راه حل های اصولی خلاص کنیم... راه حل مشکلات این جوامع در این نیست که بدنبال و یا منتظر «مرد قوی» باشند. خاورمیانه از اینگونه «مردان قوی» بکرات داشته است و اکثر آنان تبهار، خودکامه و مستبدی بیش نبوده اند. هیچ کدام از این «مردان قوی» به ملتشان فرست نداده اند که در محیطی آزاد با گذشته و حال خود کلنجار فلسفی و سیاسی رود و در این کلنجار رفتن به رشد طبیعی نائل شود. این «مردان قوی» تنها به جوامعشان در سطح رنگ و روغن زده اند، منتهی هر کدام به نوعی.

### جغرافیای سیاسی دگرگون شده

پیروز مجتهد زاده که از طرفداران سلطنت بشمار میرود، در مقاله ای در گویان لندن شماره ۲۴۴ به مسئله تغییرات دامنه دار در جغرافیای سیاسی منطقه پرداخته و اینبار برخلاف رویه جاری سلطنت طلبان، از موضع ناسیونالیستی امریکازا مورد حمله قرار داده و بطور ضمنی سیاست و روش جمهوری اسلامی را مورد تمجید قرار داده و نسبت به تمایلات ناسالم سران مصر و سوریه و مطامع آنان در منطقه علیه منافع ملی ایران هشدار داده است. وی ضمن ابراز بدبینی نسبت به تصمیمات کنفرانس اخیر وزیران نفت کشورهای متحد امریکا در دمشق می نویسد: «باتوجه باینکه خطر عراق کاهش یافته و نولت کنونی جمهوری اسلامی خطری علیه هیچ همسایه ای مطرح نساخته و حتی مصالح ایدئولوژیک را در تقابل حفظ منافع ملی به کناری نهاده است و مسئله صدور انقلاب نیز فعلاً بدست فراموشی سپرده شده، تردیدی باقی نمی ماند که ایجاد سیستم نوین امنیتی با شرکت مصر و سوریه، دست آوردهای دیگری را هدف قرار میدهد». وی ضمن ابراز ناخروندی از کنار گذاشته شدن «بزرگترین قدرت منطقه» یعنی ایران از معادلات جاری ژئوپولیتیک و حمله به مطامع برتری جویانه سلاطین عربستان برای حفظ نظام های کهنه قبیله ای-پادشاهی، به «برنامه های آشکار و پنهان ایالات متحده» برای زهرچشم گرفتن از جهان سوم برای حفظ «واقعیت های نپای نوین ژئوپولیتیک تک قطبی» اشاره می کند. نویسنده سپس با اشاره به سیاست «مستقلانه» شاه در سالهای گذشته و مخالفت آن با طرحهای عربستان سعودی، به غلبه «شهر نشینی در ایران» در برابر «حسانتهای قبیله ای» در عربستان اشاره کرده و خطر غالب شدن این کشور بر منطقه و تسلط خاندان آل سعود بر کشوری پنهان را مطرح میسازد. وی به ناتوانی عربستان و سایر کشورهای خلیج در ایجاد نوعی هویت ملی و خطر اینکه آنان دائماً

نیروهای خارجی را به منطقه فراخوانند اشاره میکند و حفظ منافع ملی ایران در شرایط ناپایدار کنونی را بالاترین الویت میداند و سرانجام وعده میدهد که باید منتظر روزی شد که رقابت های بیرینه مصر و سوریه و عربستان اتحاد نامقدس کنونی آنان را بهم زند. وی امکان ایجاد يك محور ایران-عراق (احتمالاً بعد از صدام)-پاکستان را در برابر اتحادیه کنونی نفی نمی کند.

### فدرالیسم به چه معنی؟

بحث درباره فدرالیسم و برداشتهای متفاوت از آن به یکی از کانونهای مباحث نیروهای اپوزیسیون تبدیل شده است. ماشاءالله رزمی طی مقاله ای در شماره ۳۲۸ اکثریت ضمن ارزیابی برداشتهای متفاوت موجود در این زمینه، فدرالیسم را مسئله ایران ندانند و معتقد است که: «فدرالیسم چیزی نیست جز شکستن حکومت مرکزی و ایجاد حکومتهای محلی مستقل و این امر با خود مختاری فرهنگی ایالات و عدم تمرکز اداری کاملاً متفاوت است... فدرالیسم اگر با انگیزه عدم تمرکز مطرح می شود باید در نظر داشت که عدم تمرکز در چه موردی و چگونه؟ دراموری که به اعمال حاکمیت مربوط می شود عدم تمرکز معنی ندارد ولی عدم تمرکز در عرصه های عمرانی، فرهنگی و مسایل خاص هر منطقه ضروری است... خودگردانی و سپردن کار مردم به مردم که در فرهنگ ما ارزش والا می تواند دارد می تواند توسط يك بولت تمرکز و مردمی کاملاً اجرا گردد. وی همچنین معتقد است که: «برای کشوری مثل ایران که نه منافع طبیعی و نه نیروی انسانی و نه حتی آب آشامیدنی اش متناسب توزیع نشده است ایجاد عدم تمرکز سیاسی و اقتصادی در واقع محروم کردن اکثریت این ملت از توسعه و رفاه است»

بعقیده نویسنده «بجای فدرالیسم مناسب ترین شیوه برای ایجاد عدم تمرکز و سپردن کار مردم به مردم و حل مسایل ملی احیای انجمنهای ایالتی و ولایتی است که یکی از ستاوردهای نهضت مشروطیت بوده است»

### درگذشت كاك «هه ژار»

بنا به گزارش شماره ۲۵۵ نشریه کورستان، بولتن حزب دمکرات کورستان ایران در خارج از کشور، عبدالرحمن شرفکندی ملخص به «هه ژار» در سن ۷۰ سالگی در تهران درگذشت. كاك «هه ژار» در طول نیم قرن فعالیت سیاسی، فرهنگی و ادبی نه تنها خدمات برجسته ای به زبان و ادبیات کرد، بلکه گنجینه زبان فارسی را هم غنی تر نمود، كاك «هه ژار» از چهره های برجسته زبان و ادبیات کرد بود که هیچگاه آمالها و آرزوهای مین پورستانه و شرافتمندانه ۴۵ سال قبل خود را نه فراموش کرد و نه به آنها پشت کرد.

راه آزادی درگذشت كاك «هه ژار» را به برادر گرامی اش كاك دكتور سعید دبیرکل حزب دمکرات کورستان ایران، ملت کرد و جامعه فرهنگی و ادبی ایران تسلیت می گوید.

### معیارهای دو گانه سیاست

#### مداران غربی

کتابخانه سلطانی که به مواضع تند و افراطی سلطنت طلبی



معروفست، اینبار در مقاله نویسی خود در کیهان لندن شماره ۲۴۲، یکبار دیگر خط جدید باصطلاح «ضد آمریکائی» جناحی از سلطنت طلبان را معرفی می کند. وی باتوصیف نگون بختی مردم ایران که همواره آنها به نفس ضد انقلاب و نه چیز دیگر نسبت میدهد و مانند سایر همفکران خویش حاضر به طرح نوموضوع انتقاد بحق و نابحقی در مورد تمام جناحهای سیاسی ایرانی و خارجی هست جز طرح انتقاد روشن و صریح از گذشته رژیم سلطنت و عواقب امروزی آن، چند صیاحی است که تیغ انتقاد را متوجه متحد همیشگی خویش یعنی غرب و بویژه ایالات متحده کرده است. وی از «تحمل وره کژدارومریز دموکراسی های غربی» در برابر جمهوری اسلامی گله کرده، می نویسد: «مردم ایران می بینند که حمایت آمریکا و دیگر دموکراسی های غربی از کشورهای اروپای شرقی تاچه حد در رها نیدن صدها میلیون قربانی «یالتا» از یوغ کمونیسم مؤثر بود. و آنگاه شکایت می کند که «اما (مردم دنیا) اینرا نیز می بینند که غرب گویا ملت ها و کشورهای را بدو دست تقسیم کرده است: اروپائیان و اسیران پیشین استعمار کرملین شایسته دموکراسی و حیثیت انسانی اند، مردم کشورهای خاورمیانه و مسلمانان که حداکثر شایسته حکومت علی اکبر هاشمی رفسنجانی میباشد و حکومت «پراگماتیسم» سترون و «میانه روی» بی ثمر او» وی می نویسد: «مردم ایران کاملاً حق دارند از آقای چرچ بوش بپرسند چه تفاوتی میان رژیم جمهوری اسلامی و رژیم بعث عراق وجود دارد که ایشان مردم عراق را تشویق به برانداختن دیکتاتور بغداد می کنند، اما خود یا مستیاریان حکومت اسلامی را در موقعیت های گوناگون عامل ثبات یا قابل تحمل در چهارچوب یک طرح امنیت منطقه ای می انگارند.»

### دعوت عام

هیئت اجرائی جبهه ملی ایران در اروپا با انتشار اطلاعیه ای همه احزاب و گروهها و شخصیت های ملی و اجتماعی را صرف نظر از تمایلات سیاسی و اجتماعی آنان دعوت کرده که در جلسه ای درباره وضعیت زندانیان سیاسی ایران شرکت کنند.

### مصاحبه کیهان لندن با جلال طالبانی

کیهان لندن در شماره ۲۴۲ خود مصاحبه ای با جلال طالبانی درج کرده که در جریان سفر وی به پاریس باری بعمل آمده است. جلال طالبانی در پاسخ به سؤالات تحریک آمیز مصاحبه گر در مورد مسئله «استقلال» یا «خودمختاری» کردستان به سیاست جبهه میهنی کردستان عراق در مورد ایجاد یک حکومت فدرال در عراق تاکید کرد استقلال وجدائی را خواست فعلی جنبش کردستان نمی داند و آنها تنها امر نسل های آینده و تصمیم آنها قلمداد می کند. ولی البته اینها مانع از آن نیست که تشریح مصاحبه گر با حروف بزرگ تیتیر مصاحبه را چنین آئین کند: «جلال طالبانی: کردها میخواهند کشور خودشان را داشته باشند! والیت درست در کنار این مصاحبه، گفت وگو با محمد رضا جلیلی متخصص روابط بین المللی چاپ شده که مواضع شونیتستی سلطنت طلبان در مورد مسئله ملی واز جمله نفی شعار «دموکراسی برای ایران و خود مختاری برای کردستان» را تشریح می کند. بهر حال جلال طالبانی در این مصاحبه بر روابط با «برادران ایرانی» جمهوری اسلامی تاکید کرده و آینده عراق را با سقوط صدام تیره و تار نمی بیند. وی در پاسخ به این سؤال که «برادر ناتنی

شما یعنی حزب دمکرات کردستان ایران در چه حال است؟ پاسخ میدهد: «من به حزب دمکرات کردستان ایران علاقه فراوان دارم. اما اینکه در چه حال است، آنها نماینده دارند می توانید از آنها بپرسید.»

### کنفرانس استکهلم در مورد مسئله کرد

در هفته دوم ماه مارس کنفرانسی با شرکت عملاً کلیه جناحها و نیروهای درگیر در مسئله کردستان از جمله نمایندگان احزاب کرد ایرانی، عراقی و ترکیه و سوریه و شوروی در استکهلم پایتخت سوئد برگزار شد. در این کنفرانس بر مسئله کرد بعنوان یکی از مسائل مهم منطقه خاورمیانه تاکید شده و بدون موضع گیری در مورد مسئله استقلال کردستان و یا خودمختاری مردم کرد در جمهوری های فدراتیو در کشورهای مختلف، درخواست شده که مسئله کردستان نیز یکی از مسائل در دستور کار در کنفرانس بین المللی احتمالی در مورد خاورمیانه قرار داده شود.

### حمله سپاه پاسداران به مجاهدین خلق

سازمان مجاهدین خلق ایران طی بیانیه ای اعلام کرد که نیروهای زبده و ویژه کماندوئی سپاه پاسداران با استفاده از وضعیت مغشوش عراق به پایگاههای این سازمان واقع در خاک عراق حمله کرده و یکی از پایگاههای آنها را به محاصره در آورده اند. طبق این اطلاعیه نیروهای سازمان موفق شده اند این حمله را دفع کرده و تلفاتی به نیروهای مهاجم وارد آورند. همین سازمان، در اطلاعیه دیگری بتاریخ ۸ فروردین اعلام کرد که اسامی ۱۵۰ فرمانده و عضو سپاه پاسداران را که در درگیری های متعدد با پایگاههای نظامی مجاهدین در مناطق مرزی شمال عراق بقتل رسیده اند در اختیار دارد. اطلاعیه همچنین گروه «جلال طالبانی» را شدیداً مورد انتقاد قرار داده و آنان را متهم به همکاری با رژیم و درگیری با سازمان مجاهدین کرده است.

اطلاعیه مزبور در پایان ضمن بر حذر داشتن گروه طالبانی از همکاری با رژیم ج.ا.ا. تصریح کرده است که مجاهدین خلق با هیچ کس جز رژیم حاکم بر ایران سرشمنی ندارد و تنها در مواردی که مورد هجوم قرار گیرند از خود دفاع خواهند کرد.

### جمهوری اسلامی روستاهای مرزی کردستان را ویران و از ساکنان آن تخلیه می کند.

در جلسه ۳۰ بهمن ۶۹ مجلس شورای اسلامی، در پاسخ به سؤال نماینده پاره و اورامانات، حجت الاسلام عبدالله نوری، وزیر کشور جمهوری اسلامی، تاکید کرد که به خاطر ملاحظات «امنیتی»، طبق تصمیم شورای عالی امنیت، روستاهای مرزی، نوزی و نیسانه که «مشکلات امنیتی» دارند، برنامه ریزی شده، از ساکنان آن تخلیه شده است و دیگر بازسازی نخواهد شد و این سیاست در غرب و شرق کشور یا اگر جایی مشکل امنیتی داشته باشد، بازم انجام خواهد شد.

گروهی از کردهای آواره کردستان ایران در این بار نامه افشا گرانه ای نوشته اند که وسعت این جنایت ضد بشری را نشان می دهد. راه آزادی این اقدام غیر انسانی و مغایر با منشور حقوق بشر سازمان ملل که از سوی جمهوری اسلامی ایران صورت می گیرد، محکوم می کند. واز همه

محافل بین المللی، بویژه از کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و سازمان عفو بین المللی می طلبد، افکار عمومی جهان را علیه این اقدام تبهکارانه و از دولت ایران مصرانه بخواهند تا از تعقیب این سیاست ناست بردارد و شرایط لازم را برای مراجعت ساکنان این روستاها و بازسازی آنها فراهم سازد. در بخش هایی از نامه نامبرده می خوانیم:

از اینخواهان، انسان های شرافتمند و نوع دوست! مقامات اجرائی جمهوری اسلامی کردستان در پناه سرنیزه تشون اشغالگر و سپاه پاسداران کذائی بایک نقشه حساب شده ناست به کار تخریب آبادیها و دهات مرزی کردستان شده اند؛ و ساکنان بی نفاع و بی پناه این آبادیها را به زور از سرپناه های محقرشان بیرون کرده و آنان را در بیابان و کوهستانها آواره و در بدر کرده اند.

از مدتها پیش عناصر دل سوخته از داخل و به وسایل گوناگون اجرای این توطئه هند بشری را به ما خبر داده بودند و درخواست می کردند که توجه افکار عمومی جهان و نیک خواهان و انسان دوست های سراسر دنیا را، به این جنایات جلب کنیم؛ شاید بر اثر افشای این جنایات عاملان آن مجبور به عقب نشینی شده و از تعقیب نقشه های شیطنانی شان ناست بردارند!

اخیراً سندی به ناست ما رسیده که نشان می دهد اقداماتی که در این زمینه صورت گرفته و می گیرد، گوشه ای از یک توطئه دامنه دار و حساب شده است که به تصویب شورای عالی امنیت رژیم هم رسیده است، توضیح اینکه به حکایت صورت مجلس مذاکرات مجلس شورای اسلامی در جلسه سه شنبه ۲۰ بهمن ماه، به اصطلاح نماینده پاره و اورامانات درباره تخلیه نو روستای مرزی بخش نوسود از وزیر کشور رژیم سؤالی می کند: عین پاسخ آخوند عبدالله نوری وزیر کشور رژیم از این قرار است: «وزیر کشور افزود در مورد تخلیه نو روستای مرزی بخش نوسود باید عرض کنم که تصمیم گیری مربوط به تخلیه این دو روستا نیز مربوط به زمان مسئولیت من نیست، واگر هم در زمان مسئولیت من بود، من هم معتقد به تخلیه آنها بودم و این نکته را باید از تریبون مجلس عرض کنم که بیهیچوجه روستاهای نوزی و نیسانه بازسازی نخواهد شد. این روستاها جابجائی می شوند و امکان بازسازی آنها وجود ندارد. در مورد بعضی از روستاها که مشکلات امنیتی دارند، چنین برنامه ریزی شده است و شورای عالی امنیت ملی هم این نظر را داشته و سیاست هایش را ابلاغ کرده است و شورای تأمین ویژه غرب و شرق کشور هم مورد به مورد رسیدگی و اگر جایی مشکل امنیتی داشته باشد نسبت به آن تصمیم گیری می کند.»

معنی «مشکلات امنیتی» هم روشن است، هوآبادی و روستائی که از جنبش نجات بخش کردستان به هر صورت جانبداری کند و مبارزان از جان گذشته را پناه دهد، به اصطلاح آخوندهای حاکم «مشکل امنیتی» دارد و باید از روی زمین محو گردد! چون و چرا ندارد.

تخریب آبادیهای کردستان، آنهم در شرایط فعلی در اجرای پروتکل های امنیتی منضم به قرارداد الجزایر مصوب سال ۱۹۷۵ می باشد. می دانیم که این قرارداد چگونه بسته شد: پایه های این قرارداد بر شالوده گوشت و استخوان هزار پیشمرگه کرد عراقی ریخته شد و خون دلوران بی گناه کرد، که قربانی نادانی و بی خبری رهبران آن روز نهضت بودند، سیمان این شالوده را تشکیل داد.

گروهی از کردهای آواره کردستان ایران، در اروپا چهاردهم اسفند ماه ۶۹



## نکاتی در پاسخ به منتقدین گسترش سیاستهای ائتلافی

طیف وسیع تر آزادخواهان و نیاز به گسترش سیاستهای ائتلافی نگاه منطقی و منصفانه به طیف وسیع گرایشهای سیاسی، اجتماعی کشورمان، جای تردیدی باقی نمی گذارد که مؤلفه های دموکراسی جامعه ما بسیار وسیع تر از چهارچوب جبهه جمهوری خواهان است. اگر فارغ از تنگ نظریها و پیشداوریهای ایدئولوژیک، سیاسی به منظره جامعه ایران و نقش طیف وسیع نیروهای سیاسی، اجتماعی کشور بنگریم، واگر «طبقه کارگر و دهقانان» را تنها ستونهای اصلی دموکراسی بشماریم و اگر دموکراسی را امری نسبی و مشخص و در چهارچوب امکانات و سطح رشد فرهنگی و سیاسی جامعه مان تلقی کنیم، دستیابی به چنین ارزیابی چندانی دشوار نیست. به نظر هر ملاک که عملاً بخش وسیعی از نیروهای سیاسی، اجتماعی کشور را که درخواست دموکراسی، حقوق بشر و پارلمانتاریسم و جبهه اشتراک مهمی یا نظرات و مطالبات چپ دمکرات دارند، بدلیل آنکه در کنار جبهه جمهوری از نوعی که ما مطرح می کنیم، نمی گنجد، غیرقابل اعتماد می شمرد، در درک خود از دموکراسی و راه دستیابی به آن، دچار تنگ نظری سیاسی و پندار بافی است. چنین اندیشه و منشی هرگونه تلاشی برای بازشناسی سایر نیروهای آزادخواه و ارائه يك قضاوت منطقی درباره آنها و ایجاد مناسباتی نوین با این نیروها را «سازشکارانه»، «ایجاد توهم» و «مصلحت گرایی سیاسی» قلمداد می کند. تفکری که بخش بزرگی از ظرفیتها و امکانات دمکراتیک نسبی جامعه را عملاً خارج از روابط و همکاریهای معین سیاسی قرار می دهد، و سیاستهای ائتلافی تنها اراده و خواستهای خود را و این بار بجای نمایندگی «طبقه کارگر» بعنوان «پیگیرترین دمکراتها» مبنا می گذارد و بهمین مناسبت به انکار نقش سایر مؤلفه های دموکراسی در تحول دمکراتیک جامعه می پردازد. این تفکر در بهترین حالت يك «منزه طلبی» سیاسی در گریز از خطاهای سهمگین گذشته است و دامنه تأثیر گذاری خود در پیشبرد يك سیاست مؤثر و کارساز در راه دموکراسی و آزادی را بسیار محدود می کند.

بنظر من خواست و مبارزه در راه دموکراسی و حقوق بشر و پذیرش نتایج رای، و گزینش آزادانه مردم در تعیین نظام حکومتی یعنی قبول و احترام به حق مردم در انتخاب و برکناری حکومتگران، اصلی ترین معیار در تشخیص مؤلفه های دموکراسی کشور است. مطابق این درک و معیار که ایده اصلی مقاله «ضرورت...» را تشکیل میدهد، چهار گرایش عمده سیاسی، اجتماعی کشور ما یعنی چپ دموکرات، ملیون دموکرات نظیر جبهه ملی، ملیون دموکرات اسلامی نظیر نهضت آزادی، جاما، جریان دکتور پنی صدر و غیره و نهضت مقاومت ملی جزو مؤلفه های دموکراسی کشور به حساب می آیند، که خواست و مبارزه در راه دموکراسی مخرج مشترک آنها را تشکیل میدهد.

گرایشهای فوق که حامل هویتها و سمت گیریهای متفاوت و متمایز اجتماعی، سیاسی و طبقاتی هستند، دارای ریشه و خاستگاه ملی بوده و بازتاب نسبی و واقعیتهای سیاسی، اجتماعی کشور ما می باشند. هر يك از این گرایشهای سوابق تاریخی، شکستها و خطاهای جدی و در عین حال دستاوردها و ارزش های مثبت ملی و دموکراتیک را نمایندگی می کنند و هر يك با توجه به سوابق، شناخت، فرهنگ و پایه های اجتماعی خود تحولات کمابیش مثبت و دمکراتیکی را از سر گذرانده و می گذرانند. همزیستی دمکراتیک این گرایشها و مبارزه مشترک آنها در راه دموکراسی و حقوق بشر و حاکمیت ملت شرط حتمی و اجتناب ناپذیر برکناری جمهوری اسلامی و برقراری دموکراسی در ایران است. بر این مبنا گرایشهای راست افراطی نظیر سلطنت طلبان شاه الهی و چپ افراطی نظیر راه کارگر و کومله که وجوه مشترک بسیاری نظیر اقتدارگرایی، تلاش برای تحمیل يك نظام حکومتی بدون توجه به موازین دموکراسی دارند، در چهارچوب همکاری سیاسی برای دستیابی به دموکراسی نمی گنجد.

باز هم درباره نهضت مقاومت ملی و ملیون دموکرات اسلامی واقعیت آن است که این نیروها هر يك با ویژگیهای تاریخی و فرهنگی خود در مسیر تحولاتی قرار گرفته اند، که دامنه آن بسیار فراتر از نیروهای چپ و دامن گیر قاطبه نیروهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور است. این گرایشها هم اکنون علیه تمرکز قدرت مطلقه و اختناق مذهبی مبارزه

انتشار مقاله «ضرورت يك اتحاد بزرگ ملی» به قلم این جانب در راه آزادی شماره ۲ موضع گیریها و مباحث معینی را در میان برخی سازمانها و نشریات چپ برانگیخت. در این موضع گیریها و نیز در برخی از مباحث درون سازمانی ما از زوایا و دیدگاههای مختلف، بطور عمده با دیدگاههای مقاله مذکور مبنی بر ضرورت گسترش سیاستهای ائتلافی و لزوم تجدید نظر درباره برخی از جریانهای سیاسی با شیوه ها و لحن های متفاوت مخالفت شده است. در این نوشته ها که از جمله در شماره های ۵ و ۶ راه آزادی، نشریه فدائی شماره ۹۷ و نشریه همایش شماره ۶ بازتاب یافته است، بیشترین حساسیتها و انتقادها متوجه ارزیابی مقاله «ضرورت...» درباره نهضت مقاومت ملی و همچنین درباره نیروهای ملی اسلامی نظیر جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران و بطور کلی جایگاه این جریانهای سیاسی، اجتماعی در سیاستهای ائتلافی پیشنهاد شده، گردیده است. البته حساسیت و ذهنیت منفی منتقدین در ارزیابی و برخورد به نهضت مقاومت ملی از جمله به دلیل ابهامات و سؤالاتی که درباره نحوه مناسبات این جریان سیاسی با رژیم مطلقه سلطنتی و روابط خارجی و داخلی آن در نزد منتقدین مطرح بوده است، تا حدودی قابل درک است. درباره بدبینی و قضاوت منفی منتقدین نسبت به نیروهای ملی اسلامی نیز به دلیل بیزاری بخش بزرگی از روشنفکران چپ نسبت به هر نوع و شیوه تفکر اسلامی، فهم این روانشناسی چندانی دشوار نیست، با این وجود نباید اجازه داد که نوعی روانشناسی ویژه ای که حاصل ترس مارگزیدگان از هر ریسمان سیاه و سفید است، مانع اندیشیدن و بازنگری ما به مسایل اساسی و جدی جنبش و برخورد آزاد اندیشانه، منطقی و واقع بینانه به آنها گردد.

بحث اصلی، اما درباره ضرورت باز شناسی و تجدید ارزیابی از طیف وسیع و متنوع گرایشهای سیاسی و اجتماعی کشورمان، تشخیص طیف وسیع آزادخواهان ایران و تنظیم مناسبات نوینی با آنان در راستای گسترش و بسط مبارزات مردم به منظور برکناری رژیم ج.ا. و برقراری دموکراسی در ایران بوده است. تجدید نظر جدی در درکها و روشهای گذشته در این زمینه اساسی همچون دیگر عرصه های فکری، سیاسی و سازمانی يك ضرورت حتمی است، وگرنه صرفاً پامر زبندی و رد دیکتاتوری پرولتاریا و لنینیسم و سانتروالیسم دمکراتیک که دیگر در چهار گوشه دنیا چوب حراج خورده است، هیچ مشکل واقعی از دردهای بی شمار کشور ما و مردم دردمند ایران حل نمی شود. قصد اصلی این نوشته نیز نه پاسخ مستقیم به این یا آن مقاله انتقادی، بلکه پرداختن به همین مسئله است.

تشکیل جبهه جمهوری خواهان و طیف مقدم ما چنانکه در اسناد کنگره دوم حزب دمکراتیک مردم ایران و نیز در مقاله «ضرورت...» تاکید و تصریح گردیده است، جمهوری پارلمانی و دمکراتیک خواناترین و سازگارترین شکل حکومتی برای برقراری دموکراسی و اعمال حاکمیت مردم می باشد. اهمیت تلاش برای تشکیل جبهه جمهوری بویژه در شرایط فقدان يك آلترناتیو دمکراتیک و همچنین برای پیروزی دمکراتیک نظام مطلوب ما بر دیگر آلترناتیو های موجود نظیر «نظام سلطنتی» و یا «جمهوری دمکراتیک اسلامی» و به منظور کسب رهبری سیاسی جمهوری خواهان در مبارزات سیاسی، اجتماعی مردم ایران علیه رژیم ج.ا.، بطور همه جانبه افزایش می یابد. بر این اساس ما بایستی از هم اکنون در راه آماده کردن شرایط برای تحقق آلترناتیو حکومتی خود و طرح و تبلیغ ضرورت و اولویت آن مبارزه کرده و از جمله با ارائه پیشنهادهای و پروژه های مشخص خود در همه زمینه ها، شرایط را برای تشکیل يك جمهوری مبتنی بر دموکراسی و حقوق بشر در کشور مهیا سازیم. هم اکنون چپ دمکرات ایران همراه با بخشی از دیگر نیروهای ملی، دمکراتیک در این راه گام بر میدارند. و از این طریق از جمله تمایز خود با آلترناتیوها و نظام های فکری و حکومتی دیگر را در هر گام به منصفانه ظهور می رسانند. بدیهی است پذیرش حق موجودیت دیگر نیروها و گرایشهای سیاسی و همزیستی دمکراتیک، دیالوگ و مذاکره با این نیروها نه تنها از مهمترین وجوه دمکراتیک جبهه جمهوری خواهان است، بلکه نشانه يك رقابت سالم و سازنده میان همه نیروهای سیاسی کشور به منظور برقراری دموکراسی و ارتقاء سطح فرهنگ جامعه است.

مستایبی و تعمیق و گسترش آن کاملاً تدریجی و آگاهانه و در چهارچوب امکانات واقعی است. همانگونه که دمکرات بودن خود ما امری نسبی و بطور کلی نوپاست و هنوز باید در یک روند سیاسی اجتماعی محک خورده و عمق و گسترش بیابد، در مورد سایر نیروها نیز چنین است. نیروهای همچون ملیون دمکرات اسلامی و نهضت مقاومت ملی قبل از آنکه در وجود این یا آن شخصیت و یا سازمان سیاسی خلاصه و محدود باشند، گرایشات اجتماعی بسیار گسترده ای از جامعه ما هستند که در میان دهها هزار روشنفکر، متخصص، کادر علمی و فنی، سرمایه دار درگیر اقبال مردم پایه های اجتماعی نیرومندی دارند. امر خطیر دموکراسی و بازسازی ایران ویران شده و سرشار از فقر، عقب ماندگی و... بدون شرکت مؤثر و فعال گرایشات اجتماعی فوق و ایجاد یک تفاهم ملی میان چهارگرایش سیاسی- اجتماعی مذکور، یک خیالیانی اراده گرایانه است.

حفظ اصولی تمایزات یا ستیزه جویی و تخریب

اگر منتقدین، ارزیابی نوین مقاله «ضرورت...» از سایر مؤلفه های دموکراسی را «ایجاد توهم»، «مدال به سینه آنان زدن» و خلاصه نمایش «سیمای غیرواقعی از آنها» قلمداد کرده اند. بی تردید برخورد انتقادی و حقیقت جویانه یاهمه پدیده ها و مقولات و احزاب و سازمانهای سیاسی و اجتماعی یکی از دستاوردهای گرانقدر ما در درگیری از شیوه ها و سیاستهای مطلق گرایانه گذشته است. ولیکن کاربرد شیوه صرفاً انتقادی بدون روشن کردن هدف و نتیجه انتقاد و بدون روحیه و فرهنگ سازنده می تواند به نتایج به مراتب اسفبارتری بیانجامد. ما در گذشته بر اساس درک خود درباره «انقلاب و ضدانقلاب» انتقاد را به منظور اعمال سیاستهای «انقلابی» و افشاء، طرد، تخریب، تضعیف، شکاف و انشعاب نسبت به نیروهای غیرخودی باهدف طرد آنان از صحنه مبارزه بکار می بردیم.

واقعیت آن است که این روش غیر دمکراتیک ریشه در عقب ماندگی عمومی جامعه و ضعف فرهنگ دمکراتیک ما داشته و نه فقط در میان نیروهای چپ، بلکه در سایر گرایش های سیاسی، اجتماعی تحت عنوان دیگر رواج داشته و تأثیرات آن در مناسبات نیروهای سیاسی کشور همچنان بازتاب دارد. سبک برخورد انتقادی ترین ما بادیگر نیروهای سیاسی بایستی مبتنی بر تشخیص و شناسایی منطقی ظرفیتهای دمکراتیک آنان و بیان صریح و مستقیم این قضاوت در افکار عمومی و پیشبرد یک سیاست سازنده، تفاهم آیمز متناسب با ظرفیتهای دمکراتیک آنها باشد. هدف اصلی مقاله «ضرورت...» روشن کردن اصل مسئله، یعنی تجدیدنظر در ارزیابی از سایر مؤلفه های دموکراسی و ضرورت گسترش سیاستهای ائتلافی بوده است. بدیهی است اگر اصل موضوع یعنی تعیین جایگاه و سیمای عمومی گرایشات مورد بحث ما در جامعه و نقش آنها در مبارزه برای دموکراسی روشن شود، می توان باید در کادر مناسباتی نوین و کارساز به صریح ترین شیوه به انتقاد به ضعفهای این نیروها پرداخت، و گرنه برای چپ ایران که تاکنون صدها صفحه در انتقاد و افشاء و طرد جویانات مورد بحث ما سپاه کرده است، انتقاد از آنها در جو سرشار از بی اعتمادی، پرخاشجویی و پراکندگی حاکم در مناسبات نیروهای آزادیخواه، بدون هدف ایجاد یک تفاهم ملی، بهیچوجه نه مسئله جدیدی است و نه گره ای از مشکلات جنبش ما را بازمی کند. تمایزات اصلی ما با سایر مؤلفه های دموکراسی یعنی دفاع از منافع توده های زحمتکش در برابر صاحبان قدرت و ثروت، عدالت خواهی و مبارزه ما برای سوسیالیزه کردن تدریجی و مستمر جامعه، تجدد خواهی ما در برابر عقب ماندگی، رادیکالیسم ما در برابر نیروهای محافظه کار که همگی به روشنی در هویت نوین و میانی نظری، سیاسی ما بازتاب یافته، تنها در یک مبارزه اجتماعی دمکراتیک و در چهارچوب امکانات واقعی جامعه و بسیار درازمدت و آنهم در روند مستیابی به دموکراسی و پیویژه نوران تعمیق و گسترش آن در جامعه و در پرتو نشان دادن ظرفیت واقعی دمکراتیک ما در مناسبات درونی و بیرونی و توانایی ما در تأثیرگذاری در میدان پیکارهای اجتماعی مردم حاصل می شود.

در پایان قابل تاکید است که تلاش در راه یک اتحاد بزرگ ملی، از همه مؤلفه های دموکراسی کشور که مبارزات پراکنده و خودجوش طیف های گسترده مردم را در راه برکناری رژیم استبدادی ج.ا.و بمرحور دموکراسی و حقوق بشر بسیج و هدایت کند، یک وظیفه حیاتی مبارزاتی است و درجه جدی بودن و احساس مسئولیت نیروهای سیاسی را بازتاب میدهد.

دیماه ۱۳۶۹

محسن حیدریان

می کنند و خواهان دگرگون کردن شیوه حکومت استبدادی و برقراری دموکراسی و حکومت قانون و پارلمانتاریسم می باشند. همچنانکه در مصاحبه آقای بختیار با نشریه راه آزادی تصریح گردیده است، نهضت مقاومت ملی این ویژگی را دارد که ترکیبی از جمهوری خواهان و مشروطه خواهان است، اما شکل نظام آینده را به انتخاب و رأی مردم می گذارد و لذا در همین چهارچوب و بهمین دلیل این جریان در طیف نیروها و مؤلفه های دموکراسی کشور ماقرار دارد. بنظرم مصاحبه دکتر بختیار با نشریه راه آزادی در روشنگری ابهامات و سؤالات مهمی که در رابطه با نهضت مقاومت ملی در میان روشنفکران و نیروهای چپ دموکرات مطرح بوده، حاوی نکات جالب و قابل تأملی است که در اینجا نیازی به تکرار آنها نیست. مخالفت و مرزبندی آشکار و حتی افشاگرانه دکتر بختیار با پهلوی چی ها و در حقیقت فاصله گرفتن از تمایلات و موضع گیری قبلی او در تمایل به نظام مشروطه سلطنتی نکته پراهمیتی است که نمی توان نسبت به آن بی تفاوت ماند. همچنین عدم تعصب وی نسبت به قانون اساسی ۱۹۰۶ و در واقع آمادگی برای انصراف از آن و تدوین یک قانون اساسی جدید و علاوه بر اینها طرفداری روشن از خواست خود مختاری و همچنین تاکیدات وی نسبت به ۳ اصل دموکراسی، ترقی اجتماعی و لائیسیته نمایانگر ظرفیت دمکراتیک این جریان سیاسی در برخورد به مسایل حاد و اساسی جامعه ایران است. افزون بر اینها تصریحات و تاکیدات آقای بختیار درباره وابستگی سلطنت طلبان شاه الهی نظیر درفش کاویانی به امریکا و قدرتهای بزرگ خارجی و نیز تاکیداتی نظیر اینکه «قدرتهای بزرگ» تمایلی نسبت به استقرار دموکراسی در ایران نداشته و در این زمینه نقش منفی بازی می کنند، بنظرم در این ارزیابی منصفانه و منطقی که نهضت مقاومت ملی و خود بختیار در زمره نیروهای وابسته و سلطنت طلب که در شرایط مشخص ایران رجعت خاندان پهلوی را در بر دارد، نمی گنجد، به اندازه کافی گویاست.

یادآوری این نکته نیز بی فایده نیست که خود بختیار در زمان رژیم مطلقه سلطنتی ۵ بار به زندان افتاده است و شاه وقتی از روی ناچاری به او مراجعه کرد که همه چیز و از جمله رژیم مطلقه سلطنتی را از دست داده بود. بنظر می رسد باتوجه به سمت گیریها و مواضع دکتر بختیار در مصاحبه با راه آزادی بازنگری در برخورد و ارزیابی نسبت به نهضت مقاومت ملی به مثابه جریان سیاسی مدافع دموکراسی و استقرار نظامی عادلانه در ایران، بیش از پیش ضرورت یافته باشد. بنظر می رسد که اسلوب گذشته ما در ارزیابی از نیروهای میانه و ملی و طیف رنگارنگ ملیون ایران که مبتنی بر یکرشته از تحلیل های عام و تاریخی سرشار از پیشداوری و ذهن گرای بود و ما را به کاربرد سیاست افشاء «خیانتی» این گرایشات سیاسی سوق میداد، دیگر نمی توان و نباید مبنای ارزیابی های سیاسی، اجتماعی ما قرار بگیرد. درباره ملیون دموکرات اسلامی نظیر نهضت آزادی، جاما، جریان دکتر بیان و یا دکتر بنی صدر نیز باید تاکید نمود که علاوه بر نقش عینی مثبتی که در مبارزه علیه اختناق مذهبی و شیوه حکومت دین سالاری بازی می کنند، در مبارزه برای دموکراسی و حقوق بشر در ایران دارای مخرج مشترک واقعی با دیگر نیروهای دموکراتیک کشور هستند، در میان طیف نسبتاً متنوع این گرایش سیاسی، اجتماعی مباحث جدی درباره نحوه و چگونگی مناسبات میان «دین» و «دولت» در جریان است، ولی خواست آزادیهای سیاسی و برقراری یک سیستم پارلمانی در کشور از طریق انتخابات آزاد از ارکان مهم تفکر و مبارزه آنهاست و به همین مناسبت جزو مؤلفه های دموکراسی کشور ما قرار دارند. واقعیت آن است که گرایش سیاسی اسلامی طرفدار دموکراسی در کشور ما پایه های اجتماعی بسیار گسترده ای دارد و بدون شرکت این نیروها، هیچ تحول چشمگیری در آینده جامعه ما امکان پذیر نیست. وقتی جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت در شرایط جهنمی داخل ایران از مردم می خواهد که فریاد «زنده باد آزادی و دموکراسی سوهند و دست بدست هم دهند و با یکپارچگی خواسته های به حق خود را در استقرار حکومت قانون و حاکمیت ملی درخواست نمایند» همایون آزادگان با کدام اسلوب و فرهنگ دمکراتیک این جریان را «مکلاهای مرتجع» می خوانند؟ و ارزیابی منصفانه ما از این گرایش آزادیخواهانه را «شیوه های کیانوری» نام گذاری می کند؟ و سرانجام توجه به این نکته اهمیت دارد که دموکراسی در هر جامعه معین امری نسبی و محصول تناسب نیروهای سیاسی و مبارزه تشکلی های دمکراتیک و ظرفیت فرهنگ دموکراسی و رشد جامعه مدنی است و روند



# چرا شعار انتخابات آزاد؟

## نوری دهکردی

که یکی از شعارهای آن آزادی بود. هرچند رژیم توانست با برجسته کردن جنبه های عدالت خواهانه انقلاب از یکسو و ایدئولوژی اسلامی از سوی دیگر به پشتوانه آمریت خمینی، شعار آزادی را از محتوی خالی و بیرون سازد، ولی هیچگاه نتوانست آنرا از ذهنیت جامعه شهروند طرد کند. تا بدانجا که حتی ولایت فقیه خمینی، آنگونه که در درس های نجف اش بیان شده بود، به کرسی ننشست و با مقولاتی چون مجلس، انتخابات و آراء مردم همراه گشت.

این یکی از تناقضات بنیادین رژیم جمهوری اسلامی است، ولایت فقیه بر اساس منطق ذاتی خویش بامجلس، انتخابات و حاکمیت مردم در تناقض قرار دارد. بنابراین انگشت گذاردن مدام بر این تناقض، نقطه ضعف اساسی برای رژیم و یکی از ابزارهای کارآمد مبارزه سیاسی است. این رژیم باید در موقعیتی قرار گیرد که به این تناقض پاسخ دهد. و قرار نمی گیرد مگر اینکه اپوزیسیون آنرا با طرح شعار انتخابات آزاد و حاکمیت مردم و تبدیل این شعار به وزنه ای مهم در افکار عمومی جامعه، در مقابل این ضرورت قرار دهد. و الا بحث های درون حاکمیت از حد اعتراضات نیم بند کساستی چون اسفزراده فراتر نمی رود. ولی همینقدر که کسی مثل آقای اسفزراده به جهت گیری های متفاوت در درون حاکمیت در ارتباط با این تناقض بنیادین اشاره دارد، و حال، حتی اگر باین دلیل هم باشد که مجلس تنها پایگاه جناح باصلاح رادیکال رژیم مانده است، اعتراف می کند که «یک اندیشه ارتجاعی» وجود دارد که «معتقد است که حکومت الهی از بالا به پائین است و مردم نقشی ندارند (به نقل از انقلاب اسلامی شماره ۲۴۱)، بقدرکافی حساسیت مسئله و ضرورت دخالت فعال اپوزیسیون دموکرات در این کشاکش را نشان میدهد.

۲- رژیم جمهوری اسلامی هرچند بعنوان یک رژیم ایدئولوژیک بمیدان آمد، که تحقق احکام اسلام و قرآن را در سرفه برنامه های خود قرار داده بود و معیار ایدئولوژیک در آن معیار تمام ارزش ها بود، بویژه پس از فتوای معروف خمینی، که مسئله قدرت سیاسی به معیار ارزش ها بدل گشت. روز بروز بیشتر از چنین هدفی دور میشود. این دوری که زیر فشار واقعیت های خاکی تحصیل شده است، بتوبه خود زمینه ساز تناقضات متعدد دیگری است. هم بدلیل تفاسیر متفاوت از ایدئولوژی، هم بدلیل عدم خوانائی ایدئولوژی در کلیت خویش با واقعیات و ضرورات و هم بدلیل دوری بیش از پیش حاملین اصلی این ایدئولوژی، یعنی روحانیت از حکومت که بعداً به آن خواهم پرداخت.

۳- این رژیم هیچگاه از تضادهای حاد درونی بری نبوده است. آبشخور اصلی این کشاکش های درونی، یعنی انعکاس تمایلات و خواست های

مبارزه علیه قدرت حاکم، فرهنگ دموکراسی و مدارا را در جامعه نه تنها رشد نمی دهد، بلکه بشدت تضعیف مینماید و در شرایطی که فرهنگ دموکراسی تضعیف شود، سخن از استقرار دموکراسی پس از نفی قهرآمیز قدرت حاکم، بر بنیادهای بس ضعیفی استوار است.

مزید بر اینها پذیرش این شعار برای چه دموکرات این خطر را در خود می پروراند، که تمایز آن از چه سنتی بسیار کم رنگ گردد. برای چه سنتی اعمال قهر بمعنی اعمال خشونت جزو معیارهای ارزشی بوده و هست. جنگ یا قیام مسلحانه تنها چشم اندازی بود، که این چه برای بهبود شرایط زندگی توده های زحمتکش ارائه میداد. برای این چه بدون درهم شکستن ماشین دولتی، هیچ چیز دست آمدنی نبود. هرچند که بعلت گستردگی ماشین دولتی و نقش مهم آن در تولید و بازتولید جامعه، این شعار کم رنگ تر گشت و جای خود را به درهم شکستن ارگان های سرکوب دولت سپرد، باز در جوهر خود، سرکوب قهرآمیز و خشونت بار بخشی از جامعه و تصرف قدرت مسلحانه قدرت، و حفظ مسلحانه آن را توسط بخشی دیگر، در مدنظر داشت.

البته چنین هدفی سازماندهی ویژه خود را نیز می طلبید، سازمانی از انقلابیون حرفه ای، کارآمد در فن مبارزه با پلیس سیاسی، منضبط و سازمان یافته از بالا به پائین و... که به نمونه ایرانیش عناصری از فرهنگ شیعه و عرفان، نظیر شهادت و ریاضت، نیز اضافه میشد. پدیده هایی که اینک تا اندازه ای می شناسیمشان و عواقبی که از زیر بارشان هنوز کمر راست نکرده ایم و پس آمدهای دیگری که بعداً به آنها خواهیم پرداخت.

از بین تمامی شعارهای بدیلی که عنوان گشته اند، شعار انتخابات آزاد با معیارهای ارزشی ما خوانائی بیشتری دارد. چرا که این شعار، پذیرش مسالمت در حل معضلات جامعه، اصل مرجعیت مردم و تعیین کننده بودن رأی آنها و دفاع از حقوق دموکراتیک دیگران و مخالفان را در خود مستتر دارد و در همین حال شعاری است اثباتی و مشخص که پذیرش آن شعور سیاسی بالائی را پیش شرط نمی خواهد. اکنون باید دید که اگر این شعار با معیارهای ارزشی ما خوانائی دارد، بادیگر ملزومات طرح یک شعار سیاسی نیز سازگار است یا خیر؟

اولین سؤالی که بهنگام طرح این شعار به ذهن خطور میکند، عدم خوانائی آن با قسارت و خشونت کم مانندی است که رژیم جمهوری اسلامی آنرا نمایندگی می کند. این واقعیت در نگاه اول طرح شعار انتخابات آزاد را بمثابه شعاری مرحله ای بيمورد می نمایاند. ولی توجه دقیقی به وضع رژیم، معضلات و تناقض های بنیادین آن، جزاین را نشان میدهد. زیرا:

۱- این رژیم محصول یک انقلاب توده ای است

گرچه ما امروز هنوز در دوره رشد و تکوین فرهنگ و اندیشه، منش و روش سیاسی چه دموکرات قرار داریم، ولی بدلائل مختلف، پیش و بیش از هر چیز بدلیل حدت مسائل سیاسی در جامعه ما و بحران سیاسی-اجتماعی ای که از پس از انقلاب بهمن هنوز موضوع روز است، بحث بر سر شعار سیاسی مرکزی چه دموکرات، یا لا گرفته است. من نیز به این دلیل و هم از اینرو که روشن شدن مسائل مربوط به برنامه سیاسی را گامی اساسی در راه هم آوایی و همسویی چریانات پراکنده چه دموکرات میدانم، چینی که در آن مشخصات سیاسی باید جایگزین مشخصات ایدئولوژیک گردد، این بحث را ضروری میدانم.

بالتبع هنگامیکه قرار بر تبیین شعار مرکزی چه دموکرات برای دوره ای از مبارزه است، باید دید که کدام شعار با معیارهای ارزشی این چه، بانیازهای آن در راستای دخالت فعال در روندهای سیاسی کشورمان، باموقعیت و وضع رژیم و نیروهای اپوزیسیون آن، با ذهنیت جامعه و روندهای واقعی و یا قابل پیشبینی در آن، باشرایط بین المللی، باسیاست انتقالی این چه و نیروهای مخاطب اجتماعی آن، خوانائی دارد. در بحث هائی که اینک صورت میگیرند، چندین نظر درباره شعار مرکزی کنونی چه دموکرات طرح شده اند. عده ای کماکان شعار سرنگونی را درست میدانند، عده ای دیگر بعنوان بدیل شعار انتخابات آزاد و باز برخی دیگر شعار «آزادی و تجدد و یا «آزادی و نان» را طرح می کنند.

بنظرم شعار انتخابات آزاد، بمثابه شعاری مرحله ای و استراتژیک، باتوجه به واقعیات امروزه، درست ترین این شعارهاست و در زیر خواهم کوشید، این نظرم را استدلال کنم و سپس به دلائل مخالفت خودم باین نظرات دیگر خواهم پرداخت.

آنچه بدو ضروری است، محک زدن شعارهای سیاسی مورد بحث با معیارهای ارزشی ای است، که در خطوط اصلی خود مورد توافق تمامی چریانات وابسته به چه دموکرات اند.

یکی از این معیارها نفی تقدیس قهر و جایگزین کردن آن با خواست و تمایل به حل مسالمت آمیز معضلات و تناقضات اجتماعی است. زمانیکه این معیار ارزشی را در کنار ارزش های دیگری، نظیر تعهد به نوع پرستی، نفی فرهنگ قهر و خشونت و قصاص، تأکید بر اصل مرجعیت مردم، دفاع از حقوق دموکراتیک دیگران و مخالفان قرار دهیم، می بینیم که این معیارها مارا به سمت شعار سرنگونی هدایت نمی کند. چرا که این شعار اولاً مترادف با، مطلق کردن، بل حداقل پربهادان به عناصر قهر است بوماً کنار گذاشتن بخشی از نیروهای اجتماعی را که اکنون حاکمیت را از آن خود میپندارند، از زندگی سیاسی جامعه و سرکوب قهرآمیز آنان را در خود مستتر دارد و سوماً باین دلیل که قهر و شیوه های قهرآمیز



نیروهای اجتماعی متفاوت در درون رژیم و منطبق حذف حاکم برایدنولوژی جمهوری اسلامی اینک نیز به قوت خود باقی است. آنها خود از سه جناح «رادیکال، اصلاح طلب و محافظه کار و یا چپ و راست و میانه» حرف می زنند (مضرتی نماینده رشت، به نقل از انقلاب اسلامی در هجرت شماره ۲۴). هرچند بنظر میرسد که جناح چپ بازی اخیر را باخته است، باز دعوی میان «اصلاح طلب ها» و «محافظه کارها» باقی است و اگر آنها به نفع یکی از این دو جناح به سرانجام رسد، باز مسئله فقط در رأس قدرت حل شده است نه درست آمدنی آن و این سه جناح، بدلیل شرایط عینی، هربار مصداق و نمود دیگری خواهند یافت.

۴- ناراضی روزافزون لایه های بسیار گسترده ای از جامعه ما، هم بدلیل عدم وجود قانونیت و هم بدلیل تشدید روند تفکر، یکی از عوامل مهم ضعف رژیم و یکی از عوامل مهم درگیری های درونی آن است. این رژیم هنوز بجائی نرسیده است که درمقابل این ناراضی بی تفاوت بماند.

رژیم هرچند سپاه پاسدارانش را رسماً وظیفه دار مقابله با اغتشاشات درونی می نماید، ولی کماکان مجبور است، که پایگاه توده ای، هرچند کوچکتر شده خود را مدنظر داشته باشد. در این رابطه رژیم با معضل سخت سر دیگری روبروست. بخشی از این پایگاه، بخش بسیار قلیل آن، از قبیل رژیم جمهوری اسلامی به ثروت های کلان رسیده است و بخش دیگر، یعنی بخش عظیم پایگاه توده ای رژیم، بشدت از روند تفکر در رنج است. و این هردو سخنگویان خود را در هیات حاکمه دارند.

۵- بازسازی و خروج از بحران اقتصادی عمیق و گسترده ای که رژیم با آن روبروست، خود معضلات دیگری برای رژیم فراهم میآورد.

رژیم برای غلبه بر بحران اقتصادی به متخصصین و نیروی کار کارآمد نیاز دارد، ولی سیاست های آن این نیرو را مرتباً فراری میدهد. حفظ این متخصصین در نوسورت ممکن است. یا پذیرش دخالت فعال آنها در تعیین سیاست ها که این دخالت به حیطه های تخصصی محدود نخواهد ماند و به عرصه سیاست کشیده خواهد شد و یا آزادگذاشتن اینان در بهره برداری از درآمد های ناشی از تخصصشان و ایجاد یا پذیرش وجود عرصه های متنوعی از فرهنگ و زندگی مصرفی و پذیرش عدم دخالت در زندگی و منش و رفتار خصوصی اینان، که این هردو کماکان از عهده رژیم خارج است. نتیجه اینکه این نیرو مرتباً به نسبت بیشتری به خارج از کشور روی میآورد و به نسبت بسیار کمتری از خارج بداخل باز میگردد.

معضل بکار افتادن سرمایه های سرگردان در خرید و فروش و سوداگری و دوری آنها از تولید و صنعت نیز از همین دست است. این سرمایه ها تا زمانی که امنیت و قانونیت نباشد، جز در پرورده های کوتاه مدت، که عمدتاً خصلت تجاری دارند، بکار نخواهند افتاد. و تازه اگر امنیتی نسبی برای سرمایه فراهم آید ولی این امنیت فاقد چشم انداز درازمدت باشد در نوسورت فشار به بازار ارزی برای تبدیل ریال به ارز و فراری دادن آن از کشور شدت خواهد گرفت.

به این دو ضعف بنیادین بزرگ، فساد بزرگ نیز افزوده میشود و این هر سه رژیم را درمقابل بحران اقتصادی در وضعی شکننده قرار میدهد. ۶- فساد گسترده همراه با فشار و سرکوب، اعتماد به دین و بویژه به روحانیت را در جامعه بشدت متزلزل کرده است. بجز آن میتوان گفت که در هیچ زمانی در تاریخ اخیر کشور ما مسئله دخالت آخوند و ملا در سیاست با چنین اپوزیسیون اجتماعی گسترده ای روبرو نبوده است. این واقعیت موجب گشته که نیروی اصلی حامل این رژیم، یعنی روحانیت شیعه، در درون خویش دچار تناقضات شدیدی گردد و بخش گسترده ای از آنان را از این حکومت و اصولاً از اندیشه حکومت روحانیون در جامعه، دورتر نماید. این قول از آقای منتظری به خامنه ای، که «ملت نه به من اعتماد دارد و نه پشما» اگر درست باشد، بسیار گویا است. تشدید این روند، رژیم را در وضعی شکننده قرار میدهد. چرا که امکانات ارتباط زنده اش با مردم علیه آن عمل خواهند کرد.

۷- مسئله ارتباط با جهان خارج و بویژه غرب برای غلبه بر بحران اقتصادی نیز یکی دیگر از معضلات بنیادین این رژیم است. این رژیم تا زمانی میتواند نسبت به روندهای جهانی و افکار عمومی جهان بی اعتنا باشد، که بتواند کمابیش متکی به خود بوده و در بین نیروهای مختلف جهانی مانور کند. نزدیکی روزافزون به غرب، در شرایط ضعف شرق، این توان را از رژیم تاحدزیادی سلب می کند. شاید پذیرش قطعنامه محکومیت رژیم در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، توسط نماینده خود رژیم، پذیرش گالیندوپل در ایران و... نشانه های از این عدم توانائی باشد.

بنظر من نکات بالا نشانگر این واقعیت اند، که این رژیم علیرغم سرکوب و کشتار از لحاظ درونی ضعیف تر از آنست که جلوه می کند. البته من به جوانب دیگر ضعف رژیم، نظیر اغتشاش در دستگاه دولتی، ناروشنی وظایف، تداخل مسئولیت ها، اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان و... نپرداختم، چون اینها را معضلات بنیادین نمی دانم و چرا که در همین شرایط هم حل شدنی هستند. این را نیز بگویم که من از ضعف استراتژیک رژیم صحبت می کنم و نه از ضعف شخصی. زیرا ضعف مسئله ای نسبی است و یکی از عناصر تعیین کننده آن، مسئله ضعف قدرت اپوزیسیون است. البته زمانی که اپوزیسیون نه بصورت یک بدیل سیاسی جدی وجود دارد و نه از نیروی اجتماعی چشمگیری برخوردار، رژیم قدرتمند می نماید. بنا بر این تعیین مشی سیاسی اپوزیسیون باید باتوجه به این قدرت مشخص و ضعف استراتژیک تنظیم گردد.

در این رابطه است که شعار انتخابات آزاد، بمثابة شعاری بسیج گر و هدمند میتواند در درازمدت و در صورت فراهم آوردن شرایط لازم دیگر، عملی نیز باشد.

البته آنچه در مورد وضع رژیم گفته شد، میتواند دراستدلال درستی شعار سرنگونی نیز عنوان شود. ولی همین جاست که تعیین آگاهانه سیاست از جانب اپوزیسیون و بویژه چپ دمکرات و دخالت کنشی و نه تنها واکنشی آن در زندگی سیاسی جامعه مان اهمیت می یابد.

ولی پیش از پرداختن به این نکته ضروری میدانم اشاره ای نیز به شرایط بین المللی داشته باشم، زیرا درک روندهای اساسی جهانی و ملحوظ داشتن آنها را در تبیین شعار سیاسی مرکزی يك دوره از مبارزه ضروری میدانم. در این رابطه دو نکته حائز اهمیت بسیاریند.

اولین نکته بنظر من روند نوین تقسیم کار جهانی است. این روند که بدنیال اهمیت یافتن بخش خدمات و تکنولوژی پیشرفته در کشورهای صنعتی آغاز گشت و با انقلاب صنعتی نوین شدت یافت، از اواخر سالهای شصت، مسئله ایجاد بازارهای متناسب و بعبارتی صنعتی شدن بدوی کشورهای پیرامونی را نیز در دستور قرار داد. از همان زمان در بین طراحان استراتژیک غرب، در مورد چگونگی ایجاد این بازارها دو نظر اساسی متفاوت وجود داشت، که بطور ساده میتوان آنها را بصورت زیر بیان کرد. استراتژی مدرنیزاسیون از بالا و یکمک نولت های مقتدر و مستبد و در بسیاری موارد نظامی و یا استراتژی زمینه سازی پیشرفت صنعتی از راه رفم های اجتماعی و نتیجتاً تقویت دولت های کمابیش دموکراتیک.

در شرایط وجود جنگ سرد و رقابت دوپلوك شرق و غرب، استراتژی مدرنیزاسیون از بالا که بیشتر از جانب جناح های غالب آمریکائی و نیروهای محافظه کار دیگر کشورهای صنعتی دنبال می شد، بر استراتژی دوم که طراحانش عمدتاً در بین الملل سوسیالیستی و حزب دموکرات آمریکا متشکل بودند، چیره بود. ولی بتدریج نقاط ضعف اساسی این سیاست، که عمدتاً در پیدایش و شکل گیری الیگارش های در کشورهای پیرامونی نمود می یافت، که پیش و پیش از هر چیز به کسب ثروت و سرمایه گذاری، نه در کشورهای خود، که در کشورهای صنعتی مشغول بودند، و تنش های اجتماعی ناشی از این سیاست، برملا گشت. سطح بالای قرصه های خارجی کشورهای پیرامونی و شدت یابی روند تفکر که این الیگارش ها مسبب آن بودند، مسئله ایجاد بازارهای جدید را بشدت زیر سؤال برد.

در چنین شرایطی استراتژی بدیل، یعنی تکیه بر رفم های اجتماعی و تقویت دولت های حامل این رفم ها، بصورت يك روند اساسی، ولی پرپیچ و خم، برتری یافت. و همین روند روی کار آمدن رژیم های نسبتاً دموکراتیک را در بسیاری از کشورهای اصلی پیرامونی، تسهیل نمود.



با روی کار آمدن گارباچف در اتحاد شوروی و روندهای ناشی از آن و بلاموضوع شدن رقابت شرق و غرب و جنگ سرد، این نظریه به نظریه غالب در بین طراحان استراتژیک غرب تبدیل شده و دربرجسته شدن توجه به امر حقوق بشر در کشورهای پیرامونی نمود خارجی یافته است. نکته دوم حائز اهمیت تأثیر فروپاشی بلوک شرق و بلاموضوع شدن رقابت شرق و غرب بر رژیم های مستبد و علت وجودی آنهاست. بدنیال این فروپاشی، نه تنها رژیم های مستبد با اصطلاح ضد کمونیست، که رژیم های مستبد با اصطلاح ضد امپریالیستی نیز، اهمیت و توجه وجودی خود را از دست داده اند و نمیتوانند همچون گذشته روی پشتیبانی این یا آن بلوک قدرت حساب کنند.

این روند از یکسو موجب کاهش و در مواردی حتی فقدان پشتیبانی خارجی از جنبش های مسلحانه ترقیخواهانه گشته و از سوی دیگر امکان غلبه کمابیش مسالمت آمیز جنبش های مردمی بر رژیم های دیکتاتوری را فزونی بخشیده است. آنچه در بالا بصورتی فشرده و ساده و بدون توجه به فراز و نشیب ها و پیچ و خم های بسیار، درباره روند سیاسی غالب در جهان آمد، امکان کنار زدن کمابیش مسالمت آمیز رژیم جمهوری اسلامی را بیشتر می کند. در این رابطه هر چند استقلال رژیم همواره باید مدنظر باشد، ولی تأکید بر این نکته نیز ضروری است که این استقلال پاتوجه به گسترش اجتناب ناپذیر روابط بین المللی رژیم برای غلبه بر مشکلات اقتصادی، ضرورت یافتن جایگاهی در تقسیم کار جهانی از یکسو و گسترش نقش ارتباطات و رسانه های همگانی عمومی و نتیجتاً گسترش تأثیر افکار عمومی جهان بر روندهای سیاسی، نسبی است و بهمان میزان که رژیم بیشتر از پیش از پبله خود بدراید، کمتر میشود.

اینک به ویژگیهای دیگری در جامعه مان می پردازیم، که توجه بدانها در تعیین مشی سیاسی و شعار مرکزی ضروری است. یکی از این ویژگیها نقش و جایگاه نیروی عظیم تهیدستان و حاشیه نشینان شهری در جامعه ماست. این نیرو که عمدتاً خواستگاهی روستائی دارد، بدلیل شرایط زیستی و فرهنگی اش از جامعه شهروندی ایران، امم از کارمند، کارگر صنعتی، بازاری و سرمایه دار، کسبه ثابت و ارائه دهندگان خدمات پیشرفته، متمایز است. این نیرو، همانگونه که در شکل گیری و قدرت یابی رژیم جمهوری اسلامی بصورت ولایت فقیهی اش و پس از آن در جنگ با عراق نشان داد، نیروی است که در عین حفظ عناصر شدیداً محافظه کارانه و عقب مانده فرهنگی، آمادگی بسیاری برای پذیرش طرح های اجتماعی عدالت جویانه بدوی دارد. همین نیرو بود که جامعه شهروند را - که در اکثریت عظیم خود مخالف استقرار استبداد جدیدی بود - پس از جنبش عظیم و یکپارچه سلطنتی، کنار زد و دیکتاتوری آخوندی را مستقر ساخت. امت همیشه در صحنه رژیم بیشتر از این نیرو تغذیه شده و میشود.

کمیت این نیرو با توجه به مهاجرت گسترده روستائیان به شهرها در سالهای پس از انقلاب و عدم امکان جذب حداقل بخشی از آنها در روند

تولید و توزیع مدرن بعلت رشد منفی اقتصادی در این سالها، نسبت به سال ۱۳۵۷ بمراتب بیشتر شده است. زیرا بخشی از آنانی که پیشتر جذب روند فوق شده بودند، باز به حاشیه نشینی رانده شده اند.

بالطبع این نیروی عظیم حاشیه نشین نیز از سرخوردگی های انقلاب اسلامی مصون نمانده است، ولی خصیلت های محافظه کارانه، عدالت جویانه و تخریبی آن کماکان پابرجاست، وجود این نیرو، علیرغم درجه تشکل پذیری بسیار ضعیف آن، هر نیروی سیاسی رادیکال و بدرجه اولی هر چه رادیکالی را وسوسه می کند. ولی چه دموکرات باید دقیقاً بهمین دلیل، آگاهانه و بصورت کنشی، به اشکالی از مبارزه بهای بیشتری بدهد، که به تفوق نیروی شهروند جامعه، که در شرایط کنونی تنها حاملین واقعی تجدید و آزادی میتوانند باشند، بیانجامد.

بنظر من، در صورتیکه اشکال قهرآمیز مبارزه تعیین کننده شوند، این نیروی حاشیه نشینان است که در مقطعی تعیین کننده خواهد شد. باتمامی پیامدهای مخربی که این امر بدنیال خواهد داشت.

یکی دیگر از ویژگیهای جامعه ما که باید مدنظر قرار گیرد، ترکیب جوان جمعیت ماست، که بنا به مقتضیات سنی و حساسیت ناشی از آن، روان اجتماعی خاصی با عناصر شدیدی از آرمان گراشی و اراده گراشی، دارد. و بهمین دلیل نیز باید بطور مستقل و نه از زاویه وابستگی های قشری و طبقاتی پدران و مادران مورد توجه واقع شود.

این نیرو در ایران پس از انقلاب، در تمامی طیف های سیاسی، امم از حزب الله، مجاهد، فدائی، پیکار و غیره، بدنه سازمانها را تشکیل میداد و یکی از عوامل رادیکالیسم مفرهه این نیروها بود.

بنظر من در شرایط تلاطم شدید اجتماعی، باز همین نیرو است که در تمامی جریانهای سیاسی رادیکال یا حتی نسبتاً رادیکال، نقش تعیین کننده ای خواهد یافت و این بار هوشیاری سیاسی لازم است، که آرمان گراشی و اراده گراشی آن در تعیین مشی سیاسی تعیین کننده نشود.

به این نوزمین عینی باید به مثابه ویژگی جالب توجه دیگری، مسئله تشدید و تقویت فرهنگ قهر و خشونت را اضافه نمود، که خود محصول بلا فصل سیاست های رژیم است.

رژیم جمهوری اسلامی پاکشتار و سرکوب و حشیانه مخالفین، با تاکتیک های نظامی ضد انسانی خود در طول جنگ با عراق، با سیاست های سبعانه خود در مبارزه با قاچاقچیان مواد مخدرو اصولاً پاتشدید عنصر قهر در زندگی انسانها، چه در مبارزه با با اصطلاح بی حجابی و بدحجابی و چه در مبارزه با گرانفروشی و... جو روانی شدیداً خشونت باری در جامعه ایجاد کرده است، که بویژه و در درجه اول حاملین و قربانیان اصلی این پدیده، یعنی تهیدستان شهری و نیروی جوان را تحت تأثیر قرار داده است و آنان را نسبت به حل مسالمت آمیز مشکلات و از جمله مشکلات اجتماعی بیگانه تر کرده است.

چنین شرایطی ایجاب می کند که نیروی چه دموکرات، با آگاهی از خطرات تلاطمات قهرآمیز اجتماعی، در پی سیاستی باشد، که خود زمینه ساز قاجعه ای دیگر نگردد.

من فکر می کنم که چنین سیاستی، علیرغم ویژگیهای فوق، پیشاپیش محکوم به شکست نیست. زیرا در شرایط کنونی در ایران نیروی سیاسی که بتواند از زمینه های اجتماعی موجود دگرگونیهای رادیکال و خشونت بار برای تحقق چنین مقصدی استفاده کند، وجود ندارد.

چپ سنتی ضعیف تر از آنست که قادر به دخالت فعال در روندهای اجتماعی باشد. مجاهدین خلق، هر چند که نباید کم بها داده شوند، فعلاً بدلالی که بیان آنها بدرازا میکشد، فاقد قدرت تمحیل راه حل خود به جامعه اند و کوشش هایشان در این راستا شکست خورده است و علاوه بر این خود در قبال اندیشه و سیاست چه دموکرات، در صورتیکه به این مهم توجه شود، آسیب پذیرند.

نیروی رادیکال خط امامی را نیز دیگر چنین توانی نمانده است. هر چند که اینان بیشترین امکانات را، چه از لحاظ فرهنگی و چه از نظر تشکیلاتی، برای بسیج نیروی حاشیه نشین و تهیدست شهری در اختیار دارند. ولی بدلیل عدم کارائی حاشیه نشینان در روندهای سازندگی، برعکس کارائی شان در روندهای تخریب، بسیج اینان برای نیروهای رادیکال اسلامی شریک در حاکمیت در صورتی میسر است که به اپوزیسیون تبدیل شوند. و اینهم بدلیل مختلف، از جمله فساد قدرتی که دامنگیرشان شده، عدم توانشان در بسیج نیروی جوان به مثابه موتور حرکت سیاسی مورد نظر و از همه مهمتر هراسشان از بریدن بن شاخه ای که خود بر سر آن نشسته اند، محتمل بنظر نمی رسد.

عامل دیگر خوشبینی من بوجود امکان پرهیز از تحولات قهرآمیز و خشونت بار، جایگاه نیروی شهروند در جامعه ما و نقش تعیین کننده آن، در روندهای سیاسی، در شرایط کمابیش عادی اجتماعی و خصوصیات این نیرو است.

نیروی شهروند در جامعه ما نیروی است که برخلاف تهیدستان و حاشیه نشینان شهری و نیروی دهقانی، با تجدید نه تنها آشناست بلکه علت وجودی آن نیز تجدید است. ولی صرف نظر از این زمینه عینی، این نیرو نیز در شرایط کنونی ایران تا آنجا که من متوجه شده ام ویژگیهای خاصی از نقطه نظر روان اجتماعی دارد که توجه به آنها مهم است.

این نیرو در شرایط کنونی کشورمان فاقد گرایشات انقلابی است و برخلاف سالهای ۵۶ و ۵۷ نه تنها از دگرگونی های رادیکال هراس دارد بلکه تجربه پیامدهای انقلاب بهمین آنرا بطور کلی نسبت به چنین دگرگونی هائی بدین کرده است. آنچه برای این نیرو در شرایط فعلی خصیلت تعیین کننده ای بشمار میرود، گرایش شدید آن به امنیت، قانونیت و بهبود وضع اقتصادی است و چالب اینکه بهبود وضع اقتصادی را عمدتاً در صورت استقرار امنیت و قانونیت نست آمدنی مدتی میداند.

ویژگی دیگر این نیرو، حداقل در بخش های قابل توجهی از آن، وجود سطح بالائی از حساسیت سیاسی است. بجزرات میتوان گفت در کمتر دورانی از حیات سیاسی جامعه ما کوشش برای خبریابی و سپس تفسیر و توضیح آنها در چنین حد بالائی بوده است.



از نظر تجربی نیز توجه به این نکته ضروری است که نیروی شهروند در شرایط بعد از انقلاب، هربار که مسئله انتخاب بین رادیکالیسم و اصلاح طلبی مطرح بوده، بطور غالب جانب اصلاح طلبی را گرفته است. چه در جریان درگیری دولت بازرگان با شورای انقلاب، چه در جریان درگیری بنی صدر با حزب جمهوری اسلامی و هم اینک والایته بشکلی ضعیف تر در جریان درگیری بین رفسنجانی و نیروی باصلاح رادیکال خط امامی. بنظر من بانوجه به نقش تعیین کننده نیروی شهروند در تحولات سیاسی کشورمان-آن نیروی سیاسی ای میتواند نقش اساسی در تحولات اجتماعی جامعه ایفا کند که هژمونی فرهنگی و اجتماعی را در بین این نیرو بدست آورد. و این تنها در صورتی شدنی است که اپوزیسیون دمکرات، خصوصیات پیش گفته این نیرو را در تعیین مشی سیاسی خود ملحوظ کند. در این عرصه بخشی از حاکمیت اسلامی نیز فعال است. آنها نیز میکوشند با برافراشتن پرچم امنیت و قانونیت، توجیهی برای موجودیت خویش و زمینه ای برای موفقیت خویش بیابند. در همین رابطه است که مسئله شعار سیاسی انتخابات آزاد اهمیت خاصی می یابد.

بنظر من تنها این شعار و مشی سیاسی منطبق با آن به جمهوریخواهان و بویژه به چپ دمکرات امکان میدهد که در بین نیروهای شهروند جامعه به وزنه سیاسی قابل توجهی تبدیل شوند، بنوبه خود مانع موفقیت نیروهای استبدادی در تثبیت موقعیت خویش، در پوشش شعار امنیت و قانونیت گردند و در عین حال ازمینه های بالقوه موجود برای گذار مسالمت آمیز به دموکراسی سیاسی استفاده کنند.

نکته دیگری که در بحث مربوط به تعیین شعار سیاسی مرحله ای حائز اهمیت است وضع خود چپ دموکرات است.

چپ دموکرات نه یک جریان متحد، سازمان یافته و با سیمائی روشن، که یک جریان در حال شدن است. در فرآگرد شدن نمیتوان شعار استراتژیکی را عنوان کرد، که اصولاً این شدن را به مخاطره اندازد. شعار سرنگونی حامل چنین باری است.

این شعار خطر این را دارد که چپ دموکرات کماکان یک نیروی مخالف خوان بماند و این شعار پرده ساتر عدم بلوغ سیاسی آن به یک نیروی اپوزیسیون باشد. چون لازمه اپوزیسیون بودن برخوردی جدی به رخداد های درون جامعه است و این یعنی دیدن پدیده ای مثبت و طبعاً برخورد مثبت بدانها و نقد پدیده های منفی و ارائه راه حل های درست متقابل. ولی حداقل تا بحال، شعار سرنگونی نیروهای سیاسی را وسوسه میکرد تا از هر مسئله ای که میشد، جدی یا غیر جدی، مهم یا کم اهمیت، به ضرورت سرنگونی نقب بزنند و آنجا که نمیشد، مسئله را مسکوت بگذارند و یا شعار را جایگزین تحلیل سیاسی کنند.

مسئله پراکندگی نیروی چپ دموکرات و اینکه بخش عمده کادرهای هر رو زنده مانده ای-این چپ، مجبور به مهاجرت گشته است، نیز از جمله محضوراتی است که باید در نظر گرفته شود. این بخش تنها در شرایط کمابیش سیاسی میتواند

به ایران بازگردد. آن بخش نیز که عمدتاً بعلت پوشش اجتماعی مناسب، ایران ماندن را تاب آورده است، اگر درگیر مبارزه باشد، مبارزه اش خصلت پراگانده ندارد. صرف نظر از بخشی که در کردستان ایران فعال است و من در جای دیگر به این مسئله بازخواهم گشت، آنچه در دستور کار چنین چپ در ایران مانده ای مبارزی قرار دارد، کمک به ایجاد نهاد های اجتماعی دموکراتیک در عرصه های که ایجادشان ممکن است، می باشد.

این خود وظیفه سنگینی است. زیرا اگر تحقق دموکراسی سیاسی موضوع تاریخی کنونی جامعه ماست، یکی از عناصر اصلی آنرا وجود همین نهادهای اجتماعی تشکیل میدهند.

بالطبع مبارزه در راه این نهادها نباید بیهوده در معرض تهمت براندازی قرار گیرد و امنیت حاملین آنرا به خطر اندازد. و اگر در نظر بگیریم که روند بهم گزاشی نیروهای چپ دموکرات در ایران تنها از راه چنین نهادهای اجتماعی ای میسر است، در انصورت این پیش گیری، اهمیتی دوچندان می یابد.

از سوی دیگر این نهادهای اجتماعی محدودیت های خود را دارند که به خاستگاه اجتماعی شان باز میگردد. هر یک از آنها حال سندیکای فلان باشد یا کانون بهمان، گروه هنری الف باشد یا جمعیت حفظ محیط زیست ب... بنا بر همین محدودیت- آنهم در شرایط خاص امروز- صرفاً میتواند بیان ویژه و محدود خود را داشته باشد، که ناشی از خاستگاه آنهاست. ولی همه این نهادها در صورت شکل گیری و عمل اجتماعی، بیک بیان عام نیاز دارند تا در زمینه عام اجتماعی و در پهنه فعالیت سیاسی عمومی، در پیوندی منطقی و هدفمند قرار گیرند.

شعار انتخابات آزاد میتواند این وظیفه را بخوبی انجام دهد، که طرح آن دیگر نه از طرف آنان که از سوی یک حزب یا جریان سیاسی میسواست. و باز شعار سرنگونی و هدف براندازی قهرآمیز رژیم اگر جدی گرفته شود، در نوع و چگونگی ساختار تشکیلاتی چپ دموکرات نیز تأثیر تعیین کننده ای خواهد گذاشت. و لاجرم بعلت پیوند منطقی و درونی ای که بین هدف و شکل وجود دارد، این خطر را در خود خواهد پروراند که این ساختار چیزی شبیه به احزاب سنتی کمینترنی گردد. یا تمام خطراتی که چنین ساختاری برای شکل گیری چپ دموکرات و اصولاً اندیشه سوسیالیسم دموکرات در بر دارد.

و بالاخره این شعار یک نیاز حیاتی دیگر چپ دموکرات را نیز برآورده میسازد و آن جلوگیری از خطر درگیری در بحث های سترون چگونگی برکناری این رژیم و استقرار یک جمهوری دموکراتیک است. میگویم سترون زیرا این چگونگی بعوامل متعددی بستگی دارد که هیچکدامشان امروزه فراهم نیست. نه جنبش آزادیخواهانه توده ای با ابعاد سراسری وجود دارد، نه تناقضات و مشکلات رژیم توان حکومت کردن را از آن سلب کرده است، نه یک بدیل قدرتمند سیاسی وجود دارد و نه عوامل خارجی بگونه ای هدفمند در جهت تضعیف رژیم عمل می کنند. حدس و گمان و فرضیات در این باره بسیارند ولی اینها نمیتوانند مبنای تعیین مشی سیاسی برای چشم انداز قابل پیش بینی

قرار گیرند.

توانائی شعار انتخابات آزاد در این رابطه قابلیت انطباق آن با داده های مشخصی است که این امکان را به یک نیروی سیاسی میدهد تا ابتکار عمل را از دست ندهد.

بعبارت دیگر ظرف قانونی این شعار میتواند وجود ظاهری همین قانون اساسی جمهوری اسلامی ولی نادیده گرفتن عملی آن باشد، میتواند همه پرسى باشد، میتواند میزگردی و تصمیمات آن باشد... این که کدامیک از این راه حل ها یا راه حل دیگری بطور مشخص در دستور روز قرار گیرد، بسته به تناسب نیرو و شرایط اجتماعی مشخص است. در آن شرایط تعیین کننده اینست که آیا راه حل مربوطه در خدمت هدف استراتژیک چپ دموکرات یعنی تحقق حاکمیت مردم قرار دارد یا خیر. ولی بهرحال این شعار تا زمانیکه اصل ولایت فقیه مطرح است، تا زمانیکه جمهوری اسلامی حود را بصورت رژیم ای دئولوژیک درک می کند، تا زمانیکه مردم حق حاکمیت خود را بدست نیاورده اند، حقانیت خود را حفظ می کند. بقیه در شماره آینده

نامه رسیده ... بقیه از صفحه ۱۲

مردم بیگناه را بگشتن داد. ضمناً باید توجه داشت که شما در سطر ۱۲ مقاله نوشته اید «برای نخستین بار شورای امنیت استفاده از زور را برای حل مسئله کویت و اجرای تصمیمات این سازمان مجاز میسورد»

در حالیکه شورای امنیت در سال ۱۹۵۱ به نیروهای خود دستور داد که به کره شمالی (که به کره جنوبی حمله کرده است) نیروهای نظامی وارد کنند- متأسفانه در آن زمان گروهی که نماینده شوروی در سازمان ملل بعنوان اعتراض از جلسه خارج شد و از حق وتوی خود استفاده نکرد- این بار نماینده شوروی در سازمان ملل حاضر شد و همگام سایر کشورها و بخصوص آمریکا به قطعنامه های ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۷۸ رای موافق داد (البته آمریکائیا قول کمک مالی یک میلیارد دلاری به شوروی داده بودند، ولی به بهانه ای اجرائ نکردند) متأسفانه روزنامه راه آزادی در سرمقاله خود در این باره سکوت کرده است.

سرمقاله نویسنده شماره ۸ راه آزادی، میبایستی مسائل عمده و ریشه ای مربوط به این جنگ خانمانسوز را موشکافی میکرد. بیشتر این آتش افروزان جنگی را معرفی مینمود، مثلاً شواتسکیف فرزند همین نورمن شوارتسکیف است که در زمان رضاشاه خائن انگلیسی مأمور تأسیس ژاندارمری کل کشور ایران گردید و در زمانیکه این مسئولیت را داشت افسرانی را تربیت کرد که بعدها همراه خود ژنرال شوارتسکیف کودتای ننگین ۲۸ مرداد را از اول تا آخر رهبری کردند این آتش افروزان بنام شوارتسکیف در آن منطقه خاورمیانه حساس سالیان دراز بیست زندگی کرده و مسیبین اصلی این جنگ محسوب میشوند. و همین ژنرالهای آتش افروز هستند که تسلیحات جدیدی بنام جنگ ستارگان و موشکهای از آن قبیل را برای اولین بار بر روی مردم بیچاره عراق ریخته و آزمایش کرده اند.



# تداوم ترور و ادعای پایبندی به حقوق بشر!

## ترور محکوم است!

اعلامیه هیات اجرائیه حزب دمکراتیک مردم ایران

عبد الرحمن برومند جدیدترین قربانی موج تروری است که پس از خاتمه جنگ ایران و عراق، با قتل دکتر سامی آغاز شد. دکتر قاسملو، کاظم رجوی، سیروس الهی و... از دیگر قربانیان این ترورها هستند.

برکسی پوشیده نیست که سر رشته این جنایات به مراکز تصمیم گیری برای امنیت جمهوری اسلامی ختم می شود، مراکزی که سیاستهای خود را بر اساس و در جهت تصمیمات مقامات درجه اول رژیم تنظیم و هدایت می کنند.

اگر زمانی رژیم آشکارا وبی پرده به نام انقلاب و اسلام به نابودی حریفان افتخار می کرد، امروز زبونانه و با انکار به اینکار نست می زند، تا کسی نتواند به پایبندی آن به حقوق بشر خرده گیرد! این شیوه بی سر و صدای حذف مخالفین در چارچوب جهت گیری عمومی سیاست رژیم قرار دارد، سیاستی که بویژه پس از پایان جنگ از سوی مقامات تصمیم گیرنده رژیم تعقیب می شود. مضمون این سیاست پایان دادن به هرج و مرج و انقلابی گری است، دنیا پسند کردن چهره نظام تا حد ممکن و در نهایت ایجاد شرایط برای ثبات داخلی و بین المللی و به راه انداختن چرخهای اقتصاد ویران شده کشور است. از ملزومات این سیاست کاستن از خشونت عریان در برابر حقوق فردی و اجتماعی مردم می باشد. کارنامه «اصلاحات» رژیم در این زمینه بسیار سیاه است. حل مشکل زندانیان سیاسی با کشتار دسته جمعی بخش بزرگی از زندانیان آغاز شد، کشتاری که برخلاف جنایات مشابه رژیم در گذشته، در خفا انجام شد. سرمداران سیاست بازسازی، برخلاف پیشینیان خود، در مقابل جهانیان با چنگ و دندان خونین و قیافه ای تهدید آمیز ظاهر شدند و خونها را از نستها شستند و در برابر مردم از عدل حکومت و عفو زندانیان، از بازسازی کشور و آینده ای بهتر سخن راندند. حقوق بشر را رسماً و علناً مورد لعن و نشنام قرار ندادند و از رعایت آن دم زدند.

رژیم برای حل مشکل اپوزیسیون نیز بجای اصلاحات سیاسی به ترور بی سروصدای شخصیت های اپوزیسیون روی آورد.

رژیمی را که اینک با تمام توان در صدد بازسازی روابط بین المللی خود با غرب، با مصر، با عربستان سعودی و ... است، رژیمی را که برای امنیت سرمایه در کشور و بازگشت سرمایه های فراری می کوشد، رژیمی که در صدد جلب متخصصین ایرانی خارج از کشور است، و در يك کلام رژیمی که عملاً از شعار های انقلابی و تندروانه دست شسته است را، دیگر نمی توان بعنوان رژیمی متأثر از امواج انقلاب که چه بسا قادر به کنترل بسیاری از عملکردها نیست، تلقی کرد. سلسله قتل و کشتارهای بعد از پایان جنگ، جنایات اندیشیده و طراحی شده ای بوده اند که با خونسردی تبهکارانه برای تثبیت و تضمین آینده رژیم، یکی پس از دیگری، عملی شده اند.

رژیم جمهوری اسلامی مصمم است، علیرغم عادی سازی شرایط داخلی و بین المللی کشور، تنها با قدری پنهانکاری، به سیاست ترور و سرکوب ادامه دهد. برخلاف نظر حکام جنایت پیشه جمهوری اسلامی، با این اعمال به ثبات و آرامش کشور و تضمین آتیه آنها خدمتی نمی شود و رژیم از این راه تنها کارنامه خود را سیاه تر خواهد کرد.

تجربه تاریخی کشور ما و بویژه نمونه دیکتاتوری شاهنشاهی گذشته نشان می دهد که ثبات پایدار و پیشرفت پیگیر اقتصادی بدون مشارکت واقعی همه اقشار کشور ممکن نیست. هیچ نیروی سیاسی به تنهایی قادر نیست همه جامعه را نمایندگی کند. تنها در صورت ایجاد تعادل، همکاری و همزیستی مسالمت آمیز میان اقشار و تمایلات سیاسی گوناگون، جامعه و کشور روی آرامش به خود می بیند و شرایط پیشرفتی موزون و پیگیر فراهم می شود. تجربه شاه خاکی از شکست راه پیشرفت اقتصادی با دیکتاتوری و حذف دیگر تمایلات سیاسی و اجتماعی بود.

حزب دمکراتیک مردم ایران ترور عبدالرحمان برومند، رئیس هیات اجرائیه نهضت مقاومت ملی ایران را شدیداً محکوم می کند.

هیچ دلیلی برای جدا کردن این قتل از سلسله ترورهای پیاپی رژیم پس از پایان جنگ با عراق، وجود ندارد. این ترورها که برعلیه شخصیت های مهم اپوزیسیون، یکی بعد از دیگری به مرحله اجرا گذاشته می شوند را فقط و فقط می توان به تروریست های جمهوری اسلامی نسبت داد تداوم این جنایات ادعاهای جمهوری اسلامی مبنی بر پذیرش و رعایت حقوق بشر و موازین بین المللی را، حتی در ابعاد بسیار محدود آن، زیر سؤال می برد. این ترور هشدار دوپاره به لزوم اقدامات مشترک و فراگیر اپوزیسیون برای افضای جنایات رژیم و برعلیه نقض مکرر حقوق بشر توسط جمهوری اسلامی است.

جهان مدعی دمکراسی و حقوق بشر نباید بی تفاوت از کنار این جنایات بگذرد. فشار بین المللی باید جمهوری اسلامی را به رعایت واقعی حداقل موازین و حقوق انسانی و بین المللی موظف نماید. اینک که رژیم با تمام توان برای باز سازی روابط بین المللی خود می کوشد، کوشش های متحد اپوزیسیون در این راستا بیش از پیش مؤثر واقع خواهند شد.

ما از همه نیروهای دمکرات و انسان دوست ایران و جهان می خواهیم تا با همه توان دستهای آشنای آدمکشان را از جنایات بعدی باز دارند.

هیات اجرائیه

حزب دمکراتیک مردم ایران

در دهه آخر قرن بیستم پیشرفت کشور ما بیش از پیش منوط به مشارکت آگاه اقشار تحصیلکرده و متخصص جامعه است، اقشاری که برای آزادی اندیشه و فردیت خویش ارزشی حیاتی قائل اند و حاضر نیستند گوسفند وار مطیع يك دولت استبدادی باشند.

رژیم جمهوری اسلامی با تعقیب سیاست ترور و اختناق باز هم تخم بدبینی و کینه در دلها می پاشد و راه بازگشت آرامش و تفاهم به جامعه را هرچه صعب العبور تر می کند.

چنین جنایاتی بیش از پیش لزوم همکاری گسترده اپوزیسیون و بویژه اتحاد نیروهای ملی و دمکراتیک میهن را به ثبوت می رساند. برومند که به تازگی به مسؤلیت تشکیلات نهضت مقاومت ملی انتخاب شده بود، برای همکاری این نهضت با نیروهای دمکرات جمهوری خواه اهمیت بسیار قائل بود. وی در حالی بقتل رسید که فاصله گیری نهضت مقاومت ملی از سلطنت طلبان زمینه این همکاری را فراهم آورده بود. روند نزدیکی و تفاهم میان طیف های گوناگون جمهوری خواهان دمکرات تا برقراری جبهه ای گسترده و قدرتمند که بتواند گام های بعدی در جهت برقراری آزادی و حقوق بشر در ایران و کوتاه کردن دست آدمکشان از مصدر امور بردارد، ادامه خواهد یافت.

نیاید اجازه داد که رژیم جمهوری اسلامی تنها با سر باز زدن از پذیرش مسؤلیت جنایات خود در مجامع بین المللی و محافل دیپلماتیک تبرئه شود. باید از دولتهای جهان مصرانه خواست تا عادی سازی و گسترش مناسبات خود با جمهوری اسلامی را منوط به رعایت واقعی حد اقل اصول و حقوق انسانی نمایند. تنها يك اپوزیسیون متحد و قدرتمند از عهده این مهم برخوردار خواهد آمد.